



عنوان طرح:
الزامات و شاخص‌های دولت توسعه‌گرا و انقلابی
(گزارش نهایی)

کارفرما:
معاونت پژوهشی جهاد دانشگاهی

مجری:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

پژوهشکده علوم انسانی
گروه پژوهشی علوم سیاسی

مسئول طرح:
محمد کمالی‌زاده

آذر ۱۳۹۹



فهرست

صفحه	عنوان
۵	فصل اول) کلیات تحقیق
۶	مقدمه و بیان مساله
۸	پرسش‌های تحقیق
۸	روش تحقیق
۱۱	فصل دوم) توسعه و دولت توسعه‌گرا
۱۲	تعاریف توسعه
۱۴	مکاتب مهم توسعه یافتگی
۱۸	دولت توسعه‌گرا
۲۲	جریان‌های اصلی در دولت توسعه‌گرا
۲۵	«دولت توسعه‌گرا» از نظر لفت ویچ
۲۸	مهمترین مصادیق دولت توسعه‌گرا
۳۲	برخی از مؤلفه‌های دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی
۴۴	فصل سوم) توسعه در ایران
۴۵	مقدمه
۵۱	آسیب شناسی برنامه‌های توسعه در ایران
۵۸	دیدگاه صاحب‌نظران مطرح ایرانی پیرامون مفهوم، جایگاه و الزامات توسعه در ایران
۸۰	توسعه ملی و سیاست خارجی
۹۰	فصل چهارم) الزامات و شاخص‌های دولت توسعه‌گرا در جمهوری اسلامی ایران
۹۱	مقدمه
۹۳	الزامات و شرایط تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی
۹۸	«تغییرات لازم» برای حرکت در مسیر توسعه
۱۲۳	نهاد مرجع در حوزه توسعه ملی
۱۲۹	تجارب جهانی
۱۳۴	جمع‌بندی

۱۳۶	فصل پنجم) نتیجه گیری
۱۳۷	مقدمه و جهتگیری‌های کلی
۱۳۸	تحلیل نتایج
۱۴۲	وظایف، ویژگیها و سیاست‌های دولت توسعه‌گرا و انقلابی
۱۴۵	منابع و مآخذ

فصل اول
کلیات تحقیق

مقدمه و بیان مساله

این واقعیت به گونه‌ای وسیع پذیرفته شده است که بسیاری از جوامع در حال توسعه به لحاظ درونی، ساختارهای مولدی ندارند که بتواند توسعه را در کوتاه‌مدت به وسیله مکانیزم‌های درونی خود شکل دهد. ساختارهای اجتماعی سنتی و شبه مدرن در کنار هم به زندگی ادامه می‌دهند و هر یک از طبقات، الگوهای فرهنگی و اقتصادی خود را تداوم بخشیده‌اند. از سوی دیگر، وابستگی به اقتصاد جهانی، تأثیرات مداخله‌کنندهٔ مخربی را بر ساختارهای جامعه بر جای گذاشته است به گونه‌ای که این جامعه، به لحاظ درونی، نمی‌تواند خود را از سلطهٔ ساختارهای بین‌المللی رها کند. در کل، چشم اندازه‌های تحول درونی جامعهٔ جهان‌سومی چندان روشن نیست.

جامعهٔ جهان‌سومی، جامعه‌ای بی‌ثبات است و اگر کنترل بیرونی از آن برداشته شود، انواع شکاف‌های موجود در آن، منبع مناقشه می‌شود. دورهٔ مشروطه در ایران به خوبی وضعیت جامعه‌ای جهان‌سومی را به لحاظ تحولات درونی نشان می‌دهد. جامعه‌ای که به محض تضعیف دولت، در قالب‌های گوناگون، وارد مناقشه‌ای شد که نه تنها ساماندهی از آن ظاهر نشد، که کمی نگذشت که مجادله‌ها به حدی رسید که کشور در معرض فروپاشی قرار گرفت.

البته، باید به این نکته اشاره کرد که جامعه ایران را نمی‌توان جامعه‌ای ضعیف و فاقد توان جهت‌نقش‌آفرینی در توسعه به حساب آورد. جامعه ما دارای نیروهای پویایی است که در صورت جهت‌دهی و استفاده درست، می‌توانند مسئولیت‌های بزرگی را در حیطه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برعهده بگیرند لیکن، مسأله آن است که حتی در وضعیت جدید و به رغم نیروهای مؤثر، در بهترین حالت شکل‌گیری یک حرکت منتهی به یک توسعه موفق، در روندی طولانی ممکن خواهد شد. بنابراین، در ایران امروز هم، روند توسعه بر عهده کارگزار نیرومندتر و منسجم‌تری است که همان دولت است. البته در این روند، دولت، تنها فعال امر توسعه نیست، بلکه این روند با همراهی دولت و اشکال سازمان‌یافته و نهادی مشارکت در حوزه‌های گوناگون ممکن خواهد شد.

در تجربیات موفق توسعه در دهه‌های اخیر در جهان، بی‌هیچ تردیدی، محرک اصلی در توسعه، دولت بوده است. اگر لزوماً، دولت در این کشورها در راستای توسعه قدم بر نداشته، ولی ضرورت‌ها و واقعیت‌های موجود در این جوامع، بار توسعه را به سوی دولت رانده است. موفقیت و شکست توسعه در این میان، حاصل و برآیند نحوهٔ عملکرد دولت در این مسیر بوده است. از اینرو، رویکرد واقع‌گرایانه به چگونگی دستیابی به توسعه، ما را به این دیدگاه می‌رساند که بازسازی دولت در جامعه‌ای مانند ما باید در مرکزیت طرح‌های توسعه قرار گیرد. البته این دولت بازسازی شده جهت شکل‌دهی موفقیت به توسعه، باید از ظرفیت‌های اجتماعی موجود، گروه‌ها و سازمان‌های فعال و دارای تمایل و توان جهت نقش‌آفرینی در توسعه استفاده نماید.

دولت از آن جهت مهم است که وقتی قرار است جامعه‌ای در راه توسعه قدم بگذارد، نیازمند این است که حول محوری متمرکز، موانع توسعه را پشت سر بگذارد و تغییرات ساختاری را در راستای توسعه‌ای باثبات ایجاد کند. از اینرو، بازسازی ساختارها، جهت‌گیری‌ها، اولویت‌ها و رفتارهای نخبگان حاکم بر دولت برای آغاز حرکت در روند توسعه، امری حیاتی می‌نماید. دولت شعور هماهنگ و تنظیم‌کنندهٔ کلیت هر جامعه

است که باید بتواند سلسله‌ای گسترده از حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در راستایی خاص، که همان مسیر توسعه است، به حرکت وادارد و از فرصت‌های داخلی و خارجی استفاده کند. دولت در وهله اول، برای آنکه بتواند چنین نقش متعالی‌ای را بر عهده گیرد، باید بتواند آن‌قدر ساختارها و جهت‌گیری‌های خود را بازسازی کند که اولاً، بتواند درک و بینشی درست از محیط داخلی و خارجی خود داشته باشد و ثانیاً، از آن‌ها استفاده کند و در نهایت، توسعه را دریابد. در یک کلام، دولت باید بتواند روحیه‌ی زمانه و ضرورت‌های آن را درک کند. دولتی که قادر به این درک باشد، توسعه را در اولویت خود قرار می‌دهد و ساختارهای درونی خود را مطابق آن بازسازی می‌کند و از سوی دیگر، روابط خود را با دیگر ابعاد حیات اجتماعی در راستای توسعه تعریف می‌کند. دولت جهت حرکت دادن کشور در مسیر توسعه، باید قادر به هدایت باشد، راهبردها را به عاملان بقبولاند، آن‌ها را قانع سازد، و مشارکت آنها را جلب کند، ترغیب کند، هماهنگ سازد و در برخی اوقات، دستور دهد و در نهایت، عاملان را در مسیر توسعه همه جانبه قرار دهد. فقط دولتی نیرومند و دارای توانایی درک و اجرای ضرورت‌های توسعه می‌تواند در این مقیاس عمل کند. چنین دولتی را در منابع مربوط به توسعه، دولت توسعه‌گرا نامیده‌اند که مشخصه اصلی‌اش توانایی برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عقلانی و اجرای درست آن است.

این الگو که منتج از تجربه آلمان قرن ۱۹ (عصر بیسمارک) و ژاپن اواسط قرن ۲۰ و چین، کره جنوبی، مالزی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ در طی ۳-۴ دهه پایانی قرن ۲۰ است، حاوی این نکته کلیدی است که در زمانی که جامعه و بازار، فاقد عناصر پویا و واجد ضعف ساختاری در درون خود هستند، این نهاد دولت است که نقش کارگزاری توسعه را بر عهده دارد. به عبارت دیگر، دولت به دلیل انسجام بالا و داشتن سازمان‌های تشکیلاتی متعدد منظم، بهترین گزینه برای هدایت جامعه در مسیر توسعه‌یافتگی محسوب می‌شود. پشتوانه نظری این رویکرد، مکتب تاریخی آلمان بود که در تقابل با رویکرد کلاسیک‌ها، معتقد به لزوم دخالت دولت در اقتصاد و مروج ایده دولت محوری در روند پیشرفت کشورها بود. این نکته حائز اهمیت است که این مکتب، ریشه نظری الگوی دولت-محوری است که یک‌پا در غرب (آلمان) و یک‌پا در شرق آسیا دارد. نخبگان این دسته از جوامع، بر این نکته واقف بودند که توسعه، نیازمند اقدامات هم‌سو و منسجم نهادی موجود در جامعه با هدف افزایش ثروت ملی است. از اینرو، دولت را کارگزاری تلقی کردند که با کمک ابزارهای مختلف خود، دستیابی به این امر حیاتی را میسر می‌کند. نتیجه این درک، لزوم دخالت دولت برای دستیابی به توسعه بود. ظهور دولت توسعه‌گرا که نتیجه منطقی این فرآیند بود.

به باور بسیاری از کارشناسان، ایران کشوری در آستانه جهش است. همه پتانسیل‌های لازم برای توسعه در کشور ما وجود دارد. جامعه ما دارای جمعیت گسترده‌ای از تحصیل‌کردگان جوان است؛ ثبات سیاسی موجود در کشور، در میان تمام کشورهای خاورمیانه بی‌مانند است. وجود بیش از شش دهه تلاش برای توسعه، انباشت تجربه لازم برای حرکت جهش‌گونه به توسعه را فراهم کرده است. منابع اقتصادی موجود در کشور هم در زمینه کشاورزی و هم زیرساخت‌های اساسی برای توسعه همگی مهبیای خیز اساسی برای توسعه است. بازار وسیع داخلی، امکان افزایش مستمر تولید ملی و انباشت سرمایه ملی را فراهم کرده است. موقعیت ژئوپولیتیک خاص کشور، فضای به نسبت مناسبی را در جهت استفاده از پتانسیل‌های بین‌المللی ایجاد کرده است. موقعیت منطقه‌ای و جهانی کشور ما در میان تمام کشورهای منطقه ممتاز است. آنچه از تجربه جهانی

و داخلی بر می‌آید آن است که ما در این موقعیت تاریخی، نیازمند مدیریتی هستیم که این فرصتها را به عاملی در راستای توسعه ملی بدل سازد. مسئله امروز ما، نه نبود شرایط لازم برای توسعه کشور بلکه ضعف مدیریت به عنوان مانع اصلی توسعه در کشور است.

توسعه در کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهایی که این مسیر را با موفقیت طی کرده‌اند، نیازمند کارگزاری دولتی است که با تقویت نگرشها و ساختارهای تحول خواهانه و توسعه‌گرایانه، مدیریت این فرآیند را برعهده بگیرد. توسعه در کشور ما با بهره‌گیری از هویت قوی بومی و با الهام از آموزه‌های اصیل بنیانگذاران انقلاب اسلامی و رهنمودهای مقام رهبری می‌تواند عناصر و منابع بالقوه موجود در جامعه را در مسیر زندگی مادی و معنوی بهتر فعال کند. دولت توسعه‌گرا و انقلابی کارگزار این الگوی توسعه بومی (ایرانی - اسلامی) خواهد بود. اما پرسش اینجاست که این دولت کارگزار توسعه، برای تحقق در ایران به چه الزامات و شرایطی نیازمند است؟ شاخص‌های این دولت توسعه‌گرا و انقلابی چیست و این شاخص‌ها چگونه بدست می‌آیند؟ تجارب جهانی چه دستاوردی برای تحقق و کارآمدی دولت توسعه‌گرا و انقلابی در ایران امروز به همراه خواهند داشت؟ و...

این پژوهش بدنبال تلاش برای پاسخگویی به پرسش‌های فوق در حد مقدمات خود خواهد بود. پاسخ‌هایی که می‌توانند در قالب طرح اولیه دولت توسعه‌گرای انقلابی، شاخص‌ها و محورهای مورد نیاز برای تدوین الگوی دولت توسعه‌گرای انقلابی را فراهم آورند.

پرسش‌های تحقیق

- مهمترین الزامات تحقق دولت توسعه‌گرا و انقلابی در ایران امروز کدامند؟
- این دولت از چه ابعاد و شاخص‌هایی برخوردار است؟
- راهکارهای ایجاد انسجام حاکمیتی به منظور تحقق این دولت کدامند؟
- مدیران ارشد در این دولت از رییس جمهور، معاونان رییس جمهور، وزرا و استانداران از چه ویژگی‌هایی برخوردار هستند؟
- در دولت توسعه‌گرا و انقلابی سیاستگذاری عالی توسط چه نهادی باید تعیین شود و رابطه این نهاد با دولت چگونه خواهد بود؟
- تجارب موفق جهانی در این زمینه چه دستاوردهایی برای ما خواهند داشت؟

روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش از منظر روش‌شناسی، روش کیفی است؛ و از منظر روش اجرای تحقیق (تکنیک‌ها و ابزار گردآوری اطلاعات)، از دو مرحله تشکیل می‌شود:

مرحله اول) شامل مطالعات نظری مربوط به مستندات و ادبیات موضوع است که به تدوین چارچوب و الگوی ساختاری اولیه تحقیق منجر خواهد شد. هدف از این روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی پیرامون نظریات توسعه، دولت توسعه‌گرا و توسعه در ایران است.

مرحله دوم) این مرحله از روش، به «مصاحبه عمیق» با خبرگان این حوزه اختصاص دارد. در این نوع از مصاحبه‌ها که به نام مصاحبه‌های «باز»، «ژرفانگر»، «بی ساختار» و «آزاد» نیز شناخته شده است.

«پرسشگر در بیان پرسشها و پاسخگو در طرح آن آزادی کامل دارند، یعنی پرسشگر آنچه را که به نظرش ضروری می‌رسد مطرح می‌کند و در طرح سؤال خود هیچگونه محدودیتی احساس نمی‌نماید و پاسخگو در جواب دادن به سئوالها آزادی کامل دارد. پرسشگر چنین مصاحبه‌ای می‌تواند ایده‌های خود را در هر پرسش کلامی قرار دهد و سئوالهای خود را با هر عبارت که کامل باشد مطرح نماید و پاسخگو نیز می‌تواند جواب خود را به هر صورت که مایل باشد و در هر لفظی که دوست داشته باشد بیان دارد.» (ساروخانی، ۱۳۷۳: ۲۱۴). پس در این نوع از مصاحبه «دست پژوهشگر یا پرسشگر باز است که اولاً- درباره نکته مورد نظر خود با سئوال پی در پی آنقدر کنجکاوی نموده و عمق آنرا دنبال نماید که به نظرش لازم می‌رسد.

ثانیاً - ترتیب سئوالات و یا نکات را به دلخواه و نظر خود تغییر دهد.
ثالثاً - از هر شخص مطلع سئوالات متعددی را جویا شود» (رفیع پور، ۱۳۷۰: ۳۰۵).

اعتبار و روایی پژوهش

راهکارهایی که برای اعتباربخشی به نتایج استفاده می‌شود شامل شنیدن و خواندن مکرر مصاحبه‌ها و استفاده از نظرات همکاران است. همچنین از نظارت خارجی استفاده خواهد شد؛ بدین معنا که بخشی از داده‌ها به محقق که ارتباطی با پژوهش نداشته، به منزله یک ناظر خارجی، داده خواهد شد تا مشخص شود که آیا او نیز درک مشابهی از داده‌ها دارد، یا خیر.

جمعیت آماری، روش نمونه‌گیری و حجم نمونه

در اینجا با نوعی نمونه‌گیری نظری و نه تصادفی سروکار داریم. هدف نمونه‌گیری نظری، نمونه گرفتن از حوادث، رخدادها و امثال آنها است که نشانگر مقولات و خصوصیات و ابعاد آنها است، لذا می‌توان آنها را به طور مفهومی گسترش و ارتباط داد. (کربین و اشتراوس، ۲۰۰۸: ۵۷) در تحقیقات کیفی رجوع به واقعیت تا وضعیت کفایت ادامه می‌یابد. کفایت هنگامی است که این قدر داده بدست آمده باشد که حالت اشباع نظری پیش آید. اشباع نظری زمانی اتفاق می‌افتد که در خلال مصاحبه یا مشاهده هیچ اطلاع جدیدی ظهور نکند و طبقه بندی‌ها و دسته بندی‌ها به خوبی تثبیت و اعتبار یافته باشد. (کربین و اشتراوس، ۲۰۰۸: ۲۱۲)

به همین منظور سعی خواهد شد حداقل ۳۰ نفر از صاحب نظران این حوزه تا رسیدن به سطح اشباع نظری، گزینش و در سه گروه مورد مصاحبه قرار گیرند. گروه اول به متخصصین دانشگاهی مرتبط با حوزه علوم سیاسی، اقتصاد، مدیریت و مسایل توسعه در کشور اختصاص داشته و گروههای دوم و سوم را مسئولین و مدیران اجرایی یا صاحب تجربه در حوزه‌های تقنینی و اجرایی یا فعالان حزبی متعلق به دو جریان اصلی سیاسی در کشور تشکیل می‌دهند.

روش‌ها و تکنیک‌های تجزیه و تحلیل داده‌ها

جهت تجزیه و تحلیل داده‌های مصاحبه از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده می‌شود. بکارگیری این روش پژوهش شامل مراحل زیر می‌باشد:

۱. تلخیص داده‌ها: تفسیر مصاحبه‌ها، خلاصه کردن عبارت‌ها یا عبارت‌های مترادف، قراردادن عبارات در دسته بندی‌های وسیع‌تر.
۲. عرضه داده‌ها: یافته‌های حاصل از هر مصاحبه در جدولی جداگانه قرار گرفته و یک جدول کلی نیز برای کدهای اختصاص یافته به مفاهیم تکمیل شد.
۳. نتیجه‌گیری: تحلیل محتوا در این پژوهش به شرح زیر انجام می‌گیرد: آماده سازی داده، آشنا شدن، کدگذاری و حصول معانی و مفاهیم.

فصل دوم
توسعه و دولت توسعه‌گرا

۱. تعاریف توسعه

در ادبیات پرشمار توسعه با استعمال و کاربرد واژه‌هایی نظیر رشد^۱، نوسازی^۲ و توسعه^۳ مواجهیم که از شباهتها و تفاوت‌هایی با هم برخوردارند؛ «اصطلاحات نوسازی و توسعه تفاوتشان در این است که نوسازی یادآور پیشرفت و حرکت در جهت مناسبات آرمانی شده‌ای است که توسط نظریه‌پردازان اجتماعی به عنوان مدرن فرض می‌شود و توسعه بر روند تحقق برابری با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی در زمینه تولید کالا و خدمات دلالت دارد» (پالمر، ۱۹۷۳: ۴).

در همین رابطه دیوید اپتر میان توسعه و نوسازی تمایز قائل است: «توسعه در کلی‌ترین شکل آن از تکثیر و تقارب نقش‌های کارکردی جامعه سرچشمه می‌گیرد. نوسازی جنبه خاصی از توسعه است؛ نوسازی به سه مورد اشاره دارد: اول، نوعی نظام اجتماعی که بدون وقفه نوآوری دارد؛ دوم، ساختارهای اجتماعی تفکیک‌شده و انعطاف‌پذیر و سوم، نوعی چارچوب اجتماعی که مهارتها و دانش لازم برای زندگی در یک جهان پیشرفته فنی را تأمین کند و صنعتی شدن جنبه خاص از نوسازی است که شاید بتوان آن را به عنوان دوره ارتباط نقش کارکردی راهبردی با تولید صنعتی تعریف کرد» (اپتر، ۱۹۶۵)؛ رشد صرفاً به معنای رشد اقتصادی به شمار می‌رود و در مطالعات مربوط به رشد اقتصادی اغلب میان رشد و توسعه تمایز وجود دارد (کن ذیبر، ۱۳۶۹: ۷). در تعریفی دیگر، «مقصود از رشد صرفاً افزایش تولید است؛ بنابراین، یک مفهوم کمی است... اما مفهوم توسعه دلالت بر ظهور پدیده دیگری در کنار افزایش تولید دارد و آن را می‌توان یک مفهوم کیفی دانست. هر گاه جامعه‌ای با به کارگیری از روش‌های بهتر و فناوری مناسب‌تر ظرفیت تولیدی خویش را افزایش بدهد و بدین ترتیب، از امکانات و منابع خویش به طریق بهتری استفاده کند، می‌گوییم در مسیر توسعه و پیشرفت گام بر می‌دارد مشاهده می‌شود که مفهوم توسعه دلالت بر رشد نیز دارد» (صادقی گرمارودی، ۱۳۷۵: ۱۱۳).

پل استرین در رابطه با توسعه می‌نویسد: «توسعه عبارت است از نوگرایی و مدرن‌سازی و نو شدن؛ یعنی تغییر زندگی انسان و تغییر خود انسان. توسعه یعنی بهبود ابعاد مرتبط به هم، سطح، میزان محصول و درآمد ملی، شرایط تولید، سطح زندگی (تغذیه، مسکن، بهداشت و آموزش). او معتقد است می‌توان بدون توسعه، رشد اقتصادی داشت و همچنین، می‌توان توسعه بدون رشد اقتصادی نیز داشت» (Sterren, ۱۹۷۲: ۳۱).

توسعه در «فرهنگ علوم سیاسی» به شرح زیر تعریف شده است:

۱. بهبود رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی؛
 ۲. گسترش ظرفیت نظام اجتماعی، برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه، امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصاد، صلح و موازنه محیط زیست، مجموعه‌ای از این نیازها را تشکیل می‌دهد؛

۳. فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه؛

۴. فرآیندی که کوشش‌های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در محل هماهنگ کند و مردم آن سامان را در زندگی یک ملت ترکیب کند و همگی آنان را برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد (آقابخشی، ۱۳۷۴).

۱. Growth

۲. Modernization

۳. Development

بعضی صاحب‌نظران، توسعه را افزایش تولید، افزایش بازدهی، ارتقای سطح کمی و کیفی زندگی، رفع فقر و محرومیت، ارتقای سطح خدمات بهداشتی و درمانی، برطرف کردن مشکلات بیکاری و تورم، تامین نیازهای اقتصادی - اجتماعی، برخورداری از آموزش و فرهنگ و مشارکت فعال در عرصه‌های مختلف اجتماعی تعریف کرده‌اند. عده‌ای از آنان به ضوابط کمی روی آورده‌اند و با مقایسه آماری داده‌هایی نظیر: تولید ملی، درآمد سرانه، سطح آموزش، بهداشت و درمان، چگونگی توزیع درآمد، میزان سرمایه‌گذاری و... کشورها را به دو گروه توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم بندی کرده‌اند. عده‌ای دیگر از اقتصاددانان تبیین علایم و نشانه‌های توسعه نیافتگی را وجه مطالعه خویش قرار داده و علایمی از قبیل: کثرت مرگ و میر، نرخ بالای زاد و ولد، کمبود مصرف پروتئین، کمبود مصرف سرانه انرژی و... را از مشخصه‌های عقب ماندگی قلمداد کرده‌اند. گروه سوم از متفکران و اقتصاددانان برای بیان توسعه نیافتگی راه‌سومی را در پیش گرفته و به ساختار جمعیت، ساختار تولید، ساختار صادرات و... اشاره داشته‌اند (تودارو، ۱۳۷۸: ۴۷). بروکفیلد در تعریف توسعه می‌گوید: «توسعه را باید بر حسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر، بیکاری و نابرابری تعریف کرد». این در حالی است که فریدمن توسعه را به عنوان روندی خلاق و نوآور برای ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی می‌داند. از نظر کیندل برگر توسعه اقتصادی شامل تولید بیشتر و تغییرات در نحوه و سازمان تولید قلمداد می‌شود و با چنین نگرشی توسعه اقتصادی تغییر در ترکیب تولید و تخصیص مطلوب تر منابع تولید بین بخش‌های مختلف است. در ایران دکتر حسین عظیمی از مجموع نظریات موجود، توسعه را به معنای «بازسازی جامعه بر اساس اندیشه‌ها و بصیرت‌های تازه» تعبیر می‌کند. این اندیشه‌ها و بصیرت‌های تازه در دوران مدرن، شامل سه اندیشه علم باوری، انسان باوری و آینده باوری است. به همین منظور باید برای نیل به توسعه، سه اقدام اساسی درک و هضم اندیشه‌های جدید، تشریح و تفضیل این اندیشه‌ها و ایجاد نهادهای تازه برای تحقق عملی این اندیشه‌ها صورت پذیرد (قره باغیان، ۱۳۷۲: ۸۶).

با وجود تمایز در تعاریف توسعه، بخشی از شاخص‌های توسعه، خصوصا در ابعاد اقتصادی، از پذیرش نسبی برخوردارند. وضعیت فقر، بیکاری و بیکاری پنهان، ترکیب بخش‌های اقتصادی، دوگانگی اقتصادی، کمبود سرمایه، تورم و روند تغییرات آن، امید به زندگی و جایگاه اشتغال زنان در بازار کار، تولید ناخالص داخلی سرانه و نرخ رشد آن از جمله شاخص‌های پذیرفته شده توسعه در همه تعاریف است (قره باغیان، ۱۳۷۲: ۹۸).

برای نظریه پردازان اولیه، توسعه صرفا به معنای رشد درآمد سرانه در مناطق اقتصادی کم توسعه یافته، بود. این هدف توسط آرتور لوئیس در سال ۱۹۴۴ ترویج شد و منشور ملل متحد نیز در سال ۱۹۴۷ تلویحا به آن اشاره نمود. بر اساس دیدگاه‌های اولیه توسعه، امور اقتصادی از امور غیراقتصادی توسعه (امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) متمایز شده و در اولویت قرار گرفته است و به مرور، ایجاد توازن میان این جوانب ضروری شناخته شد. شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در این راستا در سال ۱۹۶۲ تلفیق هر دو جنبه توسعه را پیشنهاد کرد. در همان سال پیشنهادهایی برای اولین دهه توسعه سازمان مطرح شد که چنین اذعان می‌داشتند: «مسأله کشورهای کم توسعه یافته توسعه است و نه فقط رشد... توسعه عبارتست از رشد به علاوه دگرگونی، و دگرگونی هم نه فقط ابعاد اقتصادی و کمی بلکه جنبه اجتماعی و فرهنگی و کیفی هم دارد. ... مسأله اصلی را باید بهبود کیفیت زندگی مردم دانست.» (زاکس، ۱۳۷۷: ۲۴).

در پایان دهه ۱۹۶۰ عوامل بسیاری، خوش بینی درباره رشد اقتصادی را مورد تردید قرار داد که عبارت بودند از: آشکارتر شدن نارسایی‌های سیاست‌ها و فرآیندهای جاری، لزوم تلفیق ابعاد اقتصادی و غیر اقتصادی توسعه، روشن شدن ملازمت رشد سریع با نابرابری‌های فزاینده. برخلاف اولین دهه توسعه که در آن جوانب اجتماعی و اقتصادی توسعه از هم جدا مانده بودند، دومین دهه توسعه به سوی تلفیق دو جنبه توسعه معطوف شد. بنابراین، در برنامه‌های جدید می‌باید به مسائل زیر توجه می‌شد:

۱. حذف نشدن بخش‌های مختلف جمعیت از قلمرو توسعه.
۲. ایجاد دگرگونی ساختاری در جهت مشارکت تمامی بخش‌های جمعیت در فرآیند توسعه.
۳. تعقیب عدالت اجتماعی و از جمله، تلاش برای توزیع عادلانه درآمد و ثروت بین همه مردم.
۴. اولویت برای توسعه توانایی‌های انسانی، تأمین فرصت‌های شغلی و نیازهای کودکان. (زاکس، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷)

بنابراین دومین دهه توسعه مسائل جدیدی از جمله مشارکت، محیط زیست، جمعیت، گرسنگی، زنان و اشتغال را مورد توجه قرار داد. در سال ۱۹۷۶، ارضای نیازهای اساسی جمعیت هر یک از کشورها، اولین و مهم‌ترین بخش برنامه عمل کنفرانس سه گانه جهانی درباره اشتغال، توزیع درآمد و پیشرفت اجتماعی و تقسیم کار بین المللی را تشکیل می‌داد.

دهه ۱۹۸۰، دهه از دست رفته برای توسعه خوانده شد. بر خلاف کارنامه چشمگیر چهار کشور موسوم به ببرهای آسیا (تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ و کره جنوبی)، در دهه ۱۹۸۰ فرآیند تعدیل اقتصادی برای بسیاری از کشورها به معنای کنار گذاشتن یا ویران نمودن اکثر دستاوردهای گذشته به نام توسعه بود (زاکس، ۱۳۷۷: ۳۰-۳۵) در مقابل، در دهه ۱۹۹۰ روند توسعه با نظریه توسعه انسانی، جان دوباره ای یافت.

سه نظریه پرداز اقتصاد توسعه (کیت گریفین، تری مک کنلی و محبوب الحق) برای اولین بار نظریه توسعه انسانی را مطرح کردند. از دیدگاه توسعه انسانی، هدف اصلی توسعه، بهره رساندن به انسان به معنای بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی مردم است. افزایش درآمد و توسعه اشتغال ضروری است اما این دو، وسیله توسعه‌اند و نه هدف آن. هدف توسعه، پرورش قابلیت‌های انسان و گسترش امکان‌های اوست. درآمد تنها یکی از این امکانها و البته یک امکان ضروری است. برخورداری انسان از زندگی طولانی، سالم و خلاق در محیط زیستی غنی و در جامعه مدنی دموکراتیک، هدف نهایی توسعه است. بنابراین هیچ بستگی قطعی میان رشد اقتصادی و پیشرفت انسانی وجود ندارد و رشد اقتصادی و زندگی انسانی، همراه با یکدیگر، مفهوم توسعه انسانی را تشکیل می‌دهند (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۴۱)

۲. مکاتب مهم توسعه‌یافتگی

بررسی ادبیات توسعه نشان‌دهنده وجود سه مکتب غالب در پدیده توسعه‌شناسی است که عبارت‌اند از: مکتب نوسازی، مکتب وابستگی و مکتب نظام جهانی. «رشته توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰م. زیر نفوذ مکتب نوسازی قرار داشت. مکتب انقلابی وابستگی در اواخر دهه ۱۹۶۰م. با سلطه آن به معارضه برخاست. در اواخر دهه ۱۹۷۰م. با پیدایش مکتب نظام جهانی، دیدگاهی دیگر برای بررسی مسئله توسعه پدیدار شد و سرانجام،

از اواخر دهه ۱۹۸۰م. به نظر می‌رسد که هر سه مکتب به سمت نوعی تقارب و همگرایی پیش می‌روند» (سو، ۱۳۸۰: ۲۲).

• مکتب نوسازی

این مکتب ثمره تاریخی و مولود سه رخداد مهم پس از جنگ جهانی دوم است: اولین رخداد، تبدیل آمریکا به عنوان یک ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم و اجرای طرح اقتصادی مارشال برای بازسازی ویرانیهای جنگ که زمینه‌ساز تبدیل آن کشور به یک شبه‌رهبر جهانی بود؛ دومین رویداد، گسترش شایان توجه کمونیسم در جهان بود و اتحاد جماهیر شوروی با نفوذ در اروپای شرقی و کشورهای نظیر چین و کره در این گسترش نقش مهمی داشت و سومین رخداد، تجزیه امپراتوریهای استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود که زمینه‌ساز پیدایش تعداد زیادی از کشور و ملت‌های جدید در جهان سوم شد. «این مکتب برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم از دو نظریه «تکامل‌گرایی» و «کارکردگرایی» بهره گرفت؛ از آنجا که نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپای غربی از جامعه سنتی به نو را در قرن ۱۹م. تبیین کند، بسیاری از پژوهشگران نوسازی به این فکر افتادند که این نظریه می‌تواند نوسازی جهان سوم را نیز توضیح دهد؛ چنان که پورستن (۱۹۸۰) و رودز (۱۹۶۸) خاطر نشان می‌سازند. نظریه تکامل‌گرایی در شکل‌گیری مکتب نوسازی نقش و تأثیر به‌سزایی داشته است؛ از این گذشته، چون بسیاری از اعضای برجسته مکتب نوسازی مانند دانیل لرنر، مالریون لوی، نیل اسمسلا، ساموئل آیزنشتات و گابریل آلموند در چارچوب نظریه کارکردگرایی می‌اندیشیدند، مطالعات آنها در مورد نوسازی نیز به ناچار نوعی از ویژگیهای کارکردگرایانه برخوردار بود (سو، ۱۳۸۰: ۳۱).

در این مکتب محققان غربی دگرگونی و تحول در غرب را بر اساس مراحل توسعه توصیف کرده‌اند؛ «این نظریه ذاتاً متضمن پیش‌فرضهای چندی است: از طریق دگرگونی احتمالاً سطوح بالاتری از نظم حاصل شده، دگرگونی همواره و لزوماً طی یک رشته مراحل به سوی ویژگیهای معین از جوامع اروپای غربی صورت گرفته و دگرگونی از عوامل واحدی سرچشمه می‌گیرد» (چیکلوت، ۱۳۷۷: ۴۲۵).

• مکتب وابستگی

مکتبی است که از دیدگاه جهان سوم به توسعه می‌نگرد. به تعبیر بلوم استروم و هتنه (۱۹۸۴) مکتب وابستگی طنین آواهایی است که از پیرامون به گوش می‌رسد و با سلطه فکری مکتب آمریکایی نوسازی به معارضة برمی‌خیزد. مکتب وابستگی ابتدا در آمریکای لاتین و به عنوان واکنشی نسبت به شکست برنامه کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین (ECLA) در اوایل دهه ۱۹۶۰ به ظهور رسید (سو، ۱۳۸۰: ۱۱۷). نظریه‌پردازهای این مکتب علی‌رغم اختلافات خویش بر چهار مسئله اتفاق نظر دارند:

۱. «وابستگی به عنوان فرآیندی عام در کلیه کشورهای جهان سوم صادق بوده و هدف آن ارائه الگوی عام وابستگی در جهان سوم در طول تاریخ سرمایه‌داری از قرن شانزدهم به این طرف می‌باشد؛
۲. وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود که از بیرون تحمیل شده و مهم‌ترین موانع توسعه ملی، فقدان سرمایه، مهارتهای کارفرمایی سایر نهادهای دموکراتیک نیست بلکه بر عکس، این موانع را باید در بیرون از حوزه اقتصادی ملی جهت بزرگ‌ترین موانع توسعه ملی در کشورهای جهان سوم همان میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین‌المللی است؛

۳. وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود؛ از نظر این دسته از نویسندگان، وابستگی نتیجه جریان انتقال مازاد اقتصادی از کشورهای جهان سوم (پیرامون) به کشورهای سرمایه‌داری غرب (مرکز) است؛

۴. وابستگی به عنوان بخشی از قطب‌بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌گردد؛ از یک سو، خروج مازاد از کشورهای جهان سوم موجب توسعه‌نیافتگی آنها شده و از سوی دیگر، انتقال همین مازاد اقتصادی به نفع جریان توسعه در غرب تمام می‌شود» (سو، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۳۳).

واژه وابستگی را می‌توان به دو رویکرد اساسی محدود ساخت: در یک سو، رویکرد متداولی قرار دارد که وابستگی را به عنوان شکلی از یک مبادله مرزی، وابستگی یک نظام به نظام دیگر در نظر می‌گیرد و این رویکرد را می‌توان وابستگی خارجی و یا وابستگی به مثابه یک رابطه نامید؛ از سوی دیگر، وابستگی را می‌توان عامل مشروط‌کننده‌ای دانست که تغییردهنده کارکردها و پیوندهای داخلی عناصر صورت‌بندی اجتماعی یک کشور وابسته است که در رویکرد دوم پویایی داخل کشور وابسته دارای تفاوت اساسی با پویایی داخلی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است (روکس بروف، ۱۳۶۹: ۷۴).

• مکتب نظام جهانی

والرشتاین و پیروان او با رد نظام دوقطبی (مرکز، پیرامون) به معرفی نظامی مرکب از سه قطب مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون می‌پردازد؛ او معتقد است سرمایه‌داری جهانی در شرایط کنونی به دو دلیل به یک بخش نیمه‌پیرامونی نیازمند است: نخست، یک نظام جهانی دوقطبی متشکل از یک بخش کوچک ممتاز و عالی‌رتبه و یک بخش بزرگ و دون‌رتبه که در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند، ممکن است به سرعت به تجزیه و فروپاشی نظام بینجامد. ابزار سیاسی عمده‌ای که می‌تواند جلوی بروز این بحران را بگیرد، عبارت از ایجاد بخش‌های میانی است که در درجه اول به جای در نظر گرفتن موقعیت کهنتر خود نسبت به بخش فوقانی، به مقایسه مهتر خود نسبت به بخش پایینی بپردازند؛ دوم، این امکان را باید برای سرمایه‌داران فراهم کرد که در واکنش نسبت به افول هزینه‌های نسبی تولید در کشورهای مرکز، سرمایه را از یک بخش پیشرو در حال افول به یک بخش در حال رشد منتقل ساخته و خود را از آثار ناشی از تغییر مواضع مکرر بخش‌های پیشرو، مصون نگاه دارد. از نظر والرشتاین، باید بخش‌هایی وجود داشته باشند که بتوانند سود خود را از فشار بهره‌وری، دستمزد در بخش پیشرو تأمین کنند. اینها، همان بخش‌هایی هستند که آنها را کشورهای نیمه‌پیرامونی می‌نامیم. اگر چنین بخش‌هایی نبودند، نظام سرمایه‌داری به سرعت در ورطه بحرانهای سیاسی و اقتصادی فرو می‌رفت (سو، ۱۳۸۰: ۲۲۱).

والرشتاین با انتخاب نظام جهانی به عنوان واحد تحلیل خود برای مسائل داخلی و خارجی راه‌حلی ارائه می‌کند؛ او می‌گوید: روابط تولیدی معرف یک نظام، روابط تولیدی کل آن نظام است و کل نظام در این برهه زمانی اقتصاد جهانی اروپاست، گرچه نیروهای کار آزاد ویژگی انحصاری سرمایه‌داری است ولی نیروی کار مؤسسات تولیدی نیروی کار آزاد نمی‌باشند. نیروی کار آزاد شکلی از نظارت بر نیروی کار است که بر کارهای نیازمند مهارت در کشورهای پیشرفته اعمال می‌شود؛ در حالی که در مناطق پیرامون از نیروی کار اجباری باری کارهایی استفاده می‌شود که به مهارت کمتری نیاز دارد. بدین ترتیب ترکیب این دو ماهیت سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد (Wallerstien, ۱۹۷۴: ۱۲۷).

با توجه به تحولی که طی بیش از شش دهه در مفهوم توسعه به وجود آمد، امروزه اهداف توسعه عبارتند از:

۱. دستیابی به رشد اقتصادی (رشد تولید سرانه جمعیت و در شکل کلان، رشد سالانه تولید ناخالص ملی)
۲. کاهش فقر مطلق (کاهش میزان جمعیتی که پایین تر از سطح استاندارد رفاه، خواه از نظر درآمد یا مصرف زندگی می‌کنند) و به عبارت دیگر، کم کردن نابرابری یعنی اختلاف درآمد و ثروت میان مردم.
۳. گسترش خدمات اجتماعی همچون دسترسی عمومی به آموزش، بهداشت، ارتباطات و اطلاعات.
۴. گسترش دموکراسی و مشارکت اجتماعی به عنوان عامل تحکیم بخش و تضمین کننده توسعه اقتصادی.

روی هم رفته تمامی موارد فوق هدفی یگانه را دنبال می‌کنند و آن، جامعه‌ای است که با تأکید بر انسان، نیازهای مادی و معنوی را به نحو رضایت‌بخشی تأمین می‌کند (شیرزادی، ۱۳۸۶: ۲۰).

پس از شکست نظریه‌های مبتنی بر بازار آزاد و نوفایده‌گرایی در بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی بسیاری از کشورها، گرایش به نظریه‌های جدید در این زمینه شتاب زیادی به خود گرفت. رویکرد نظریه رشد نوین، رویکرد نهادی و رویکرد قابلیت‌سه رویکردی هستند که در قرن بیست و یکم جایگزین رویکردهای قدیمی شدند. نظریه رشد نوین توجهات را، از سرمایه فیزیکی و نیروی انسانی، به سرمایه فکری انسانی به منزله کلید اصلی رشد سوق داد. نظریه توسعه انسانی، پیشرفت‌های فنی و منابع طبیعی را عوامل رشد اقتصادی می‌داند. تجربه کشورهای نظیر ژاپن و کره جنوبی ثابت کرده است که با وجود کمبود منابع طبیعی نیز می‌توان رشد اقتصادی مناسبی داشت. در نتیجه، اطمینان به توسعه اقتصادی از طریق سرمایه فیزیکی کم‌رنگ شده و جای خود را به منابع فکری انسانی و نقش آن در رشد و توسعه اقتصادی داده است.

در یک تقسیم بندی می‌توان از ظهور ۵ پارادایم در عرصه نظریات توسعه یاد کرد که در جدول زیر به اختصار مورد اشاره قرار گرفته اند:

عامل محوری در توسعه		
انباشت سرمایه فیزیکی	مکتب رشد خطی	پارادایم اول (نظریات کلاسیک)
تامین قیود بیرونی و درونی توسعه	مکتب تغییر ساختاری	
سرمایه انسانی	مکتب توسعه انسانی	پارادایم دوم
رفع رابطه استثماری کشورهای مرکز و پیرامون	مکتب ساختارگرایی	
اجرای ده سیاست اصلاحی	مکتب اجماع و آشننگتنی	پارادایم سوم
اصلاح زیرساخت‌های اجتماعی	مکتب پس‌آشننگتنی (نهادگرایی)	پارادایم چهارم
-	مکتب پسا توسعه	پارادایم پنجم
-	مکتب اخلاق توسعه	

صادقی شاهدانی و خسروی (۱۳۹۵)

همچنانکه مشاهده می‌شود علیرغم اختلاف نظرهایی که پیرامون مفهوم، ابعاد و شاخص‌های توسعه در مکاتب و نظریه‌های مختلف وجود دارد، همه آنها ضرورت «توسعه یافتگی» و نیل به شاخص‌ها و اصول آن را به عنوان یک ضرورت تاریخی برای همه جوامع و کشورها مورد تأکید قرار می‌دهند. همه این نظریه‌ها برای

تحقق یک جامعه و کشور توسعه یافته، راهکارها و اصلاحاتی را تجویز کنند که اشتراکات فراوانی با هم دارند. از دیدگاه این نظریه‌ها، برای دستیابی به توسعه مسیر مشخص و اصول و قوانین نسبتاً ثابتی وجود دارد که همه کشورهای توسعه یافته در اغلب آنها مشترکند. همچنین شاخص‌های یک جامعه و کشور توسعه یافته نیز، شاخص‌های مورد اجماع جهانی است که بعضاً شامل معیارهای استاندارد بین‌المللی به منظور مقایسه کشورها در ابعاد گوناگون توسعه یافتگی است. معیارهایی که حتی در میان کشورهای عقب مانده از مسیر توسعه یا کشورهای منتقد سیاست‌ها و قدرتهای جهانی نیز معیارهای معتبری شمرده می‌شوند. همه اینها نشان دهنده آن است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مهمترین آرمان مشترک آن میان همه جوامع و دولت‌ها «توسعه یافتگی» است. آرمانی که نادیده گرفتن آن در دنیای جهانی شده امروز به منزله انزوای قطعی از جهان بیرون و مرگ تدریجی ملتها خواهد بود. رسیدن به این آرمان بزرگ مطمئناً با دشواری‌ها و چالش‌های فراوانی روبرو خواهد بود و به همین منظور نظریه پردازان توسعه، با جمع بندی و تبیین تجارب و دستاوردهای جوامع موفق در مسیر توسعه، سیاست‌ها و الزاماتی را به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌کنند. یکی از این توصیه‌ها، که مبتنی بر تجارب موفق توسعه یافتگی در برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا، آمریکای جنوبی و... است، از سوی نظریه پردازان دولت توسعه‌گرا ارایه شده است. نظریه پردازانی که بر نقش و جایگاه مهم «دولت» در سیاستگذاری و راهبری توسعه ملی تأکید دارند. به همین منظور، ادامه این فصل به بررسی ویژگیها و شاخصه‌های دولتهای توسعه‌گرا اختصاص دارد.

۳. دولت توسعه‌گرا

الف) زمینه‌های نظری و تاریخی دولت توسعه‌گرا

در قرن ۲۱، ادراک از نقش دولت توسعه‌گرا تغییر یافته است، به این علت که نظریه توسعه تغییر یافته است. تفکر اقتصاد سنتی، در قرن بیستم، اغلب سرمایه اندوزی را هدایتگر رشد می‌دانست و رشد را علت بهبود بهداشت، آموزش و رفاه. پژوهش‌های جاری در خصوص رشد اقتصادی تأکید می‌کند که بهبود شاخص‌های توسعه انسانی باعث رشد درآمد می‌شود. شواهد غنی، متنوع و بحث ناپذیری در این خصوص وجود دارد (Evans & Heller, ۲۰۱۳: ۵). چنین انقلاب نظری که مبتنی بر داده‌های تجربی است، تأثیرات عمیقی بر مفهوم دولت توسعه‌گرا می‌گذارد. اگر نسل اول پژوهش پیرامون دولت توسعه‌گرا مرکزیت نقش دولت در رشد اقتصادی را تصدیق می‌کرد آنگاه نگرستن به توسعه، به مثابه گسترش قابلیت، موجب می‌شد که نقش دولت مهمتر و محوری تر شود (Evans & Heller, ۲۰۱۳: ۷)

رویکرد نهادی، در حوزه توسعه، تکمیل کننده نظریه رشد نوین است. این رویکرد بر تأثیر عمده رعایت قواعد بازی در توانمندی حرکت به سوی فعالسازی اقتصاد تأکید دارد. تأثیر کلی نهادهای اجتماعی موجب تسهیل یا مانع سرمایه گذاری و نوآوری می‌شود و انباشتگی سرمایه‌ها بیانگر تفاوت کشورها در رشد درآمد آن‌هاست. اگر ما رویکرد نظریه رشد نوین و رویکرد نهادی را در کنار هم قرار دهیم، پرسش اصلی درباره رشد کشورها این است که چه نوع چینش نهادی به بهترین شکل جوامع را، در ساخت سازمان‌ها و شبکه‌هایی برای تولید مهارت‌های جدید، یاری خواهد کرد؟ از طرفی، رویکرد قابلیت‌ی که توسعه ظرفیت‌ها را به منزله سکان اصلی رشد اقتصادی می‌داند بر دو دیدگاه اشاره دارد: یکی دیدگاه نظریه پردازان رشد نوین که مبتنی است بر تکیه بر مهارت‌ها و دانش افراد، به منزله ورودی اصلی رشد اقتصادی، و دیگری، دیدگاه

نظریه پردازان نهادی است که بر نقش کلیدی ترتیبات نهادی، در پرورش سرمایه انسانی، تأکید دارد. البته رویکرد قابلیت‌ی، بیش از نظریه رشد نوین، بر اهمیت مهیاسازی عمومی خدمات برای ملت‌ها تأکید می‌کند (Evans, ۲۰۱۰). رویکرد قابلیت‌ی افزایش GDP را پایان راه و هدف غایی دولت‌ها ندانسته بلکه آن را واسطه‌ای برای بهبود رفاه انسان‌ها می‌داند. بر اساس این رویکرد، مساعدت در فراهم آوردن امکانات آموزشی، امکانات سلامتی و بهداشت و دیگر کالاهای عمومی و شبه عمومی، به همان میزان که باعث افزایش تساوی افراد جامعه می‌شود، بهره‌وری را نیز افزایش می‌دهد (Sen, ۱۹۹۹: ۱۲۹). از دیدگاه آمارتیا سن، موفقیت‌های اخیر اقتصادی چین ریشه در توفیق فراهم کردن کالاهای عمومی دارد. سیاست‌های مائوئیستی اصلاحات ارضی، توسعه باسواد، افزایش بهداشت عمومی و مانند اینها تأثیری مطلوب بر رشد اقتصادی پس از اصلاحات چین گذاشت (Arrighi, ۲۰۰۷).

رویکرد نهادی، دولت را مهمترین، قدرتمندترین و اثرگذارترین نهاد در هر جامعه دانسته تا جایی که برخی متفکران، نهادگرایی را به عنوان علم دولت قلمداد کرده‌اند. بدیهی است که دولت به عنوان مهمترین نهاد هر جامعه، نقشی بی‌بدیل در مسیر توسعه کشورها ایفا می‌کند. از دیدگاه نهادی، به گفته اوانز دولت می‌تواند در فرایند توسعه صنعتی چهار نقش متولی، متصدی، قابل‌گری و پرورش دهنده را همچون راهنما و کشتی بان توسعه (و نه موتور محرکه که این وظیفه کارآفرینان است) ایفا کند (اوانز، ۱۳۸۰). اوانز نیز در کتاب «خودگردانی متکی به جامعه» نقش دولتهای قدرتمند و نهادهای را در پیشبرد اهداف مرتبط با صنعتی شدن بررسی کرده است (اوانز، ۱۹۹۵: ۴).

رابینسون و عجم اوغلو نیز بر اهمیت «نهاد سیاسی» در مقابل «نهاد اقتصادی» تأکید داشته‌اند. اوغلو تأکید می‌کند که این نهادهای سیاسی هستند که انواع نهادهای اقتصادی مسلط بر زندگی ما را موجودیت می‌بخشند و ماهیت این فرایند را تعیین می‌کنند و اگر چه نهادهای اقتصادی در فقر یا غنای یک کشور نقش حیاتی‌ای دارند، اما این سیاست و نهادهای سیاسی هستند که داشته‌های یک ملت را در چارچوب نهادهای اقتصادی رقم می‌زنند (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۷۳-۷۱).

ایده نقش آفرینی مهم و بی‌جایگزین دولت در مدیریت و جهت دهی به روند توسعه اقتصادی را شاید بتوان محور اصلی نظریه دولت توسعه‌گرا^۴ تلقی کرد. بر اساس این نظریه، دولتها سکاندار اصلی اقتصاد کشورها هستند و می‌توانند با جهت دهی درست و نظارت کافی، مسیر حرکت اقتصاد کشور را به سمت توسعه پایدار سوق دهند و این مهم زمانی محقق خواهد شد که دولتهای مذکور در بطن خود، توسعه‌گرا باشند. میردال پدیده رکود در کشورهای در حال توسعه را به غیاب دولت مقتدر نسبت می‌دهند و بر نقش آغازگرانه‌ی دولت در فرایند توسعه اقتصادی از طریق بکارگیری درست محرک‌ها تأکید می‌نماید (Myrdal, ۱۰۷: ۱۹۷۷). آلسینا و پروتی با بررسی وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در چهار دهه گذشته به این نتیجه رسیده‌اند «آنچه بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد چندان نوع رژیم (خودکامه یا مردمسالار) نیست، بلکه ثبات آن است» (آلسینا و پروتی، ۱۳۸۷: ۳۱). آنان همچنین از کره جنوبی و تایوان مثال می‌آورند که از نظر اقتصادی کالا موفق بوده‌اند، در حالی که از حکومت دیکتاتوری نسبتاً ملایمی برخوردار بوده‌اند.

۴ . Developmental State

واریتینان نیز در تحقیقی به تجربه موفق چهار کشور تایوان، کره جنوبی، فنلاند و اتریش اشاره می‌کند و از چهار واقعیت نام می‌برد که احتمالاً در موفقیت آنها نقش داشته است: برنامه ریزی گسترده ولی پرهیز از اقتصاد برنامه ریزی شده به عنوان نظام اقتصادی، دیوانسالاری وسیع و لایق در درون دولتی نیرومند، چالش خارجی و فروپاشی نخبگان قدیمی. (واریتینان، ۲۴۵). اوانز دخالت دولت را مفروض دانسته، نوع این مداخله را مساله می‌داند نه میزان آن را (اوانز، ۱۳۸۰: ۴۳).

طرفداران توسعه دولت‌گرا، این واقعیت را که تعدادی از کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند رشد اقتصادی بیشتری را تجربه کنند و اینکه فرایند صنعتی شدن در این کشورها سریعتر پیش رفته است را با ارجاع به قدرتی که دولتهای یاد شده از آن برخوردار بوده اند، توضیح می‌دادند. آنها دولتهای موفق در امر توسعه را دولتهایی می‌دانستند که قدرت بیشتری داشته باشند (کوهلی، ۲۰۰۴: ۲۰). قدرت مورد نظر طرفداران توسعه دولت‌گرا، قدرتی متکی به اجبار صرف فیزیکی نبود، بلکه آنها قدرت را بر اساس رابطه‌ای که دولت با جامعه داشت، در نظر می‌گرفتند و طرح مفاهیمی مانند «خودگردانی متکی به جامعه»^۵ توسط پیتر ایوانز، «رابطه سازنده میان دولت و گروههای اقتصادی و صاحبان منافع» توسط لفت ویچ، و «دولت منسجم سرمایه داری»^۶ توسط آنا تول کوهلی در همین راستا بوده است (اوانز، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۳). کشور کره جنوبی در دوره ریاست جمهوری پارک چونگ هی در طول سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ توانست با مدیریت توسعه اقتصادی کشور و مطیع کردن سایر گروههای اجتماعی، موجب رشد اقتصادی قابل توجه و همچنین تسریع فرایند صنعتی شدن در این کشور شود و این در حالی است که سه کشور برزیل، هند و نیجریه بدلیل ضعیف تر بودن دولتهایشان نتوانسته‌اند رشد اقتصادی‌ای هم‌تراز با کره جنوبی را تجربه کنند. ماراوالا مهم ترین ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا را چنین بر می‌شمارد: تأکید بر سهم از بازار بیش از سود، ملی‌گرایی اقتصادی، پشتیبانی از تقویت صنایع داخلی، تمرکز بر انتقال فناوری از خارج، دیوان‌سالاری جامع دولتی، بوروکراسی عقلایی و شایسته‌گرا و حرفه‌ای (وبری)، بهبود زیرساخت‌ها برای کسب و کار توسط دولت، تشویق نهادی برای اعتبار ذخیره و استراتژیک، سیاست صادرات‌گرا، اتحاد بین دولت، نیروی کار، صنعت، تشکیک در نئولیبرالیسم (و وفاق واشنگتن)، تقدم رشد اقتصادی بر اصلاحات سیاسی، قانون‌گرایی و عملکرد گرایی، تأکید بر آموزش فناوری (۱-۲: Marwala, ۲۰۰۶).

شماری از نویسندگان وجود یک سازمان راهنما برای برنامه‌ریزی روند توسعه را از محدود ویژگی‌های اصلی دولتهای توسعه‌گرا به حساب می‌آورند. از جمله پیکانن چهار ویژگی اصلی برای دولتهای توسعه‌گرا در نظر گرفته که عبارت‌اند از: ۱. بوروکراسی شایسته‌سالار، ۲. نظام سیاسی بوروکراتیک‌محور که در آن اختیارات قوه قانون‌گذاری محدود شده است، ۳. مداخلات مؤثر دولت در اقتصاد و ۴. وجود سازمانی راهنما برای هدایت روند توسعه (۳۶۴: Pekkanen, ۲۰۰۴).

جانسون از اصلی‌ترین پژوهشگرانی است که بر نقش دیوان‌سالاری در هدایت فرایند توسعه تأکید می‌کند و می‌کوشد نقش وزارت صنایع و بازرگانی خارجی را در شکل‌دهی و هدایت توسعه و بازخیزش اقتصادی کشور ژاپن تبیین کند. وی دیوان‌سالاری ژاپن و وزارت صنایع و بازرگانی خارجی این کشور را دارای نقش

۵. embedded autonomy

۶. cohesive . capitalist

رهبری نیرومند در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای هدایت و حمایت از صنایع و به‌طور کلی امر توسعه می‌داند (Johnson, ۱۹۸۲: ۵۶).

سازمان‌های راهنما در دولت‌های توسعه‌گرا دارای درجه بالایی از اعتبار و مشروعیت‌اند که به آنها امکان می‌دهد کارشناسان برجسته در رشته‌های مختلف را به کار گیرند. این‌گونه سازمان‌ها همچنین ابزارهای ویژه‌ای در اختیار دارند که سبب ترغیب طبقه تجاری بومی کشور به همکاری با سیاست‌های آنها می‌شود. برای مثال در ژاپن میتی^۷ و وزارت دارایی قادر بودند از کنترل خود بر پس‌اندازهای داخلی برای تأمین اعتبارهای ارزان‌قیمت در صنایع مورد نظر خود استفاده کنند. برنامه‌ریزان ژاپنی از این راه به‌طور پیوسته روند حرکت کشور در مسیر صنعتی شدن را هدایت کردند. برای مثال آنها صنایعی را که ارزش افزوده بیشتری تولید می‌کردند مورد حمایت قرار دادند و در عوض از صاحبان صنایع قدیمی همچون نساجی خواستند مراکز تولیدی خود را به خارج از کشور منتقل کنند. این الگوی مداخله دولت در روند صنعتی شدن کشور با درجات متفاوتی از موفقیت در سطح منطقه مورد استفاده قرار گرفت (Beeson, ۲۰۰۴: ۸۷).

یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌ها در دولت‌های توسعه‌گرا، استقلال آن است. در همین راستا، اوانز در تبیین آموزه‌های خود از مفهوم استقلال ریشه‌دار بهره می‌گیرد و آن را مشخصه دیوان‌سالاری توسعه‌گرا و نه چپاولگر می‌داند. استقلال ریشه‌دار، آمیزه‌ای است از جدایی دیوان‌سالاری از جامعه - که مدنظر وبر است - و پیوند استوار آن با ساختار اجتماعی اطراف. اگر دستگاه دولتی به اندازه کافی پیوسته و یکپارچه باشد، جدایی باعث نمی‌شود ظرفیت دولت محدود شود. این استقلال به تعبیر اوانز ریشه‌دار است و ریشه در مجموعه‌ای از پیوندهای اجتماعی دارد که دولت و جامعه را محصور ساخته‌اند و مجاری نهادی و سازمانی لازم را برای دادوستد مداوم اهداف و سیاست‌ها فراهم می‌سازند.

یکی از ویژگی‌های متمایز دولت توسعه‌گرا، توانایی آن در برقراری روابط گسترده با بخش تجاری جامعه و حتی کمک به شکل‌گیری گروه‌های تجاری و صنعتی بدون افتادن در دام منافع این گروه‌هاست. نکته مهم در این روابط، در امان ماندن دولت از اعمال فشارهای بیش‌ازاندازه از جانب منافع شرکت‌های بزرگ بوده است؛ به این معنا که دولت ضمن برقراری روابط نزدیک با شرکت‌های بزرگ فعال در بخش خصوصی، اسیر منافع آنها نشد. در کره زمان سلطه ارتش بر حوزه سیاست این امر تقویت شد (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۳۲۸).

برخی از مهمترین ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌گرا (Routley, ۲۰۱۲)

ردیف	توصیف	ویژگیها	منابع
۱	غول‌های سه گانه (ژاپن، کره جنوبی و با میزانی کمتر تایوان): ژاپن را غالباً اولین دولت توسعه‌گرا می‌دانند چون هم ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا را داراست و هم اولین دولتی است که به این صفت خوانده شده است. همچنین، با وجود بعضی از اختلافات میان این سه دولت، شباهت‌هایی میان استراتژیهای کره جنوبی و تایوان با ژاپن وجود دارد که باعث شده غالباً به شکل گروهی منسجم و مدلی از دولت‌های توسعه‌گرا به نظر آیند.	اقتصاد مبتنی بر صنعت، نرخ رشد اقتصادی بالا، بوروکراسی حرفه ای، دولت بوروکراتیک مستقل و مقتدر Autonomous	Johnson, ۱۹۸۲ Amsden, ۱۹۸۹ Wade, ۱۹۹۰ Chang, ۲۰۰۶
۲	دولت‌های توسعه‌گرای جنوب (شرق آسیا (مالزی، اندونزی،	رشد اقتصادی مبتنی بر سرمایه	Chang, ۲۰۰۶

۷. Ministry of International Trade and Industry (MITI)

Doner et al, ۲۰۰۵ Hayashi, ۲۰۰۵ Jomo, ۲۰۱۰	گذاری مستقیم خارجی (بیشتر از غولهای سه‌گانه) نرخ رشد اقتصادی مناسب دولت بوروکراتیک با اقتدار کمتر (نسبت به غولهای سه‌گانه)	تایلند و فیلیپین: این دولت‌ها نیز به رشد اقتصادی قابل توجهی، در مدتی مشابه سه غول بزرگ یاد شده، رسیدند. با این حال، سطح رشد آن‌ها چشمگیر نیست و به نظر می‌رسد بوروکراسی دولتی اقتدار کمتری دارد. البته، با مسائلی نظیر فساد نیز مواجه اند؛ گرچه این میزان از فساد به حدی نیست که آنها را در مرتبه دولتهای یغماگر قرار دهد.
De-jin, & Jian-xing ۲۰۱۰	نرخ رشد مناسب سرمایه‌گذاری دولت در زیر ساخت، آموزش و سلامت رشد اقتصادی پایدار	۳ چین: موفقیت اقتصادی چشمگیر اخیر چین سبب شده تا تعدادی از دانشمندان، از میانه دهه ۱۹۸۰، به چین همانند مدلی از دولت توسعه‌گرا بنگرند.
Edigheji, ۲۰۱۱	بازیگران سیاسی قصد ایجاد دولتی توسعه‌گرا را دارند.	۴ دولتهای توسعه‌گرای آرمانخواه Aspirational (نظیر آفریقای جنوبی): بازیگران سیاسی کلیدی، در آفریقای جنوبی، عموماً در پی استراتژی دولت توسعه‌گرا هستند ولی اینکه چگونه پیش خواهند رفت مجهول است.

ب) جریان‌های اصلی در دولت توسعه‌گرا:

نظریه دولت توسعه‌گرا نخستین بار توسط چالمرز جانسون^۸ مطرح شده و کاربرد آن در مباحث توسعه افزایش چشمگیری داشته است. جانسون با بررسی نقش موثر نهادهای دولتی ژاپن در فرایند توسعه پرشتاب اقتصاد این کشور، در کتاب مهم خویش با عنوان «میتی و معجزه ژاپنی» مفهوم دولت توسعه‌گرا را به شکل امروزی آن مطرح نمود. در این کتاب جانسون به دنبال ارایه پاسخ به این سؤال است که ظهور ژاپن به عنوان یک قدرت اقتصادی تراز اول در دهه ۱۹۶۰ چگونه، طی چه فرایندی و به کارگزاری چه کسانی اتفاق افتاده است. وی در این رابطه به موضوع اولویتهای نظام‌های سیاسی حاکم پرداخته و کارآمدی دولتهای توسعه‌گرا را در گرو تبیین و تعریف واضح اولویتهای می‌داند. به عنوان مثال در ژاپن برای حدود ۵۰ سال، اولویت شماره یک دولت توسعه‌گرا، موضوع توسعه اقتصادی بوده است؛ این به معنای موفقیت دولت ژاپن در کل این ۵۰ سال نیست، بلکه ثبات قدم و پایداری آن در پیگیری این اولویت، موجب شد بویژه در نیمه دوم این دوره، دولت در زمینه هدایت اقتصاد کشور به سوی توسعه پایدار موفق عمل کند (Johnson, ۱۹۸۲: ۳۰۵). به نقل از مصلی نژاد و احمدی معین، (۱۳۹۶).

کاستلز بر مبنای نظریات جانسون می‌گوید: «دولت وقتی توسعه‌گرا است که اصل مشروعیت خود را بر پایه توانایی ایجاد و حفظ توسعه بنا نهد؛ منظور از توسعه، ترکیبی از نرخ بالا و مستمر رشد اقتصادی و تغییر ساختاری در سیستم تولید، هم از نظر داخلی و هم از نظر ارتباطش با اقتصاد بین‌المللی است» (کاستلز، ۱۳۸۹: ۳۲۲). همچنین جانسون در کتاب دیگر خود درباره نظریه دولت توسعه‌گرا و تطبیق آن با وضعیت ژاپن، یکی از علتهای اصلی موفقیت ژاپن در دستیابی به اهداف توسعه‌ای را این مهم می‌داند که در این کشور برای حدود یک قرن، بهترین، کارآمدترین و داناترین افراد برای تصدی پستهای دولتی برگزیده شده و به استخدام دولت درآمده‌اند (Johnson, ۱۹۹۵: ۸). به نقل از مصلی نژاد و احمدی معین، (۱۳۹۶)؛ که بیانگر میزان اهمیت نیروی انسانی هدایتگر دولت توسعه‌گرا می‌باشد. در دولتهای توسعه‌گرای موفق، بوروکراسی کارآمدی حکمفرماست که کارآمدی خود را مرهون بهره‌مندی از پرسنلی است که در سطح ملی اصطلاحاً بهترین و روشنترین افراد در زمینه کاری خود محسوب می‌شوند (مصلی نژاد و احمدی معین، ۱۳۹۶).

۸ . Chalmers Johnson

در یکی از مهمترین رویکردها درباره دولت توسعه‌گرا، ویژگی‌های مشترک دولت‌های توسعه‌گرا استخراج و سعی شده تا مدلی جامع برای استفاده محققان و برنامه‌ریزان توسعه‌ارایه شود. آدریان لفت ویچ را می‌توان برجسته‌ترین متفکر در این زمینه دانست. او توسعه را اولویت دولت‌ها می‌داند و در آثار خود، ویژگی دولت‌ها و سیاست‌هایشان را در طیف وسیعی از دولت‌های در حال توسعه موفق (مانند کره جنوبی و مالزی) و ناموفق (مانند فیلیپین و پرو) بر می‌شمرد و از این طریق سعی دارد مدلی برای دولت توسعه‌گرا، که نوع خاصی از مفهوم دولت در جهان معاصر است، ارائه دهد. او بر آن است که پیشنهادهای اصلاحی را در قالب دستورات عملی عمومی عرضه کند تا برای تبدیل دولت‌ها به دولت توسعه‌گرا به کار گرفته شوند (Leftwich, ۱۹۹۵).

لفت ویچ در کتاب «سیاست و توسعه در جهان سوم» تاکید می‌کند که ویژگی متمایز دولت‌های توسعه‌ای این است که اهداف سیاسی و ساختارهای نهادینه شده و بویژه بوروکراسی آن، به سوی توسعه سوق داده شده‌اند. در هسته مرکزی این دولت‌ها، عوامل سیاسی به راهبردهای توسعه‌ای ضربتی و فوری از طریق ساختارهای دولت، شکل داده‌اند (لفت ویچ، ۱۳۸۴: ۲). وی بیان می‌کند که دولت توسعه‌ای، یک شکل انتقالی و موقت از دولت مدرن است که در جوامع در حال توسعه از قرن نوزدهم تاکنون ظهور یافته است. دولت توسعه‌ای بر اساس نیاز فوری به ایجاد رشد اقتصادی و صنعتی شدن به منظور رسیدن به بازیگران جهانی و منطقه‌ای دیگر - از لحاظ اقتصادی و نظامی - ایجاد شده است و برای کسب مشروعیت، در مسیر بهبود مستمر زندگی مادی و اجتماعی مردم حرکت می‌کند (لفت ویچ، ۱۳۸۴: ۲۲۳).

لفت ویچ در سال ۱۹۹۴ و در مقاله‌ای با عنوان «حکمرانی، دولت و سیاست‌های توسعه» بیان کرد که توسعه یک مقوله سیاسی است و کسانی که حکمرانی خوب را فارغ از مسایل سیاسی کشورهای مختلف، راهکار مناسبی برای توسعه معرفی کرده‌اند، کاملاً در اشتباهند (Leftwich, ۱۹۹۴: ۳۶۳). او در همین مقاله درباره حکمرانی خوب چنین می‌نویسد: «من برخلاف این دیدگاه (حکمرانی خوب) باور دارم که قابلیت عمومی برای اشاعه توسعه، نه آنگونه که پنداشته می‌شود، یکی از نتایج حکمرانی خوب، بلکه از پیامدهای نوع خاصی از سیاستگذاری‌ها و دولتی است که توانایی ایجاد، حفظ، و حمایت از توسعه را داشته باشند. همانگونه که شواهد عینی نشان می‌دهند، دولت‌هایی که در طول سی سال گذشته، رکورد بالاترین میزان توسعه اقتصادی را در میان دولت‌های جهان سوم به خود اختصاص داده‌اند، «دولت‌های توسعه‌گرا»ی کارآمد (فارغ از اینکه دموکراتیک بوده‌اند یا غیر دموکراتیک) هستند (Leftwich, ۱۹۹۴: ۳۶۵).

در رویکردی دیگر، شاهد بررسی و ارزیابی دولت‌ها از منظر تناسب مدل دولت توسعه‌گرا با وضعیت آنها هستیم. این رویکرد، در حوزه تجویز، اقتضایی است؛ یعنی بر مبنای آن، در نظر گرفتن رویکرد دولت توسعه‌گرا باید با توجه به قابلیت کشورها باشد و لزوماً هر کشور در حال توسعه یا توسعه یافته امکان استفاده از این مدل توسعه‌ای را ندارد. از حیث مطالعاتی نیز، این رویکرد دیدگاهی انتقادی دارد؛ برای مثال، در حالیکه غالب محققان دولت چین را دولتی توسعه‌گرا می‌دانند، هاول با بررسی ویژگی‌های رایج دولت چین در این موضوع تشکیک کرده و بر این باور است که دولت چین، برای توسعه، رویکردی مختص به خود را برگزیده که نمی‌توان آن را توسعه‌گرا نامید. بلکه بیشتر می‌توان آن را مفهومی چندریخت^۹ و پیچیده، مختص به جامعه و کشور چین، دانست که تاکنون مدل موفق نیز بوده است (Howell, ۲۰۰۶).

۹ . Polymorphous

تعدادی از مهمترین تحقیقات پیرامون مفهوم دولت توسعه‌گرا

ردیف	موضوع پژوهش	نتایج	منبع
۱	تاریخ نهادی وزارت صنعت و تجارت بین الملل ژاپن سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۷۵	در کتاب جانسون، ژاپن دولتی توسعه‌گرا محسوب شده که مجموعه‌ای خاص از روابط دولت و کسب و کارها را، اغلب از طریق وزارت صنعت و تجارت بین الملل خود و با اعمال سیاست‌های صنعتی خاص، به کار می‌گیرد...	Johnson, ۱۹۸۲
۲	مطالعه موردی فرایند صنعتی شدن کره جنوبی	این کتاب حاصل مطالعه‌ای است درباره کره جنوبی و دیگر کشورهای صنعتی شده متأخر (هند، برزیل و ژاپن). این کشورها الگوی مشابهی را دنبال می‌کنند که بر اساس دخالت دولت در بازار، برای کمک به کسب و کار، طراحی شده است. به نظر آسدن منافع ملی این مداخله وسیع تر از مضرات آن است. آرای وی فرضیاتی چون مزیت رقابتی کشورها را به نقد می‌کشد. او بر این باور است که این کشورها با سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه (R&D) می‌توانند مزیت رقابتی خود را تغییر دهند.	Amsden, ۱۹۸۹
۳	بررسی نقش دولت در رشد صنعتی، به ویژه از طریق بررسی صنعت فناوری اطلاعات؛ مطالعه سه کشور برزیل و هند و کره در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹	در این کتاب چنین استدلال شده که برای دستیابی به تحول صنعتی موفق لازم است بوروکراسی دولت، هم مستقل از منافع کسب و کار و متمرکز بر منافع ملی باشد و هم برای درک احتیاجات مدیریت فرایند صنعتی، متکی بر داخل بشود.	Evans, ۱۹۹۵
۴	بررسی اقتصاد سیاسی دو دسته از دولت‌ها: دسته اول شامل تایوان، کره جنوبی و سنگاپور است که در ارتقای اقتصاد خود موفق شده اند؛ دسته دوم شامل مالزی، تایلند، فیلیپین و اندونزی که در مقایسه با دسته اول به نتیجه مطلوبی دست نیافتند.	در این مقاله اصطلاح «آسیب پذیری سیستمی» مطرح شده و چنین اظهار شده که این مفهوم شرط لازم و کافی برای ظهور دولتهای توسعه‌گراست. سه عنصر زیر، هم زمان به نخبگان در پیش گرفتن مسیر توسعه یاری می‌رسانند: ۱. وجود تهدید جدی مبنی بر بدتر شدن معیشت مردم و ناآرامی اجتماعی؛ ۲. نیاز مبرم به ارز خارجی که ناشی از ناامنی ملی است؛ ۳. کمبود منابع درآمدی سهل الوصول.	Doner et al, ۲۰۰۵
۵	بررسی تطبیقی تشکیل دولت در کره جنوبی و اندونزی	در این مقاله آمده است که تعاملات نخبگان با یکدیگر و تعاملات نخبگان با توده مردم، در مسیر شکل گیری یک دولت، کلید ظهور دولت‌های توسعه‌گراست. همچنین، دولت می‌تواند نقش توسعه‌ای را بدون داشتن ساختارهای توسعه‌ای ایفا کند یا ساختارهای توسعه‌ای داشته باشد، اما از آن برای مقاصد توسعه‌ای استفاده نکند. با این حال، دولت توسعه‌گرای موفق باید هر دو، یعنی هم ساختار و هم اهداف توسعه‌ای، را داشته باشد.	Vu, ۲۰۰۷

Williams, ۲۰۱۴	در این کتاب، نویسنده با مطالعه خط سیر تاریخی در آسیا، امریکای لاتین، افریقا و اروپا نشان می‌دهد که مفهوم دولت توسعه‌گرا در دهه کنونی باید به شیوه‌ای انتقادی و خلاقانه بررسی شود. با بررسی دیدگاه‌های موافق و مخالف، در نهایت مؤلف با در کنار هم نهادن و تطبیق شیوه‌های اداره کشورهای مختلف، از هر دو طیف شمال و جنوب، و با در نظر گرفتن ساختار اقتصادی، سیاست داخلی و محدودیت‌های محیطی اذعان می‌دارد که نقش دولت در تحولات اجتماعی و اقتصادی باید احیا شود.	۶ بررسی دولتهای توسعه‌گرا شامل کره جنوبی، تایوان، ایرلند، بریتانیا، چین، افریقای جنوبی، هند و برزیل با تمرکز بر اقتصادهای در حال گذار
Jeong, ۲۰۱۵	نویسنده این مقاله بر این باور است که رویکرد نهادگرایی تاریخی به مقوله دولت و روابط آن با بنگاه‌ها در کره جنوبی نشان می‌دهد که اتخاذ رویکرد وبری ایده آل (براساس نظریات ماکس وبر) در ظهور بنگاه‌های اجتماعی مؤثر است. همچنین، در این مقاله، رویکرد استراتژیک دولت کره جنوبی در به کارگیری بنگاه‌های اجتماعی، برای سیاست‌های عمومی آن نیز نشان داده شده است.	۷ مطالعه تمایزات و شکل‌گیری بنگاه‌های اجتماعی در کره جنوبی از دیدگاه نهادگرایی تاریخی و نقش دولت توسعه‌گرا در پیدایش و ظهور آن‌ها

ج) «دولت توسعه‌گرا» از نظر لفت ویچ

از نظر لفت ویچ «دولت توسعه‌گرا دولتی است که در آن عرصه سیاست بگونه‌ای است که دستگاه سیاسی در مرکز از عزم، قدرت، استقلال، توانایی و مشروعیت کافی برای شکل دهی، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف توسعه‌ای برخوردار است و به این اهداف خواه از طریق ایجاد، ارتقا و حفاظت از شرایط رشد اقتصادی (در دولتهای توسعه‌گرای سرمایه داری) و خواه از طریق سازماندهی مستقیم اقتصاد (در دولتهای توسعه‌گرای سوسیالیست) و خواه از طریق ترکیب متفاوتی از این دو دست پیدا می‌کند» (Leftwich, ۲۰۰۶: ۶۳). لفت ویچ بحث خود را با طرح فرضیات دو دیدگاه مسلط در مباحث توسعه آغاز می‌کند:

۱. دیدگاهی که توسعه اقتصادی را پیش شرط توسعه سیاسی و دموکراسی می‌داند. بر این اساس کشورهای توسعه نیافته باید به سطحی از رفاه و رشد اقتصادی برسند تا برای پذیرش نهادها و فرایندهای دموکراتیک آماده شوند؛

۲. دیدگاهی که توسعه سیاسی را پیش شرط توسعه اقتصادی پایدار تلقی می‌کند. طبق این دیدگاه، برپایی حکومت دموکراتیک شرط ضروری تحقق توسعه است، لذا شکل حکومت (دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن آن) اهمیت پیدا می‌کند.

لفت ویچ از زاویه دیگری به این موضوع نگاه می‌کند و به جای آنکه دموکراسی، شکل حکومت یا رشد اقتصادی را در مرکز تحلیل و تحقیق قرار دهد، به «نوع سیاست» و «دولت» توجه می‌کند. تعریف وی از سیاست چنین است: «کلیه فعالیتهای کشمکش آمیز، مبتنی بر همکاری و یا مذاکره که برای استفاده، تولید و توزیع منابع مادی و معنوی، در سطوح محلی، ملی یا بین‌المللی، و در عرصه فردی یا عمومی به کار می‌رود» (Leftwich, ۱۹۹۶: ۶)

به عبارت دیگر، سیاست عبارت است از مجموعه‌ای از فرایندهای آگاهانه‌ای که انسانها برای منظم کردن یا رفع تفاوت‌های بین خود پدید می‌آورند. بر این اساس، سیاست دولت را شکل می‌دهد و دولت توسعه را. (Leftwich, ۲۰۰۰) پس توسعه مسأله‌ای طبیعتاً «سیاسی» می‌شود و در نتیجه دیدگاه لفت ویچ در نقطه مقابل هر دودیدگاه یاد شده قرار می‌گیرد.

وی خاطر نشان می‌کند که در رویکرد نخست، انواع نظریه‌های چپ‌گرا و راست‌گرا یافت می‌شود و حتی در برنامه‌های کمک کشورهای قدرتمند - پس از پایان جنگ دوم جهانی - فرض بر آن بود که رشد اقتصادی و اجتماعی، زیربنای اصلی سیاست‌های دموکراتیک است، امروزه این روند عکس شده است و به دیدگاه دوم (اولویت توسعه سیاسی) توجه و گرایش بیشتری نشان داده می‌شود. دلایل این امر عبارت است از: ۱) مشروع ساختن کمک مشروط (یا اهرم فشار) به عنوان یک ابزار سیاسی؛ ۲) سلطه نظریه‌های محافظه‌کاری جدید یا لیبرالیسم جدید و ایدئولوژی‌های اقتصاد سیاسی غرب؛ ۳) فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق؛ ۴) رشد فشارهای دموکراتیک در بعضی از کشورهای در حال توسعه. (Leftwich, ۱۹۹۶: ۱۱)

از آنجا که توسعه مقوله‌ای پیچیده و چندمتغیره است و حرکت در مسیر آن بر منافع بسیاری از گروه‌های اجتماعی اثر می‌گذارد، وجود یک شعور هماهنگ‌کننده یا قابلیت تنظیم‌کنندگی ضروری می‌شود. این مرکز هماهنگ‌کننده باید بتواند مجموعه‌ای گسترده از عاملان اقتصادی و زیرمجموعه‌هایشان را برای حرکت در مسیر مورد نظر به جای مسیر دیگر و برای انجام دادن کار مورد نظر و نه کار دیگر، هدایت کرده و یا حتی تحت فشار قرار دهد و با زبان بی‌زبانی به آنها بقبولاند، آنها را قانع سازد، ترغیب کند، هماهنگ سازد و برخی اوقات به آنها دستور دهد و در جایی و یا زمانی که عاملان خصوصی نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند عمل کنند وارد عمل شود. تنها عاملی که می‌تواند و قادر به انجام این وظیفه در مقیاس ملی است، دولت یا به بیان دقیق‌تر گونه‌ای از دولت که دارای ساختار مناسب برای انجام چنین وظایفی است (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۳).

لفت ویچ به جای شکل حکومت و نوع رژیم، بر نوع دولت و سیاست تمرکز می‌کند و می‌گوید پیشرفت برخی کشورها و عدم پیشرفت بعضی دیگر - بیش از نوع رژیم - به عوامی همچون ثبات داخلی، پذیرش در بازارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، روابط مثبت با اقتصادهای مسلط، خودمختاری نسبی دولت در سیاست‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک، قوه مجریه کارآمد، کاهش فساد و رشوه خواری، درجه حداقلی از توافق میان گروهها و مناطق درباره اهداف رشد و قوانین باز برای رسیدن به آن، درجه فزاینده برابری منطقه‌ای و اجتماعی در زمینه توزیع هزینه‌ها و منافع چنان رشدی مربوط می‌شود. این عوامل همه تجلیاتی از همان الگوهای همکاری، کشمکش و مذاکره هستند. به تعبیر دیگر، توسعه یافتگی در یک کشور بیش از آنکه وابسته به طراحی سیاست‌های رفاهی باشد، نیازمند جدی گرفتن نیروهای فعال و تقویت ائتلاف‌های سیاسی است. (Leftwich, ۲۰۰۴) لفت ویچ با بررسی آمارهای مختلف راه توسعه کشورها را به چهار دسته تقسیم می‌کند: توسعه دموکراتیک، توسعه غیردموکراتیک، دموکراتیک توسعه نیافته و غیردموکراتیک توسعه نیافته. (Leftwich, ۲۰۰۰)

مهمترین ویژگی‌های دولتهای توسعه‌گرا در نظریه لفت ویچ عبارت است از:

۱. **نخبگان توسعه‌گرا:** نخستین و مهمترین ویژگی دولتهای توسعه‌گرا در سطح نگرشی این است که همگی را نخبگان توسعه‌گرا هدایت می‌کنند. در واقع، این نخبگان در راستای اهدافی چون تامین امنیت ملی،

پیشرفت اقتصادی را در کانون اهداف خود قرار دادند و به لحاظ شخصی نیز کمتر فاسدند و از این رو، در راستای دستیابی به اهداف خود به نهادسازی مناسب دست می‌زنند. در کل چنین نخبگانی بسیار ملی‌گرایند و توجه زیادی به تهدیدات خارجی و داخلی از خود نشان می‌دهند. از این رو برای رساندن کشورهاشان به توسعه اقتصادی، به منزله ابزار مقابله با این تهدیدات، انگیزه بالایی دارند. همچنین این دولت‌ها که برای مقابله با محیط بسیار بی‌ثبات داخلی و خارجی به اقتدارگرایی روی می‌آورند در فقدان «مشروعیت نهادی» (مانند انتخابات دموکراتیک واقعی) به «مشروعیت ابزاری» امید می‌بندند که عمدتاً از طریق عرضه «کالاهای باارزش اجتماعی» به شهروندان یا صنعتی شدن سریع حاصل می‌شود (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۵۲-۲۵۴).

۲. استقلال نسبی دولت: دومین ویژگی مشترک دولت‌های توسعه‌گرا استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی تحت فرمان آنها است. منظور از استقلال این است که دولت بتواند در برابر درخواست‌های گروه‌های هم‌سود (طبقات یا گروه‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای) آزادی عمل نسبی داشته باشد و تحت تاثیر این درخواست‌ها قرار نگیرد. هانتینگتون یکی از معیارهای نهادمندی دولت را درجه استقلال سازمان سیاسی از نیروهای اجتماعی می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۶-۳۷). بعلاوه به نظر هانتینگتون هر چه استقلال نظام سیاسی بیشتر باشد، انسجام آن نیز که یکی از دیگر عناصر نهادمندی است تقویت می‌شود. انسجام، اتحاد و انضباط نیز به نوبه خود باعث موفقیت نظام در نیل به اهدافش می‌شود. البته در نظریه دولت توسعه‌گرا منظور از استقلال جدایی از جامعه نیست. دولت توسعه‌گرا با سرمایه داران دارای ارتباط تنگاتنگ است، در عین حال از این توان برخوردار است که نوعی فاصله ظریف را با آنان حفظ کند تا با حفظ استقلال نسبی خود سیاست‌های توسعه‌ای خود را به اجرا در آورد. دولت توسعه‌گرا بر دیگر نیروهای اجتماعی نظیر کارگران و زمینداران نیز کنترل دارد و اجازه نمی‌دهد پوپولیسم نیروی کار سازمان یافته یا محافظه‌کاری و گرایش‌های ارتجاعی طبقه زمیندار در روند توسعه خللی ایجاد کند.

۳. قدرت دیوانسالارانه: وجود دیوانسالاری‌های بسیار قدرتمند، کارآمد و مستقل که توسعه اقتصادی و اجتماعی را هدایت می‌کند سومین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا است. در همه دولت‌های توسعه‌گرا نهادهایی به عنوان مراکز عالی فرماندهی اقتصادی امر توسعه را هدایت کرده‌اند. وجه متمایز این نهادها از نهادهای مشابه در بسیاری از کشورهای غیر توسعه یافته قدرت واقعی، اقتدار فنی و استقلال آنها در شکل دهی به نیروهای بنیادین سیاست‌های توسعه است. نهادهای سیاستگذار اقتصادی این کشورها تا حدود زیادی تجلی دیوانسالاری‌های مدرن و عقلانی وبری است که در جریان سیاستگذاری‌های توسعه‌ای تحت تاثیر جریان‌های سیاسی قرار نمی‌گیرد و با استقلال از عرصه سیاست از آفت‌های ضد توسعه‌ای این عرصه برکنار می‌ماند. به علاوه، در این دیوانسالاری‌های مبتنی بر شایسته سالاری ثبات شغلی تا حد زیادی وجود دارد و با هر تغییر دولتی دستخوش تغییرات و عزل و نصب‌های گسترده نمی‌شود. در این دیوانسالاری‌ها استخدام و ارتقای شغلی بر اساس شایستگی انجام می‌شود و ضابطه و قانونمندی بر رابطه غلبه دارد (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۵۸-۲۴۶).

۴. جامعه مدنی ضعیف: در همه دولت‌های توسعه‌گرا جامعه مدنی یا از ابتدا قدرت چندانی نداشته یا توسط دولت ضعیف، در هم شکسته یا کنترل شده است. بدین ترتیب دولت توسعه‌گرا به سان دولتی قوی در این کشورها توانسته است فارغ از فشارها و مطالبات و بی‌ثباتی‌های احتمالی ناشی از فعالیت‌های نهادهای جامعه مدنی توسعه اقتصادی کشور را به پیش برد. این دولت‌ها با برخورداری از توانایی‌های زیرساختی فراوان

توانسته‌اند در جامعه مدنی نفوذ کنند و فعالیتهای آن را تحت هدایت قرار دهند. از این نظر دولتهای توسعه‌گرا با بسیاری از دولتهای کشورهای کمتر توسعه یافته که اقتدارشان آماج حملات انواع گروههای جامعه مدنی قرار گرفته بسیار متفاوت‌اند. البته، این دولتها با نهادهای مدنی غیرسیاسی و خدماتی مشکلی ندارند، بلکه آنها را تقویت نیز می‌کنند (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۸۵).

۵. بستر بین المللی: عامل دیگری که در ظهور دولتهای توسعه‌گرای جنوب شرقی آسیا باید مورد توجه جدی قرار گیرد بستر بین المللی خاصی است که این دولتها در آن ظهور می‌یابند. اکثر مطالعات تطبیقی به منظور بررسی امکان بکارگیری مدل توسعه جنوب شرقی آسیا در مناطق دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که دولتهای توسعه‌گرای جنوب شرقی آسیا در شرایط منحصربفرد پس از جنگ جهانی دوم ظهور یافتند که فرصتهای مناسبی را برای توسعه اقتصادی شان فراهم می‌کرد. در این مطالعات بر این موضوع تاکید می‌شود که اکنون شرایط بین المللی به طور اساسی دگرگون شده و نه تنها آن فرصتها برای کشورهای دیگر وجود ندارد، بلکه فشارها و محدودیتهای محیط بین المللی جدید به کارگیری مدل توسعه دولت محور شرق آسیا را بسیار مشکل ساخته است. برای مثال، ساختارگرایان تاریخی نیروهای کلان تاریخی و ارتباط پویای آنها (میراث استعماری، ساختار دولت و جامعه و عوامل ژئوپولیتیک) را پیش نیاز توسعه سرمایه داری در کره جنوبی می‌دانند. همچنین، در این زمینه به عواملی چون میراث استعماری، حمایت آمریکا از این دولتها در بستر جنگ سرد، عدم وجود فشار از سوی نهادهای مالی بین المللی و عدم وجود فشارهای حقوق بشری اشاره کرد.

۶. قابلیت ائتلاف‌سازی دولت توسعه‌گرا در مسیر توسعه: یکی دیگر از خصوصیات بارز در دولتهای توسعه‌گرا، توانایی آنها در جلب همکاری بخش‌های مؤثر اجتماعی در برنامه‌های توسعه است. امروزه اجماع نظر گسترده‌ای در این باره به وجود آمده که بدون جلب همکاری جامعه، روند توسعه با موفقیت همراه نخواهد شد. به گفته لفت ویچ، در همه نمونه‌های موفق توسعه تحت هدایت دولت، فراتر از دولت و نهادهای توسعه‌ای که ایجاد شد و یا ایجاد آنها تسهیل شد؛ ائتلافی از نیروهای سیاسی واجتماعی وجود داشت. این ائتلافها، از اراده و توان لازم برای برقراری، حفظ و سازگار کردن آن نهادها برخوردار بودند (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۱۸۰).

د) مهمترین مصادیق دولت توسعه‌گرا

۱. کره جنوبی:

کره جنوبی نمونه دلخواه طرفداران ایده دولت توسعه‌گرا به شمار می‌رود زیرا این کشور با دارا بودن دولتی قدرتمند که درگیر محدودیتهای نهادی نبوده است، توانسته است همزمان، بسترهای لازم را برای توسعه اقتصادی کشور فراهم کند و زیرساختهای لازم را نیز برای اجرای حکمرانی خوب، تدارک ببیند. دولت کره جنوبی به دنبال بروز جنگ در شبه جزیره کره شکل گرفت. در خلال جنگ دو کره که به جدایی کره جنوبی از کره شمالی منجر شد، بیش از یک میلیون نفر از جمعیت کره جنوبی جان خود را از دست دادند. این وضع باعث شد درآمد سرانه این کشور به حدود ۶۷ دلار در سال برسد که جزو پایین‌ترین درآمدهای سرانه در سطح جهان به حساب می‌آمد (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۳۲۴). کره جنوبی در دهه ۱۹۶۰،

یکی از ۲۵ کشور فقیر جهان به شمار می‌آید، اما در طول ۴ دهه، از کشوری فقیر و بحران زده، به یکی از اعضای مهم سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی با سرانه تولید ناخالص داخلی یازده هزار دلار تبدیل شد. در پی یک کودتای نظامی موفقیت آمیز در سال ۱۹۶۱، ژنرال پارک چونگ هی، زمام امور کشور کره جنوبی را به دست گرفت. وی با آگاهی کامل از عقب ماندگی‌های علمی، اقتصادی، و فناوری کره‌ای‌ها نسبت به کشورهای توسعه یافته غربی، راه چیره شدن بر این مشکلات را انباشت دانش و سرمایه‌های کشور، تعامل و دخالت اثربخش نخبگان در تصمیم سازی و برنامه ریزی‌های دولت، و ایجاد روابط سازنده، حتی با دشمنان خود، می‌دانست. دولت کره جنوبی در این دوران، تصمیم به اتخاذ شیوه‌ای گرفت که ضمن نگهداری و حفاظت از اصول اقتصاد بازار آزاد (اما با نگرش توسعه‌گرایی)، دخالت قدرتمند و متهورانه دولت را به عنوان کلید اصلی توسعه و حفاظت از منافع حیاتی مردم این کشور به کار گیرد. دولت دریافته بود که در صورتیکه صنایع تولیدی کشور را به شرایط و قواعد «بازار آزاد» واگذارد، رقابت شدید این بازار، هیچ شانس بقایی برای صنایع یاد شده باقی نخواهد گذاشت. به همین دلیل، دولت با حمایت از صنایع داخلی، به سرپا نگهداشتن آنها کمک بسزایی کرد. با توجه به انجام چنین اقداماتی است که توسعه سریع کره جنوبی را متاثر از فشار دولت دانسته‌اند.

سیاست‌های اجرایی دولت کره جنوبی را در دوره زمامداری پارک چونگ هی (۱۹۷۹-۱۹۶۳) به این دلیل نیز می‌توان توسعه‌گرایانه دانست که این دولت، سرنوشت توسعه کشور را به سازوکارهای بازار آزاد واگذار نکرده بود بلکه: دولت کره در نقش کارافرین ظاهر می‌شد و سرمایه‌های بخش خصوصی را به بخش‌های هدفگذاری شده هدایت می‌کرد. دولت، به صورت تصنعی، رانت‌هایی را بوجود می‌آورد تا سودهایی را بوجود بیاورد که بازار توان ایجاد آنها را نداشت. دولت به مثابه تضمین کننده اصلی حقوق مالکیت، باید سازوکارهایی را بوجود می‌آورد که بوسیله آنها به کسانی که در تلاش برای توسعه صنایع جدید بودند، رانت داده شود (هئو، ۲۰۰۱: ۲۱۸)

شاید دولت پارک چونگ هی به لحاظ دارا بودن شاخص‌های دموکراتیک و بهره مندی از حکمرانی خوب نمره چندان قابل قبولی نداشته باشد (کیم و گل، ۲۰۱۱: ۶۰۳-۵۷۳) اما می‌توان مدعی شد که دموکراسی و رفاه کنونی کره جنوبی که اکنون دومین قدرت اقتصادی آسیا است مدیون اقدامات توسعه‌گرایانه دولت پارک چونگ هی است، اگر چه می‌توان بر رفتارهای ضددموکراتیک او انتقادهای فراوانی وارد ساخت.

• روند توسعه در کره جنوبی

در دهه ۱۹۵۰، کره الگوی اقتصاد سیاسی را به نمایش گذاشت که با کشورهای در حال توسعه زیادی مشترک بود. با وجود اصلاحات ارضی گسترده‌ای که دولت انجام داد، طبقات زمیندار تثبیت شده، همچنان گروه اقتصادی - سیاسی مسلط باقی ماندند و مساله تامین مالی برای صنعتی شدن، با محدودیت روبرو شد. از این گذشته، ضرورت بازسازی پس از جنگ، و مهمتر از آن، ضعف دولت برای تحمیل هرگونه سیاست لازم بر واحدهای اقتصادی خصوصی، شکل گیری یک راهبرد صنعتی روشن و منطقی را با مانع روبرو ساخت. این تنگنای اساسی اگر همراه با وابستگی شدید اقتصاد به کمک‌های خارجی (عمدتا آمریکا) برای تامین مالی واردات و سرمایه گذاری در نظر گرفته شود، گویای آن است که نرخ رشد به جامانده در دوره بازسازی پس از جنگ، که با پیشگامی «سه صنعت سفید» (آرد، شکر و نساجی) به دست آمد، نرخی مناسب و قابل قبول -

اما نه پایدار - بود. اثر مداخله ضعیف دولتی همراه با اعمال سیاست‌های حمایتی سخت این بود که در سطح بنگاه، کارآفرینی نامولد که دارای تعهد اندکی به پیشرفت فنی بود، رشد کرد. دوره میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ شاهد تحولات چشمگیری بود. در سال ۱۹۶۰، دولت جمهوری خواه سینگمن ری با شورش شهری که دانشجویان آن را هدایت می‌کردند، سرنگون شد. حکومت انتخابی جدید چانگ میون، گرچه مردمسالاری نمایندگی را آزمود، در مهار انفجار عمومی علیه فقر و فساد، شکست خورد. شکست حکومت چانگ در برقراری یک ائتلاف قوی، سرانجام منجر به یک کودتای نظامی شد.

حکومت نظامی ژنرال پارک چونگ هی، پس از تثبیت تسلطش بر بخش خصوصی - از طریق یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه تمرکز ثروت «غیرمجاز» بوسیله فعالیتهای «نامولد» با اصلاحات نهادی گوناگون، قدرت دولت را استحکام بخشید. بانکها ملی شد، و بدنبال آن، تعداد زیادی بانک دولتی دارای هدف ویژه، همچون بانک بنگاههای کوچک و متوسط، و بانک صادرات - واردات، تاسیس شد. همچنین یک آبر وزارتخانه، به نام هیات برنامه ریزی اقتصادی، که هر دو مسئولیت برنامه ریزی و بودجه بندی را بر عهده داشت (نهادی که حتی ژاپن و تایوان نیز نداشتند) تاسیس شد.

رژیم پارک با مشروعیت بخشیدن به حکومت دیکتاتوری خود، بر مبنای نیاز به توسعه اقتصادی سریع در برابر امکان یک تحول کمونیستی، یک راهبرد تحول صنعتی زیربنایی را در پیش گرفت. آنگونه که اسناد برنامه‌های پنج ساله گوناگون نشان می‌دهند، برداشت سیاستگذاران اقتصادی کره از ساختن یک «اقتصاد مستقل»، عبارت بود از به راه انداختن یک جریان «نوسازی» ساختار صنعتی از طریق «انتقال نیروی کار از بخش‌های کم بازده به بخش‌های پر بازده». منابع لازم به طور مستقیم، از طریق وامگیری خارجی، و به طور غیرمستقیم از طریق مالیات تورمی، بسیج شد. در آغاز، پروژه‌های سرمایه گذاری بر توسعه زیربناها، از قبیل آبیاری، حمل و نقل، آموزش و پرورش (بویژه آموزش دبستانی) و صنایع واسطه‌ای «پایه» (از جمله صنایع شیمیایی و سیمان)، متمرکز شد. اما هدف نهایی اینگونه گسترش‌ها دستیابی به مرز توسعه تکنولوژیک بود. دولت کره با این اعتقاد که برای افزایش مزیت رقابتی صنایع، نمی‌توان به طور کامل بر سازوکار بازار تکیه کرد. در تصمیم گیری در این باره که کجا و چقدر سرمایه گذاری شود، توانایی‌های کارآفرینی چشمگیری کسب کرد. این توانایی‌های کارآفرینانه دولتی پیرامون تجربه‌ای که از ژاپن با عنوان «هدفگیری صنعتی» اقتباس شد، بیشتر توسعه یافت.

هدفگیری صنعتی در کره، متضمن پرداخت انواع آشکار و پنهان یارانه‌هایی بود که از طریق اعطای حق انحصار یک قطبی یا چند قطبی به بنگاههای مورد نظر، پرداخت یارانه به وامها، بخشودگی‌های مالیاتی و اندوخته‌های تصاعدی استهلاک به شرکتهایی که هدفهای عملکردی را بر آورده سازند، پرداخت می‌شد - که این عملکردها معمولا بر اساس مقادیر صادراتی سنجیده می‌شد که در زمان قابل قبولی به آنها دست یافته بودند. این راهبرد در برنامه صنعتی شدن بر اساس صنایع سنگین و شیمیایی که در دهه ۱۹۷۰ به اجرا درآمد، به کمال رسید. برنامه‌ای که پایه تحول صنعتی چشمگیری را که کشور در دهه ۱۹۸۰ به آن دست یافت، شکل داد.

این گونه هدفگیری در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تجربه شده بود، اما نتایج آنها کمتر پذیرفتنی (یا حتی ویرانگر) بود. بنابراین، انتخاب هدف، تصمیم سیاستی مهمی به شمار می‌رود. به این دلیل، استفاده از هدف‌های صادراتی برای توسعه بسیار اهمیت داشته است، زیرا هدفهای صادراتی دارای مزیت‌های کنترلی هستند، یعنی این مزیت را دارند که از طریق آنها می‌توان هدفهای ستانده‌ای را کنترل کرد. دولت کره می‌توانست

از طریق افزایش فشارهای رقابتی بین‌المللی (یعنی با گشودن تدریجی بازارها برای واردات) بنگاههای داخلی را به تحرک وادارد و این تحرک را از طریق تنبیه بنگاههای دارای عملکرد بد یا تاسیس بنگاههای جدید بوجود آورد. دولت کره با شروع از صنایع کارگر - بر نیمه ماهر (مثلا صنایع تولید کلاه گیس و تخته سه لایی)، صنایع کارگر - بر دارای مهارت بالاتر (مثل مونتاژ لوازم الکترونیک و کفش) را ترویج داد، و سرانجام به تشویق صنایع سرمایه - بر بسیار ماهر (از قبیل اتومبیل سازی، کشتی سازی و نیمه رساناها) دست زد. دولت کره از طریق «یادگیری» در درون تجربه هدفگیری صنعتی خود، با رساندن توانایی اقتصاد به مرحله جذب تکنولوژی جدید، توانست از خطر راندن بنگاهها به سوی پروژه‌های شدیداً ناسودمند بپرهیزد. اما همین که بنگاههای داخلی توانایی تکنولوژیک کافی کسب کردند، محدودیتهای وارداتی به تدریج حذف شد (تا حدی که وضعیت ترازپرداختها اجازه می‌داد) و فشارهای رقابتی بر روی آنها افزایش یافت.

سرانجام تاثیر یک ایدئولوژی توسعه‌گرا، که در میان نخبگان حاکم رواج داشت، مانع از آن شد که دولت همچون یک «تجاوزگر» عمل کند. یا از طریق ایجاد موانع سیاسی برای کناره‌گیری اش، وضعیتی نیمه دایمی در کشور برقرار کند. از آنجا که پایگاه سیاسی دولت کره از صنایع یا بنگاههای خاصی مستقل بود، این دولت موافق مجازات بنگاههای غیربازیرگر و کاهش تدریجی صنایع کارآمد بود و برای این کار دارای نفوذ چشمگیری از طریق نظارتش بر جریان منابع اقتصاد بود. برخلاف سوئد دولت کره تعداد زیادی بنگاه اقتصادی عمومی را کنترل می‌کرد، که این بنگاهها، همه یا بخشی از نهادهای مهم فعالیتهای اقتصادی، از جمله برق، فولاد، کود شیمیایی، نفت و ذغال سنگ را عرضه می‌کردند. مهمتر از این، دولت کره از بخش بانکداری به عنوان اهرم اصلی نفوذ بر بخش خصوصی استفاده می‌کرد.

همانگونه که پیشتر آمد، بدنبال کودتای نظامی در سال ۱۹۶۱، همه بانکهای کره جنوبی ملی شدند و همچنان در کنترل شدید دولتی باقی ماندند، حتی بانک‌هایی که در اواسط دهه ۱۹۸۰ ظاهراً خصوصی شدند. با توجه به تعهد شدید دولت کره به صنعتی شدن، منافع بخش مالی در مقایسه با منافع صنایع، اهمیت بسیار کمتری داشت. دولت کره نه تنها یکی از اصلی‌ترین قیمت‌های نظام سرمایه داری - یعنی نرخهای بهره - را تنظیم و مهار کرد، بلکه سرمایه را نیز بر اساس نیازهای راهبرد صنعتی ملی تخصیص داد. در سراسر دوره صنعتی سازی و حتی پس از خصوصی سازی، بیش از ۵۰ درصد وام‌های بانکها مربوط به دسته وامهای سیاستی بود؛ یعنی وامهایی که برای صنایع هدفگیری شده منظور شده بودند یا مخصوص فعالیتهای ویژه‌ای از قبیل صادرات یا پژوهش و توسعه بودند. نیازی به یادآوری نیست که چنین ترتیباتی موجب پیدایش دشواریهای بالقوه‌ای برای نظارت و کنترل در درون دستگاه اداری می‌شود، و امکان رفتار رانت جویانه (از طریق انحراف اعتبارها) را بوسیله بنگاههایی که از اعتبارات مصنوعاً ارزان برخوردارند، بوجود می‌آورد. اما با توجه به اینکه پیوندهای مالی تنگاتنگ، نخست با واحدهای اقتصادی بزرگ بوجود آمد و شدیداً با عملکرد صادرات ارتباط داشت، اینگونه دشواریها به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت و شواهد حاکی از وجود واسطه‌گری موثر مالی در کره جنوبی است.

با وجود آنکه دولت توسعه‌گرا حاکمیت شدیدی بر واحدهای اقتصادی اعمال می‌کرد، نظام کارآفرینی کره نیز توانایی‌های یادگیری و تجربه‌اندوزی را که مستلزم همکاری و اعتماد چشمگیری میان کارگزاران اقتصادی است، افزایش داد. دولت کره، آموزش و پرورش اجباری را در مراحل بسیار اولیه صنعتی سازی پدید آورد. همچنین با پرورش «توانایی یادگیری» از طریق یک نظام آموزش و پرورش توده‌ای، نیروی کاری بوجود

آورد که نه تنها مایل، بلکه قادر به یادگیری سریع نیز بود. دولت کره در سه دهه بعد، این ظرفیت یادگیری را با سرمایه‌گذاری سنگین در آموزش متوسطه و بویژه در نظام آموزش عالی، تعالی بخشیده است، بگونه‌ای که اکنون به سطح کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نزدیک شده است. این تعهد و پایبندی به افزایش توانایی‌ها، عینا در مورد نیازهای تکنولوژیک، هم در سطح بنگاه‌ها و هم در سطوح بخشی، وجود داشته است. توسعه کره به گونه‌ای افراطی بر پایه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نبوده است، بلکه دست به واردات تکنولوژی زده است و توانایی‌های پژوهش و توسعه فراهم آمده است تا پویش تکنولوژیک درون را تضمین شود.

دولت کره با هدایت منابع به سوی هزینه‌های پژوهش و توسعه و تدارک دانش تکنولوژیک پایه از طریق نهادهای پژوهشی تحت حمایت مالی دولت - از قبیل موسسه پیشرو علم و تکنولوژی کره - همواره دیدگاهش درباره پیشرفت صنعتی را دنبال کرده است.

• تعارضات نهادی شده و توسعه اقتصادی در کره

برخلاف این برداشت عمومی که کره به سبب همگونی ایدئولوژیک و فرهنگی، تعارضات اندکی دارد، تاریخ توسعه این کشور انباشته از فریادهای اعتراض آمیز و سرکوبهای خشن است. اما نهادینه کردن برخوردهای بازار کار، صرفا یک سرکوب نبوده است. دولت کره در بازار کار مداخله کرد تا مهارت‌های سریع‌ا قابل تغییر را تا حد مناسبی افزایش دهد. در غیاب یک ساختار چانه زنی مناسب میان کار و سرمایه، دولت بنگاه‌های بزرگتر را مجبور کرد تا تعهد کنند که ۵ درصد درآمد فروش را به آموزش اختصاص دهند و در مقابل طرحی را نیز برای افزایش تعهد کارگران به اجرا در آورد، از جمله تدارک پاداش‌های پولی و غیرپولی برای کارگرانی که سطح بالایی از مهارت را کسب کنند. در نتیجه سرکوب نیروی کار با سیاست‌های تسکین و تهییج همراه شد، که تاکید بر هر کدام از آنها بستگی به تحول در اوضاع اقتصادی و سیاسی داشت. دولت کره به عنوان بخشی از سیاست تسکین اش، کارفرمایان را مجبور به فراهم آوردن امکانات رفاهی گوناگون برای کارگانشان (از جمله بورس‌های دانشگاهی برای فرزندان کارکنان و بیمه‌های درمانی) ساخت، و مقامات اتحادیه‌ها را به رسمیت پذیرفت، و تاسیس «شوراهای کارگری - کارفرمایی» را در سطح کارخانه تشویق کرد، شوراهایی که دولت تمایل داشت به عنوان نهادی برای مدیریت برخوردها در کارخانه، جایگزین اتحادیه‌های کارگری شود و برخی سیاست‌های حمایتی را برای کارگران به اجرا در آورد.

دولت کره همچنین فعالیتهای ایدئولوژیک گوناگونی را برای تهییج کارگران سامان داد و این کار را از طریق تجدید خاطرات تازه تجارب کشورهای سوسیالیستی انجام می‌داد. از هنگامیکه برنامه صنعتی شدن کره آغاز شد، دولت کره به کارگران این کشور به عنوان «سربازان صنعتی» می‌نگریست که در یک جنگ میهنی علیه فقر به کار گماشته شده‌اند. (چانگ و رایت، ۱۰۹-۱۴۷)

برخی از مولفه‌های دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی

۱. شایسته‌سالاری در بوروکراسی

یکی از ویژگی‌های مهم در دولت‌های توسعه‌گرا، جذب بهترین‌ها در دستگاه بوروکراسی بوده است. کیم بی یونگ کوک در مقایسه دیوان‌سالاری کره و مکزیک ادعان می‌کند درحالی‌که مکزیک هنوز نتوانسته استخدام کارمندان دولت را براساس آزمون نهادینه کند، استخدام در دولت کره از طریق آزمون‌های

شایسته‌سالارانه، بیش از هزار سال قدمت دارد. چنین سنتی برای مشروعیت‌بخشی به برنامه‌های دولت و ایجاد انگیزه‌های غیرمادی در بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها برای روی آوردن به مشاغل اداری در دستگاه دولت اهمیت حیاتی داشته است (Kim, ۱۹۸۷: ۱۰۰-۱۰۲). در کره نیز، مانند ژاپن، دولت به‌طور سنتی کارکنان خود را از بااستعدادترین دانش‌آموختگان برجسته‌ترین دانشگاه‌ها برمی‌گزیند. آمار مربوط به پذیرش در آزمون عالی اداری در کره تقریباً شبیه ژاپن است. با آنکه در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۸۰ شمار سالانه متقاضیان استخدام در مشاغل بلندپایه اداری هفت‌برابر افزایش می‌یافت؛ تنها حدود ۲ درصد از شرکت‌کنندگان در آزمون‌ها پذیرفته می‌شدند (اوانز، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

کره به‌عنوان تجلیگاه اهمیت سنت‌های دیوان‌سالاری، خود مهر تأییدی در مورد آسیب‌پذیری دیوان‌سالاری در برابر ورود افراد غیرشایسته به مناصب اداری است. در دوره حاکمیت سینگمان ری - پیش از کودتای نظامیان - استخدام‌های سیاسی خارج از چارچوب آزمون انجام گرفت و تنها ۴ درصد از متصدیان شغل‌های بلندپایه، از راه آزمون به چنین مقامی رسیده بودند. کسانی که به مشاغل بلندپایه راه می‌یافتند، نمی‌توانستند از طریق روال استاندارد ارتقای درون‌سازمانی از نردبان ترقی بالا روند؛ زیرا مشاغل بالاتر عمدتاً براساس رویه انتصاب‌های ویژه پرمی‌شد (اوانز، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

۲. وجود سازمانی راهنما و برنامه‌ریز

در کره جنوبی جایگاه نسبتاً ممتاز یک سازمان راهنما به نام دفتر برنامه‌ریزی اقتصادی از مشخصه‌های احیای دیوان‌سالاری دولتی بود. پارک این دفتر را به‌عنوان یک ابرسازمان در حوزه اقتصاد ایجاد کرد و ریاست آن را برعهده معاون نخست‌وزیر گذاشت. دولت کومین تانگ نیز توانست مجموعه کوچکی از سازمان‌های نخبه مسئول تدوین خط‌مشی اقتصادی را پدید آورد که از لحاظ حوزه کار و تخصص شبیه نمونه‌های خود در ژاپن و کره بودند (اوانز، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۰۹).

۳. شناسایی درست امکانات و پیگیری سیاست‌های سنجیده

یکی دیگر از عناصر مشترک در بوروکراسی‌های کارآمد دولت‌های توسعه‌گرا، اتخاذ تصمیم‌های درست و سنجیده برای کمک به روند توسعه بوده است. کره جنوبی کشور مدیران موفق دولتی و خصوصی است. آنها همواره با ارزیابی دقیق از امکانات به برنامه‌ریزی می‌پردازند و سعی می‌کنند در کمترین مدت ممکن، بیشترین بهره را از کار به‌دست آورند. عامل بودن و توانایی انعطاف، از خصوصیات اصلی مدیران کره است (امجد، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام تصمیم‌گیری در دولت‌های توسعه‌گرا، توجه به مزیت نسبی در این کشورها - یعنی نیروی کار فراوان و ارزان - بوده است. برنامه توسعه کره جنوبی در درجه اول مبتنی بر تربیت نیروی کار ماهر و ارزان به‌عنوان اصلی‌ترین مزیت نسبی آن کشور بوده است. نظام آموزشی توجه فراوانی به ارائه آموزش‌های حرفه‌ای و فنی در دبیرستان‌ها و آماده کردن دانش‌آموختگان برای ورود به بازار کار دارد. در این راستا، برنامه‌ریزان اقتصادی کره جنوبی، گسترش دبیرستان‌ها، مدارس حرفه‌ای و سپس دانشکده‌های فنی و مهندسی را در درجه نخست اولویت قرار دادند. تأکید بر این موضوع باعث شد کره جنوبی بتواند از نیروی کار ارزان و تعلیم‌دیده به‌عنوان بهترین سرمایه کشور در توسعه استفاده کند (مدنی، ۱۳۷۰: ۶۸).

به‌عنوان نمونه دیگر می‌توان به اتخاذ هوشمندانه سیاست توسعه صادرات در کره و تایوان در مقطع زمانی درست اشاره کرد. برای مثال نظام تصمیم‌گیری دولت تایوان در دهه ۱۹۶۰ دریافت که پیگیری سیاست جایگزینی واردات برای صنعتی کردن این کشور با توجه به محدود بودن بازار داخل و ضعف زیرساخت‌ها مناسب نیست؛ از این‌رو برنامه توسعه کشور به‌سرعت در مسیر گسترش تجارت خارجی و سیاست توسعه صادرات تغییر جهت داد (سو، ۱۳۷۸: ۱۹۶).

۴. پیوندهای اجتماعی انسجام بخش به بوروکراسی

در کره جنوبی دستگاه اداری از روحیه گروهی نیرومند و همبستگی اجتماعی بهره‌مند است. این افراد که همگی از بهترین دانش‌آموختگان دانشگاه‌های کشور به‌شمار می‌روند، تعهدی مشترک نسبت به توسعه دارند و در چارچوب ائتلاف‌هایی که پیوسته در تغییر است با یکدیگر در ارتباط‌اند (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۱۹۳). یکپارچگی گروهی به این دولت‌ها امکان می‌دهد در برابر سلطه‌جویی دست نامرئی بیشینه‌سازی منافع فردی مقاومت کنند (اوانز، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

۵. حفظ استقلال همراه با جلب همکاری

کره جنوبی برای توسعه خود از مدل ژاپن پیروی کرد که در آن همکاری میان بخش خصوصی و دولتی از اهمیت بسیاری برخوردار است، اما دولت در این مدل توسعه دست بالا را دارد و تنظیم‌کننده روابط، تعیین‌کننده اعتبارات و طراح اصلی سیاست‌های اقتصادی است. بنابراین کره‌ای‌ها به پیروی از مدل ژاپن - زاپاتسو - به ایجاد چابول‌ها دست زدند. در سال ۱۹۶۷ کره جنوبی دارای ۳۷ چابول سزاوار توجه بود که در آن سامسونگ، با دربرگرفتن ۲۲ شرکت گوناگون رتبه نخست را در اختیار داشت (Jones and Sakong, ۱۹۸۰: ۲۶۲).

به این ترتیب، استقلال نسبی دولت توسعه‌گرا به آن اجازه می‌دهد اهداف استراتژیک توسعه‌ای را تعریف کند و محقق سازد و با مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی متحد شود که به آن برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای یاری رسانند. از این منظر استقلال دولت متضمن میزان بالای ارتباط منطقی نهادهای دولتی و غیردولتی است که قادرند اهداف منسجم توسعه را تنظیم کنند و به اجرا درآورند. بر این اساس، استقلال یعنی اینکه دولت بتواند به‌عنوان یک بازیگر جمعی منسجم در تعریف اهداف توسعه و تحقق آنها عمل کند.

۲. چین

چین نمونه‌ای کاملاً موفق در اجرای طرح‌های توسعه‌ای و دستیابی به توسعه همه‌جانبه از طریق نظام اداری کارآمد و بوروکراسی قوی محسوب می‌شود. تمام برنامه‌ها و استراتژی‌های معطوف به توسعه در چین، از ترکیب اعجاب‌آور اهداف مقدس و ضرورت‌های واقعی نشأت می‌گرفتند. گرچه نتیجه این ترکیب حفظ ثبات سیاسی و تحقق توسعه کشور بود اما نتایج متناقض آن، در دو بعد همچنان ادامه دارد:

(۱) پراگماتیسم یا مصلحت‌گرایی در اقدام سیاسی؛

(۲) ترس از مشارکت سیاسی و تأسیس نهادهای دموکراتیک.

رهبران چین، با تأکید بر بوروکراتها، به طور خاص، و نظام اداری، به طور عام، فرایندهای اصلاحی به گونه‌ای منسجم و دقیق «ترکیب اهداف با واقعیت‌ها» را با اتکا به آنان به پیش می‌برند. بر این مبنای نظام اداری کارآمد چین توانست واسطه مناسبی برای آشتی میان کنترل حزبی - دولتی و نظام بازار باشد. بعد از مائو،

نخبگان چین با فراهم کردن شرایط مساعد در کشور از ۱۹۸۰ به بعد باعث سریع شدن پروسه توسعه چین شدند. پس از طرد استراتژی های توسعه گذشته، آنها آرام آرام به تدوین استراتژی جدیدی مبادرت ورزیدند. آن‌ها از آغاز دریافتند که در سراسر سیستم اقتصادی وجود یک سیستم موثرتر ترغیب و انگیزه به فعالیت، ضرورت دارد. ابعاد برنامه ریزی مرکزی را تقلیل دادند و روشهای برنامه ریزی مستقیم را به روش برنامه ریزی غیر مستقیم تبدیل نمودند. در زمینه کشاورزی شروع به کنار گذاشتن کشاورزی اشتراکی کردند و در صنایع، تصمیم گیری را غیرمتمرکز نموده و آزادی عمل بیشتر به واحدهای اقتصادی دادند. جریان کلی این سیاست‌ها به سمت بازاری کردن اقتصاد و تجاری کردن آن بوده است. همچنین از همان آغاز تصمیم گرفتند که چین باید هر چه بیشتر در اقتصاد جهانی مشارکت کند. نخبگان چین بطور قابل توجهی تجربه گرا بودند. راهبرد پراگماتیستی چینی‌ها در برگیرنده افت و خیزهای بسیاری بوده است. سعی در حل کردن بعضی مسائل، موجب بروز مشکلات تازه شده و هر قدم در جهت اصلاح نسبی، قدم دیگری را ایجاب کرده است

از سال ۱۹۷۸ برنامه ای تحت عنوان نوسازی چهارگانه (مدرنیزه کردن کشاورزی، علوم و تکنولوژی، صنعت و توان نظامی) در دستور کار دولت چین قرار گرفت که شامل سیاست دو بال و یک بدن (بهره برداری از توانایی های صنایع کسب و کشاورزی به عنوان یک بال و به کارگیری تکنولوژی برتر جهت توسعه اقتصادی و نه صرفاً نظامی به عنوان بال دیگر) می شد.

دیدگاه سوسیالیستی حاکم بر چین انقلابی معتقد بود که دولت باید با مداخله در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فردی، نابرابری طبقاتی را از میان ببرد و بسترهای لازم را برای یک جامعه بدون طبقه فراهم سازد. این دولت از منظر اقتصادی در نقطه مقابل بازار قرار دارد و بازار سنبل نابرابری طبقاتی است، و یک دولت مطلوب آن است که با کنترل بازار و محدود ساختن ابزارهای فعالیت: آن، راه را برای گام برداشتن به سوی یک جامعه بدون طبقه فراهم سازد (دادگر، ۱۳۸۰: ۳۰). اعتقاد مائو به استقلال ملی و اعتماد به نفس وی، اگرچه در آن زمان چین را از صحنه بین المللی دور کرد اما از سوی دیگر به دلیل درگیری همزمان دو ابرقدرت باعث انتقال میزانی از منابع به سوی تولید و ایجاد نیروگاه ها، بمب های اتمی و موشک های هدایت شونده شد و چین را تا حد یک قدرت جهانی به جلو راند (محمودی، ۱۳۶۴: ۷۷). با مرگ مائو یعنی از آغاز سال ۱۹۷۹ رهبران چین تلاش کردند اقتصاد یکسره سوسیالیستی کشورشان را به اقتصادی تبدیل کنند که بازار نقش بیشتر و مهم تری در آن اقتصاد ایفا نماید. این امر به ویژه با رونق بخشیدن به بازرگانی خارجی، اصلاحات عملگرایانه و ایجاد زیرساخت های اقتصادی مناسب انجام می گرفت.

دنگ شیائوپینگ تلاش زیادی برای غیر شخصی کردن و تابع جمع ساختن تصمیمات انجام داد. دنگ در واقع با این کار، سیاست خارجی چین را از تصمیمات خودسرانه ای که در زمان مائو، کشور را به ورطه سقوط کشاند، نجات داد. نکته اساسی در حل این دگرگونی سیاسی، کاهش نقش ایدئولوژی بوده است. دنگ و هواداران نزدیک وی، مفاهیم مائویستی انقلاب بی وقفه و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند.

قدرت و اختیارات، عمدتاً بین نهادها و رهبران عالی رتبه چین پخش شد. امروزه قدرت با پراکندگی بیشتر بین دفتر سیاسی حزب و کمیته دائمی آن، دبیرخانه و شورای دولتی (کابینه دولت) و شخصیت های متعدد دیگر که در راس نهادهای عمده قرار دارند؛ مثل رییس جمهوری، رییس کمیته دائمی کنگره ملی

خلق تقسیم شده است. دنگ شیائوپینگ برخلاف مائو معتقد بود باید اقتصاد به جای مسائل عقیدتی و سیاسی در صدر استراتژی توسعه ملی قرار گیرد. وی اصلاحات محدودی را از رأس هرم قدرت آغاز کرد. اگرچه هدف اصلی دنگ شیائوپینگ و دیگر رهبران اصلاح طلب این دوره، نوسازی اقتصادی بود اما برای رسیدن به این هدف لازم بود که ابتدا پاره‌ای از اصلاحات سیاسی - اجتماعی نیز انجام شود. در نتیجه از اواخر دهه ۱۹۷۰ دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی همزمان به پیش رفتند. اگرچه سرعت و مسیر آنها یکی نبود.

دنگ در توجیهات نظری پیرامون وارد کردن نیروهای بازار به سوسیالیسم بر این باور بود که «برنامه ریزی و نیروهای بازار ضرورتاً وجه اختلاف بین سوسیالیسم و سرمایه داری نیستند؛ اقتصاد برنامه ریزی شده تعریف سوسیالیسم نیست، چراکه برنامه ریزی در نظام سرمایه داری نیز وجود دارد. اقتصاد بازار تحت سوسیالیسم نیز قابل تحقق است؛ برنامه ریزی و نیروهای بازار هر دو روش‌های کنترل فعالیت‌های اقتصادی هستند.» (Weiewi, ۲۰۱۱)

این تفاسیر دنگ، نقش ایدئولوژی را در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کاهش داد. وی با پیش‌رو قرار دادن الگوی «صلح و توسعه» به عنوان مهم‌ترین رسالت در پیشبرد موفقیت آمیز چین به سوی آینده، برنامه نوسازی را آغاز کرد. دنگ هیچگاه نه با سیاست‌هایی که شبیه ملل سرمایه داری بود و نه با سیاست‌هایی که در ارتباط با مائو و کمونیسم بود، مخالفت نمی‌کرد، بلکه تعهد به عقلانیت در رفتار را از همان آغاز وجهه همت خود قرار داده بود و نتیجه سیاست‌ها را در نظر می‌گرفت. این انعطاف‌پذیری و عدم تعصب او در اتخاذ سیاست‌ها بود که موجب موفقیت سیستم او گردید. به همین خاطر دنگ با تأکید بر ضرورت اتخاذ و کاربرد روش‌های مدیریتی پیشرفته در کشورهای سرمایه داری در صورت لزوم، باور داشت «ماهیت سوسیالیسم آزادی و توسعه سیستم‌های مولد است» در نتیجه، سوسیالیسم و اقتصاد بازار را با هم ناسازگار نمی‌دید.

در این مرحله با شعارها و گفتمان دوران دگرذیسی، سیاست‌های آرمانی به سیاست‌های ملی تغییر یافت و تحولات ساختاری و جوهری آغاز شد. این شعارها عبارت بودند از:

۱. ساختن چین بزرگ، مرفه و پیشرو وظیفه‌ای همگانی است؛
۲. رفاه عمومی و توسعه صلح وظیفه حزب و دولتمردان است؛
۳. همه قشرهای اجتماعی با رهبریت حزب باید در سیاست درهای باز و توسعه اقتصادی مشارکت نمایند؛
۴. دوستی با همه کشورها و حل و فصل مسایل با همسایگان سرلوحه حرکت سیاستمداران خواهد بود؛
۵. عقلانیت جمعی و استفاده از همه توانها در تصمیم‌سازی برای همگانی کردن فرهنگ توسعه ضروری است؛
۶. تولید انبوه با حداقل هزینه، قیمت ارزان و تصرف بازارهای گوناگون هدف بخش‌های تولیدی و تجاری خواهد بود.

این اصلاحات طی فرایندی آرام و بدون ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی صورت پذیرفت. در واقع اصلاحات سیاسی بسیار محدود و اصلاحات اقتصادی بسیار گسترده در این دوره، باعث ایجاد دوباره مسائل حل نشده در جامعه چین از قبیل فساد گسترده دولتی و تورم شد.

ایدئولوژی مطرح از دوره دنگ به بعد، ترویج این گزاره اساسی بود که این اقدامات برای نجات سوسیالیسم لازم است. حتی دنگ در سالهای بعد، یعنی در سال ۱۹۹۰ در سیزدهمین کمیته مرکزی، حزب کمونیست

اعلام کرد «اگر اوضاع اقتصادی بهتر شود، سایر سیاستها نیز به موفقیت خواهد انجامید و ایمان مردم چین به سوسیالیسم افزایش خواهد یافت. در غیر این صورت، سوسیالیسم نه تنها در چین بلکه در سرتاسر جهان به خطر خواهد افتاد.»

جالب آنکه، توصیه دنگ برای اتخاذ سیاست درهای باز نیز از این خط فکری-ایدئولوژیک پیروی می‌کرد، جایی که اوگشایش درهای باز به سوی خارج را نه فقط یک اقدام مفید، بلکه اصل اساسی در جهت ساختن یک جامعه سوسیالیستی می‌دانست.

این تغییر محتوا در ایدئولوژی حاکم بر چین، از دهه ۱۹۸۰ به بعد چنان سمت و سوی پیدا کرد که حتی به باور رهبران چین، سوسیالیسم اساساً عبارت بود از «آزادسازی اقتصاد و توسعه اقتصادی» از سوی دیگر، وظیفه اصلی سوسیالیسم عبارت بود از «توسعه اقتصادی به منظور خوشبختی عمومی برای اثبات برتری سوسیالیسم بر سرمایه داری»، معماران چین بر این باور بودند که چین می‌بایست به مدت ۵۰ تا ۶۰ سال به سختی تلاش کند. این برتری موقعی اثبات می‌شود که تولید ناخالص ملی چین، به رقم تولید ناخالص ملی امریکا برسد. این دو وجه، نشان از تغییر محتوای ایدئولوژی در این کشور به همراه تلفیق این ایدئولوژی بازسازی شده با عمل‌گرایی خاص چینی بود.

همچنین نارساییها و عدم تغییرات بنیادین در برخی جنبه‌های اصلی نظام سیاسی چین به وفور وجود دارد و هنوز هم سیاست در چین چه به لحاظ سازمانی و یا عقیدتی به سوی کثرت‌گرایی تغییر جهت نیافته است و با اینکه حزب کمونیست در تعیین سیاست کشور با تعداد بیشتری از مردم و نهادها تبادل نظر می‌نماید اما هنوز هم اجازه فعالیت به احزاب مستقل سیاسی، رسانه‌های گروهی خودگردان، انجمن‌ها و اتحادیه‌های مستقل را نمی‌دهد و رقابت بر سر کسب قدرت سیاسی امکان‌پذیر نیست. در چین حزب کمونیست حزب اصلی بوده و همه امور کشور تحت نظارت مستقیم آن می‌باشد. در کنار این عوامل می‌توان روحیه و شخصیت مردم چین را نیز اضافه کرد که برگرفته از تعلیمات کنفوسیوس می‌باشد. اخلاقی مانند عزت نفس، علو همت، خلوص نیت، شوق به عمل و وجدان کاری و خوش رفتاری که مردم چین آن را در سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند.

• مدل اجماع پکن؛ زمینه‌ها و شاخص‌ها

اجماع پکن اصطلاحی است که برای اولین بار توسط رامو (RAMO) تحلیلگر اقتصادی مؤسسه سیاست خارجی لندن در سال ۲۰۰۴ در کتابی با همین عنوان مطرح شد. در حقیقت، اجماع پکن پاسخی است به اجماع واشنگتن که در سال ۱۹۹۰ پس از فروپاشی دیوار برلین و اضمحلال کامل شوروی سوسیالیستی توسط ویلیامسون مطرح شد.

شاخص‌های مدل اجماع پکن

مهم‌ترین شاخص‌ها و اصولی که در این مدل پیگیری می‌شوند، عبارتند از:

- بومی‌سازی فرآیند توسعه و انطباق آن با شرایط داخلی کشور: مطابق این اصل، اقداماتی که هر کشور در راستای اصلاحات اقتصادی انجام می‌دهد، باید متناسب با شرایط داخلی همان کشور باشد. به

همین منظور، دنگ در مسیر اصلاح اقتصادی، کوشید تا در عین حرکت به سمت اقتصاد بازار، نظام اقتصادی سوسیالیستی چین نیز حفظ شود. مدل اجماع پکن با تأکید بر بومی سازی فرآیند توسعه نه اصلاحات نولیبرال اجماع واشنگتن را می‌پذیرد و نه تلاش می‌کند استراتژی‌های توسعه خود را به دیگران تحمیل کند. (Robol, 2010)

• **ادغام بازار و برنامه:** در این الگو فرض بر این است که نه بازار همیشه می‌تواند کارا و مؤثر عمل کند و نه حکومت با ایجاد محدودیت برای بازار به تخصیص بهینه منابع کمک خواهد کرد به همین دلیل چین برای نیل به رشد اقتصادی و ثبات سیاسی، در کنار اقتدارگرایی دولتی، بازار آزاد را نیز مورد استفاده قرار می‌دهد. (Zhao, 2010)

• **احترام به حقوق سیاسی کشورها در مسیر توسعه:** در این الگو، هر ملتی باید در انتخاب استراتژی‌های مربوط به ساختار اقتصادی خود، آزادانه عمل کند تا با آزمایش راهبردهای گوناگون توسعه آنها را متناسب با شرایط خویش به کار گیرد و یا با ابتکار استراتژی‌های جدیدی بسازد و آنها را تعقیب کنند تعهد چین به عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها یکی از اصول اساسی سیاست خارجی این کشور است که همین امر بر جذابیت‌های مدل اجماع پکن به ویژه برای کشورهای مستقل جهان سومی افزوده است. (Givens, 2011)

در سیاست خارجی، جمهوری خلق چین اصول پایداری را در مدار سیاست خارجی خود قرار داد و آن را ۵ اصل همزیستی مسالمت آمیز خواند:

۱. احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها؛

۲. عدم تجاوز؛

۳. عدم مداخله در امور دیگران؛

۴. برابری و نفع متقابل؛

۵. همزیستی مسالمت آمیز با سایر کشورها

• **تأکید بر خود اتکایی و ابتکار بومی در مسیر توسعه:** بر اساس این اصل، هر کشور می‌بایست با استفاده از ابتکار و تجربه، به بهبود وضعیت اقتصادی خود کمک کند. در این راستا، چین سرمایه گذاری‌های هنگفتی را به بخش آموزش و فناوری اختصاص داده و با حمایت از حقوق مالکیت نخبگان، مشوق‌هایی برای افزایش روحیه ابتکار ایجاد کرده است. (Li&etal, 2009)

• **آزادسازی مالی تدریجی:** در این باره، چین با استفاده از یک سیاست تدریجی، بجای پیاده کردن بازار آزاد در سراسر کشور، با اجرا کردن آن در چند استان، قابلیت‌های بازار آزاد را مورد سنجش قرار داد تا در صورت موفقیت آمیز بودن نتایج آن، این سیاست را در سایر بخش‌ها به اجرا بگذارد (وردی نژاد و دیگران، ۱۳۹۰)

• **همبستگی میان رشد اقتصادی و توازن اجتماعی:** دنگ برای ایجاد یک جامعه هماهنگ، رشد اقتصادی همراه با نابرابری را ضروری می‌دانست و تفاوت‌های اجتماعی و طبقاتی را عامل ایجاد رقابت و حرکت به سمت رشد و توسعه در نظر می‌گرفتاز این رو اجازه داد برخی ثروتمند بمانند تا با کمک به مناطق و مردم فقیر کشور، همه بتوانند رشد و توسعه اقتصادی را تجربه کنند (همان)

مهمترین برنامه‌های آموزشی و پژوهشی چین در مسیر توسعه^۱

۱. برنامه مشعل

یکی از طرح‌های مهم دولت چین برنامه مشعل بود (۱۹۹۸) که در قالب آن حدود ۵۰ منطقه توسعه فناوری پیشرفته در مناطق و نواحی ایجاد کرد. با راه اندازی این مناطق که به پارک‌های علم و فناوری مشهور شدند. امکانات دولتی در اختیار مراکز علمی و دانشگاهی قرار گرفت و دانشگاهها به صنعت متصل شدند. با اجرای این طرح دانشگاهها فرصت یافتند تا از نزدیک با شرکتهای و صنایع بزرگ تعامل پیدا کرده و طرح‌های مشترک پایه و تحقیقات کاربردی در دستور کار آنان قرار گیرد. دولتهای محلی هم موظف شدند تا ضمن پشتیبانی از این مراکز علمی و تحقیقاتی تسهیلات محلی را در اختیار آنان قرار دهند.

۲. برنامه ۸۶۳

برنامه ۸۶۳ شامل اولویتهای راهبردی در عرصه اقتصاد بود. در چارچوب این طرح تسهیلات و ردیف‌های بودجه دولتی به سمت اولویتهای علمی و آموزشی متمایل گشت. کمیسیون علوم و فنون که متشکل از وزارتخانه‌ها و مراکز علمی و صنعتی و فناوری بود مهمترین عرصه‌های ملی علم و فناوری را گوشزد نمود و با زمانبندی معین و به ترتیب نیازهای ملی، بخش‌های اقتصادی و علمی را تعیین کرد. در این راستا صناعی نظیر فناوری اطلاعات و ارتباطات، لیزر، فناوری علوم دریایی و فضایی و زیست فناوری و مواد آلی و فناوری خودرو در اولویت قرار گرفتند. بر اساس این راهبرد، تمام مراکز دولتی، از جمله نمایندگی‌های خارج از کشور موظف به همکاری در این برنامه شدند و تسهیلات دولتی و اعتبارات بانکی در این مسیر قرار گرفت. بر اساس برنامه ۸۶۳ مقرر شد که تمامی مراکز پژوهشی و دایره‌های علوم نظامی و غیرنظامی با مراکز علمی و آموزشی خارج از کشور تماس برقرار کرده و به هر شیوه ممکن در دستیابی به علوم مورد نظر و اولویتهای تعیین شده بکوشند. بنابراین تعداد زیادی دانشجوی در قالب بورس‌های مستقیم و غیرمستقیم دولتی به خارج اعزام شدند و وزارت چینی‌های ماوراء بحار ماموریت یافت که با چینی‌های مقیم خارج به ویژه با کسانی که در رشته‌های تعیین شده و اولویتهای راهبردی فعال هستند، تماس حاصل کرده و آنان را به کشور خود دعوت کند. این حرکت موجب شد تا دستاوردهای علمی و فناوری نوین کشورهای غربی و صنعتی به سوی چین متمایل گردد.

۳. برنامه صاعقه:

دولت چین علاوه بر بخش صنعت، توجه ویژه‌ای هم به بخش کشاورزی داشت. زیرا کشاورزی در جمهوری خلق چین و در جنوب شرق آسیا همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. بر این اساس «توسعه روستایی» چین هم از اولویتهای محسوب می‌شد و برنامه صاعقه برای سازماندهی رشد و توسعه کشاورزی و خودکفایی تولیدات کشاورزی در دستور کار قرار گرفت. این برنامه از سال ۱۹۸۵ میلادی به برنامه‌ای ملی تبدیل شد تا از طریق پیشرفت علوم و فناوری تولید کشاورزی به یاری روستاییان و کشاورزان پردازند. برنامه صاعقه که با دو هدف اصلی که عبارت بود از آموزش دهقانان و کشاورزان و همگانی کردن علوم کشاورزی آغاز شد و تمامی دستگاهها و وزارتخانه‌های مرتبط در قالب برنامه صاعقه هماهنگ شدند.

۱. برگرفته از: (وردی نژاد، فریدون، «سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه علم و فناوری در چین امروز»، فصلنامه تخصصی پارک‌ها و مراکز رشد، شماره ۱۱).

(۱۱)

۴. برنامه اشاعه علوم و فناوری

با توجه به ساختار حکومتی و فرهنگ چینی، شرکتهای بزرگ و دولتی چین نقش اساسی و پایه‌ای در توسعه و رشد علم و فناوری داشته‌اند. چینی‌ها با طراحی و اجرای برنامه‌های دولتی، با نام «برنامه اشاعه علوم و فناوری» به حمایت از مراکز و شرکتهای دولتی پرداختند و توسعه علمی و فنی در عرصه‌های تجاری و اقتصادی را دنبال کردند.

این برنامه که از سال ۱۹۸۰ میلادی ابلاغ و پیگیری شد، کوشید تا دستاوردها و تجربیات مدیران آموزش دیده و چینی‌های ماوراء بحار را در اختیار مدیران سنتی شرکتهای دولتی قرار دهد و فاصله علمی و تجربی نسل اول و دوم مدیران را کم کند.

۵. برنامه ملی توسعه اولویت‌های پژوهش‌های بنیادین

با تداوم رشد و توسعه چین نو و بهتر شدن روند تولیدات صنعتی و توسعه صادرات، توجه به بازار و مشتری و تحقیق و توسعه (R&D) در دستور چینی‌ها قرار گرفت. برنامه ملی توسعه اولویت‌های تحقیقات بنیادین بر اساس این نیاز در اواخر دهه ۹۰ میلادی در دستور قرار گرفت. این برنامه از سال ۱۹۹۷ به بعد راهبردهای چند وجهی برای توسعه پژوهش در علوم پایه را هدف قرار داد و به تشویق مادی و معنوی در حوزه‌های مختلف پرداخت. برنامه ملی تحقیقات بنیادین به عرصه‌های اقتصاد، انرژی و بهداشت توجه ویژه‌ای نمود و تمامی مراکز دولتی و نیمه دولتی پژوهشی با اولویت بندی عرصه‌های فناوری نوین در چارچوب کمیسیونی خاص با نام «کمیسیون توسعه و اصلاحات» سازماندهی شدند. نتایج بررسی‌ها و پژوهش‌های این برنامه به تغییرات وسیع در ساختارهای دولتی منجر شد. انحلال وزارت نفت و سپردن وظایف این وزارتخانه به چند شرکت بزرگ نفتی از آن جمله است. امروزه در چین نقش مراکز تحقیقاتی مهم قلمداد می‌شود و پژوهش‌های بنیادین مورد توجه جدی است و بسیاری از شرکتهای خارجی و بین‌المللی هم مراکز تحقیقاتی خود را در چین مستقر کرده‌اند.

۶. برنامه تولیدات جدید ملی

دنبال گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی چین با جهان خارج، همکاری‌های فناورانه و علمی نیز رشد روزافزونی داشته است. در این مسیر توجه به استانداردهای بین‌المللی و برندهای جهانی در دستور کار قرار گرفت و برنامه‌هایی در جهت پیشگیری از تولیدات غیراستاندارد و نسخه برداری‌های غیرقانونی دنبال شده است. اجرای برنامه تولیدات جدید ملی، علاوه بر آنکه رعایت استانداردهای جهانی را مدنظر قرار داده است، زمینه ساز توجه بخش‌های علمی به تولیدات نوین و اختراعات تازه است. بر اساس این برنامه ملی، مالکیت فکری و ثبت اختراعات و فناوری‌های پیشرفته با حفظ حقوق مخترعان، مکتشفان و پدیدآوردگان مورد عنایت قرار گرفته و حمایت معنوی و قانونی از دانشمندان چینی و شرکای خارجی آنها به عمل می‌آید. نتیجه عملی اجرای این برنامه‌ها فراهم سازی زمینه‌ها و زیرساختهای توسعه‌ای بود که امکان تحقق رشد و توسعه بومی چین را فراهم آورد.

در این مسیر، اصلاحات نهادی و قانونی در بخش‌های مختلف دولتی به شکلی وسیع و همه جانبه صورت گرفت و این اصلاحات در چارچوب سازوکار اجرایی رشد چین همچنان ادامه دارد.

۳. مالزی

کشور مالزی نیز در راستای دستیابی به توسعه ملی رویکردی را در پیش گرفته که امروزه موجب بهبودی جایگاه این کشور در نظام بین الملل شده است. مالزی، یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی است که روند توسعه اقتصادی-اجتماعی خود را در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، و به طور مشخص از دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز کرد (اناک جوان، ۱۳۹۰: ۲۸) این کشور با بهره‌مندی از مدیریت دقیق اقتصادی، بهره‌گیری از تجربه نسل اول توسعه در منطقه (ژاپن و کره جنوبی)، الهام‌گیری از اصول پیشرفت در کشورهای غربی و توسعه یافته، سرمایه‌گذاری خارجی و آزادسازی اقتصادی، به سرعت رو به توسعه نهاد و امروزه یکی از کشورهای توسعه یافته مسلمان به شمار می‌رود (Teik, ۲۰۰۴: ۳۰). از سوی دیگر، با توجه به توسعه اقتصادی حاصل شده و نیز رشد طبقه متوسط در این کشور، فرایند توسعه سیاسی و دموکراسی به عنوان عامل تداوم بخش توسعه اقتصادی، در حال تعمیق و گسترش است (شیرزادی، ۱۳۸۹: ۴۸)

برنامه ریزی پیشرفت در مالزی، همکاری تنگاتنگ نهادها و وزارتخانه‌های مختلف را دربر می‌گیرد. این روند بدون وقفه ادامه دارد و باعث شده تا کل شهروندان نسبت به تغییرات ایجاد شده واکنش مثبت نشان دهند. البته در این روند نیز دولت، نقش محوری در تغییر ساختارها، اثرگذاری روی سپرده‌ها، سرمایه‌گذاری و سیاست‌های پولی ایفا کرد (Thomas, ۲۰۰۶: ۲۱۴).

اهداف اصلی سیاست‌های پیشرفت و توسعه در مالزی عبارتند از زدودن فقر، هماهنگی اقتصادی میان اقوام، توسعه اقتصادی بر اساس الگوی جایگزینی واردات و صنعتی شدن، و در دستیابی به این اهداف، بخش دولتی نقش محوری و فعال در اقتصاد ایفا کرده، به گونه‌ای که بخش خصوصی تشویق شده تا به عنوان موتور رشد، ایفای نقش نماید (Milne & Diane, ۲۰۱۵: ۹۹).

در این راستا، مالزی از چهار ابزار برنامه ریزی استفاده کرده است:

۱. برنامه چشم انداز، که جنبه درازمدت دارد؛
۲. برنامه پنج ساله توسعه، که برنامه‌ای میان مدت به شمار می‌رود؛
۳. ارزیابی نیمه اول برنامه پنج ساله توسعه؛
۴. بودجه سالانه (شیرزادی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

در طراحی الگوی پیشرفت در کشور مالزی، توجه فراوانی به اهمیت و نقش ثبات سیاسی در پیشرفت و توسعه کشور شده و در این راستا، اصولی را اساس سیاست‌گذاری‌های خود قرار دادند که مهم‌ترین آنها عبارت است از: انتخاب راه حل مذاکره به جای جنگ در برخورد با دولت‌های بیگانه؛ کم‌رنگ کردن تفاوت‌های نژادی میان شهروندان مالزی اعم از مالایی‌ها، چینی‌ها و...؛ متحد ساختن مذاهب و ادیان مختلف با هم و تمرکز بر اشتراکات موجود میان شهروندان به منظور متحد ساختن آنان (محمد، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۳۵).

در سند توسعه مالزی، هدف نهایی در سال ۲۰۲۰، کشوری «بطور کامل توسعه یافته» است. هدف غایی این سند، توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. همچنین در این سند تأکید شده است که باید هر ده سال یکبار تولید ناخالص داخلی دو برابر شده و متوسط رشد اقتصادی سالانه ۷ درصد باشد. به علاوه، در کنار رشد اقتصادی بالا و پایدار، به کنترل تورم، تضمین پایداری و توسعه کیفیت زندگی نیز توجه خواهد شد. برای این منظور، کشور مالزی علاوه بر راهبردهای عمومی، راهبردهایی برای کاهش فقر در برنامه‌های توسعه نیز در نظر گرفته است (Economic Planning Unit Malaysia, ۲۰۰۶).

به طور کلی تأکید بر اقتصاد آزاد و به تبع آن در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌گرایانه در سیاست داخلی و خارجی، توسعه قدرت ملی مالزی و همگرایی این کشور در اقتصاد جهانی را به دنبال داشت. سیاست‌های مربوط به تجارت آزاد و صنعتی سازی با جهتگیری صادرات و مبتنی بر سرمایه گذاری مستقیم خارجی به توسعه اقتصادی سریع این کشور کمک کرد؛ بدون توجه به اینکه کوچکی بازار داخلی، کمیابی سرمایه و کمبودهای فناوری، محدودیت ایجاد کرده باشند.

مدرنیزه کردن اقتصاد، تنوع بخشی به ساختار تولید، ایجاد اشتغال، انتقال فناوری، پراکندگی و گسترش صنعتی و جهتگیری صادراتی بخش صنایع کارخانه ای از مهمترین اهداف سیاستی این کشور بوده است. در کل، مهمترین راهبردهای برنامه های توسعه ی مالزی به شرح زیر است: (Mohamed Ariff, ۱۹۹۸)

- اتخاذ رویکرد اقتصادی و توسعه محور در سیاست خارجی،
- تلاش برای جذب علم، فناوری و سرمایه های خارجی
- رشد اقتصادی برون نگر،
- ترویج فعالیت های کشاورزی و صنعتی برای تنوع بخشیدن به تولید و ایجاد اشتغال،
- توجه به سیاست توسعه صادرات،
- صنعتی سازی با جهت گیری صادراتی و گسترش صنایع مبتنی بر منابع (نفت و گاز در مراحل اولیه)،
- آموزش و پرورش برای ارتقای نیروی انسانی ماهر،
- ارتقای بهره وری،
- گسترش پایه های صنعتی و مدرنیزه در بخش خدمات،
- حذف محدودیتهای سرمایه گذاری خصوصی و مشارکت خارجی در اقتصاد،
- گسترش تحقیق و توسعه در صنایع با فناوری بالا،
- ارتقای رقابت پذیری با بروز کردن فناوری،
- رشد اقتصادی بهره ور محور از طریق صنایع دانش بنیان و مبتنی بر فناوری (به جای کاربر و سرمایه بر)

جمع بندی تجارب توسعه‌ای

به طور کلی، برنامه ها، عملکردها و تجارب سه کشور کره جنوبی، مالزی و چین نشان دهنده این واقعیت است که این کشورها در دستیابی به علم، فناوری، ثروت و قدرت رقابت سرسختانه ای با دیگر کشورها به خصوص همسایگان خود دارند و نخبگان حاکم در این کشورها به خوبی می‌دانند که در عصر جهانی شده مؤلفه های قدرت متفاوت از گذشته است و دیگر به صرف برخوردار بودن از ابزار قدرت نظامی، امنیت ملی و منافع ملی کشورها در نظام بین الملل تأمین نخواهد شد. امروزه، از دیدگاه صاحب نظران توسعه درک و شناخت ابعاد جدید قدرت ساختاری در نظام بین الملل و تعریف جدید از قدرت ملی، لازمه پیشرفت و توسعه هر واحد سیاسی است. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران نیز در راستای دستیابی به ساختارهای جدید قدرت در نظام بین الملل که لازمه توسعه قدرت ملی ایران است، باید هم در برنامه های توسعه و هم سیاستگذاری های خارجی الزاماتی را مورد توجه قرار دهد.

در مورد چین وردی نژاد معتقد است ایران می‌تواند در بخش اقتصادی و تجاری از تجربیات این کشور بهره‌مند شود. بویژه آنکه امروزه، فضای سیاسی جوامع تحت تاثیر نظرات نخبگان شکل می‌گیرد و مردم عادی در آن نقش چندانی ندارند. بر این اساس مناسب به نظر می‌رسد که نقش نخبگان و خبرگان و تشکلات ساخت یافته، برای ارتباط با این کشور بسیار جدیتر از گذشته تلقی شود.

از سویی دیگر از آنجایی که در جمهوری خلق چین، التهاب، افراطی‌گری و عواطف و احساسات سیاسی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد و احساسات ملی در پرتو تلاش نخبگان و هدایت دولت در جهت رشد و توسعه با شاخص‌هایی عقلایی و سودمحور همگانی شده است. ایران به راحتی قادر است همانند چین شبکه‌ای مشابه از نخبگان تاثیرگذار را مورد توجه قرار دهد و از همراهی آنان در روند توسعه کشور بهره‌برد. این روند کارآمد موجب خواهد شد تا دولت با هدایت، کنترل و بومی کردن بحران‌ها و شوک‌های وارده، از تسری پس‌لرزه‌های اجتماعی و اقتصادی به لایه‌های رویی و متن جامعه پیشگیری کند.

تجربه دیگر چینی‌ها این است که در عرصه روابط خارجی، نخبگان با درایت، هوشمند، باشهامت و نوآور به کارگرفته و سیاست خارجی را تابعی از جو داخلی و توده‌ای نکنند. بر این اساس به طور همزمان شاهد نوعی از آرمانخواهی موعود و «واقع‌گرایی موجود» در جامعه چین هستیم که تداخل و تزاخم چندانی با همدیگر ندارند. شاید این الگو هم بتواند با تغییراتی در جامعه در حال توسعه ایران آزمون شود و آرای نخبگان و بنگاه‌داران بخش خصوصی هم در مدار سیاست خارجی دیده شود.

سخن آخر آنکه عملگرایی، هدفمندی و محوریت منافع ملی، عناصر اصلی تصمیم‌گیری در چین امروز است و «عقل جمعی» حاکمیت قابل توجهی در هسته‌های تصمیم‌سازی دارد. همچنین شایسته‌سالاری و نخبه‌پروری و زایش ایده‌های نو در آحاد این جامعه عظیم به طور روزافزونی نهادینه می‌شود.

فصل سوم
توسعه در ایران

مقدمه

تهیه برنامه در ایران از ۱۳۱۶ آغاز شد و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به طور اسمی ۶ برنامه ولی عملاً ۳ برنامه تدوین و اجرا گردید و برنامه ششم عمرانی برای سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ تهیه شده بود که برای اولین بار در آن، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، رشد ارگانیک اقتصاد کشور، جایگزینی واردات همراه با سیاستهای صرفه جویی ملی جهت کاهش تقاضا، برنامه آمایش سرزمین برای چشم انداز ۲۰ ساله و نیز آینده نگری ده ساله برای یافتن چشم انداز بلند مدت توسعه کشور لحاظ شد، که با وقوع انقلاب اسلامی به اجرا درنیامد. مطابق قانون برنامه و بودجه سال ۱۳۵۱ چهار ویژگی زیر برای برنامه عمرانی پنجساله در نظر گرفته شده است:

۱. برنامه جامع است و برای ۵ سال تصویب می گردد؛
 ۲. حاوی سیاست‌ها و هدفهای توسعه اقتصادی و اجتماعی است؛
 ۳. منابع مالی مورد نیاز دولت و شرکتهای دولتی و خصوصی برای عملیات عمرانی در آن پیشبینی می شود؛
 ۴. دربردارنده میزان اعتبارات عمرانی و جاری دولت و هزینه های عمرانی شرکتهای و بخش خصوصی جهت وصول به اهداف می باشد (مرکز پژوهشها، ۱۳۸۴).
- برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، به مجموعه برنامه‌های میان مدتی گفته می‌شود که به صورت ۵ ساله و توسط دولت وقت تنظیم می‌شود و به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسد.

برنامه‌های توسعه‌ی کشور در طی سالهای بعد از انقلاب به صورت زیر بوده اند:

۱. برنامه اول توسعه ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲
۲. برنامه دوم توسعه ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸
۳. برنامه سوم توسعه ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳
۴. برنامه چهارم توسعه ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸
۵. برنامه پنجم توسعه ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴
۶. برنامه ششم توسعه ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۰

الف) توسعه در دهه اول انقلاب اسلامی

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، اقتصاد کشور دستخوش تحولات و نوسانات شدیدی شد از جمله:

- ✓ دولتی کردن گسترده عرصه های اقتصادی در دوره پس از انقلاب؛
- ✓ وقوع جنگ تحمیلی هشت ساله؛
- ✓ فرار سرمایه‌های خصوصی؛
- ✓ از کشور خارج شدن یا کنار گذاشتن نیروی انسانی متخصص؛
- ✓ تحریم های اقتصادی علیه ایران در سال های آغازین جنگ،

تصمیم‌گیران سیاسی-اقتصادی، جنگ را در بردارنده مشکلات زیادی برای کشور نمی‌دانستند و در صد نبودند که سیاست‌های اقتصادی را مطابق شرایط جنگی تغییر دهند. به همین دلیل، یک سال بعد از شروع جنگ، سال برنامه ریزی اعلام شد و برنامه اول توسعه ایران طراحی گردید، اما مجال اجرا نیافت. در دوره جنگ، صنایع پایه بزرگی همچون صنایع آذر آب، افتتاح شدند. بنابراین، دولت بر آن بود که در هر حال جنگ را ادامه دهد و نیازهای جنگ را از نظر مالی، پشتیبانی و نیروی انسانی تأمین کند، بدون این که مجبور باشد محدودیت‌هایی را به اقتصاد تحمیل نماید. این برداشت از زاویه‌ای دیگر درست بود به دلیل این که اقتصاد ایران علی‌رغم همه ظواهر و تأسیسات مدرن و صنعتی آن، بنیادش بر اقتصاد سنتی مبتنی بر کشاورزی و درآمدهای نفتی استوار بود و این بخش در سال‌های اولیه جنگ، متحمل خسارات زیادی نشدند. بخش کشاورزی کشور، بخش پیشرفته با تکنولوژی بالا نبود که با تولید محدود، ساختارها را به هم بریزد و دولت را تحت فشار قرار دهد. از سوی دیگر با وجود کاهش تولید نفت، قیمت‌ها رشد کرد و درآمد کشور را بالا برد. تا سال ۱۳۶۵ این وضعیت ادامه داشت تا این که در این سال قیمت نفت سقوط کرد و به زیر ۱۰ دلار در هر بشکه رسید. علاوه بر این، حجم صادرات نفت نیز به مرور محدود شده بود و در نتیجه درآمد نفت به زیر ۶ میلیارد دلار رسید. در این شرایط، جنگ چهره بحرانی خود را نشان داد. از سال ۱۳۶۵ به دلیل کمبود منابع مالی، برنامه‌ها و طرح‌های عمرانی، صنعتی، کشاورزی و... متوقف شد. این بحران در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ شدت یافت. (عظیمی، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۸)

روی هم رفته، وجود جنگ تحمیلی را می‌توان به عنوان یکی از مهمترین ویژگی‌های اقتصادی کشور در سال‌های ۶۷-۱۳۵۹ دانست که مجال برنامه ریزی را کاهش داد و بخش عمده‌ای از ذخایر سرمایه‌ای از دست رفت. در طی دوره مزبور، به دلیل به کارگیری بخش عمده‌ای از عوامل تولید در جنگ تحمیلی و صرف بخش عمده‌ای از درآمدهای ارزی جهت تأمین هزینه‌های دفاعی کشور و اختصاص سهم عمده‌ای از بودجه دولت در راستای تأمین هزینه‌های جنگ تحمیلی، فرصت از ایجاد سرمایه‌گذاری‌های جایگزین گرفته شد. مشکلات یاد شده از طرفی و نیز قرار گرفتن بخش مدیریت و نیروی انسانی کشور در خدمت جنگ از سوی دیگر، از جمله خسارات مهمی بودند که کشور برای حفظ امنیت و دفاع از مرزهای ملی در طی دوره مذکور متحمل شد.

ب) برنامه اول توسعه اقتصادی-اجتماعی (۱۳۶۸-۱۳۷۲)

پس از پایان جنگ هشت ساله، مشخص شده بود که تبعات منفی اقتصادی جنگ و عملکرد اقتصاد دولتی، کارآمد نبوده است. از این رو لازم بود تحولی در رویه سیاست‌گذاری و اولویت‌های اقتصادی ایجاد شود. به این ترتیب، دولت از یک سو تحت تأثیر مشکلات اقتصادی داخلی و از سوی دیگر تحت تأثیر حاکمیت سرمایه‌داری و اقتصاد بازار بر جهان، به دنبال شکست و فروپاشی اقتصاد سوسیالیستی با اولویت دادن به ملاحظات اقتصادی و توسعه اقتصادی، اصلاحاتی را آغاز نمود که اولاً بخش خصوصی نقش عمده را در اقتصاد بازی کند و ثانیاً حوزه مشارکت سرمایه خارجی در اقتصاد ملی گسترش یابد. آزادسازی، خصوصی‌سازی، ادغام در بازار جهانی، سیاست در‌های باز، تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی و در نهایت سیاست تعدیل اقتصادی، نمود این جهت‌گیری‌های جدید بود و این درست در نقطه مقابل سیاست اقتصادی دهه اول انقلاب به شمار می‌رفت.

برنامه اول توسعه اقتصادی در دوره پس از انقلاب، در ۱۱ بهمن ماه ۱۳۶۸ با اعتبار عمرانی معادل ۸۱۸۹ میلیارد ریال به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ را در بر می‌گرفت. عمده‌ترین اهداف این برنامه عبارت بودند از:

- بازسازی و تقویت ظرفیت‌های دفاع ملی، بازسازی مراکز تولیدی و جمعیت خسارت دیده در طول جنگ تحمیلی

- ایجاد رشد اقتصادی با تأکید بر خودکفایی محصولات استراتژیک کشاورزی و مهار تورم
- تأمین حداقل نیازهای اساسی آحاد مردم و تلاش در جهت تأمین عدالت اجتماعی اسلامی
- تعیین و اصلاح الگوی مصرف
- اصلاح سازمان و مدیریت اجرایی و قضایی کشور (بهشتی، ۱۳۷۸: ۱۹۸-۱۹۹)

ب) برنامه دوم توسعه اقتصادی - اجتماعی (۱۳۷۳-۱۳۷۸)

برنامه دوم توسعه اقتصادی در سال ۱۳۷۴ با اعتبار عمرانی معادل ۱۰۵۰۲۹ میلیارد ریال شروع شد و تا پایان سال ۱۳۷۸ ادامه یافت. این برنامه با یک سال فاصله از پایان برنامه اول، به تصویب رسید و با توجه به امکان کسب درآمدهای ریالی فراوان و آسان از راه بالا بردن ارزش دلارهای نفتی و کاهش ارزش ریال، از نظر اعتبارات از رشد جهشی ۱۲/۸ برابر نسبت به برنامه اول، برخوردار شد. اهداف کلان برنامه دوم توسعه اقتصادی عبارت بودند از:

- تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی، رشد فضایل و ارتقای فرهنگ عمومی جامعه
- افزایش بهره‌وری
- تربیت نیروی انسانی مورد نیاز
- رشد اقتصادی با محوریت کشاورزی
- توسعه صادرات غیرنفتی
- حفظ محیط زیست و استفاده بهینه از منابع طبیعی کشور
- تقویت بنیه دفاعی کشور
- تلاش در جهت حاکمیت قانون و تقویت مشارکت عامه مردم
- تقویت تحقیقات
- ایجاد تعادل در بخش‌های اقتصادی - تعاونی، خصوصی و دولتی (بهشتی، ۱۳۷۸: ۱۹۹)

ج) برنامه سوم توسعه اقتصادی - اجتماعی (۱۳۷۹-۱۳۸۳)

برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با هدف حصول خودکفایی و خوداتکایی تهیه و تدوین گردید. برنامه سوم توسعه به انگیزه انجام «اصلاحات ساختاری» تدوین شدند. سیاست‌های برنامه سوم توسعه با توجه به ضرورت‌ها و نیازها و چالش‌های جامعه و ترسیم افق‌ها و چشم‌اندازهای کشور تنظیم شد. در قانون برنامه سوم توسعه آمده است: «این برنامه ضرورت‌ها و چالش‌های اساسی کشور در سال‌های آتی نظیر جوانی جمعیت، افزایش سطح مشارکت اجتماعی، اهتمام به امر اشتغال و فراهم آوردن رشد اقتصادی مورد نیاز برای کاستن از نرخ بیکاری فعلی، توسعه منابع انسانی و فناوری و بهره‌مندی از

منابع و امکانات کشور و مزیت‌های متعدد آن را مورد توجه جدی قرار داده است و بر اساس سیاست‌های کلی ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری و با استفاده از دانش و تجربه کارشناسان، مدیران و مسئولان دستگاه‌های اجرایی و صاحب‌نظران مراکز علمی و تحقیقاتی تنظیم شده است. بنابراین می‌تواند به عنوان سند وفاق ملی تلقی شده و مجموعه فعالیت‌های سال‌های آینده را به نحوی منسجم و هدفمند هدایت نماید.» (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۲: ۱۷ و ۱۸)

چالش‌های بزرگ کشور در دهه سوم انقلاب، ایجاد سالانه بیش از ۷۴۵ هزار فرصت شغلی برای جمعیت جوان و تحصیل کرده، ارتقاء جایگاه اقتصادی کشور در سطح بین‌المللی در مواجهه با جریان کلی یکپارچه شدن بازارهای مالی و بازارهای کالا و خدمات در اقتصاد جهانی بود. تحولات عمیق در عرصه فناوری در دنیا و رقابت شدید کشورهای پیشرفته برای کسب رهبری علمی و فنی، تبعات اجتناب‌ناپذیری در مسائل سیاسی و امنیت بین‌المللی به دنبال داشت. بنابراین با درک این واقعیت که کشور، گریزی از اصلاحات عمیق ساختاری برای کسب آمادگی مواجهه با چالش‌های درونی و بیرونی یاد شده را ندارد، برنامه سوم توسعه، به یک برنامه اصلاح ساختاری تبدیل شد. به طور کلی برنامه سوم توسعه، یک برنامه همه‌جانبه برای تنظیم حرکت توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حاوی خط مشی‌ها و سیاست‌هایی در جهت زیر بود:

- اصلاح ساختار اقتصادی از طریق سامان دهی انحصارها و واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به

بخش‌های تعاونی و خصوصی

- اصلاح مدیریت بخش عمومی از طریق کاهش تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و تمرکز آن بر امور حاکمیتی و اصلاح ساختار اداری دولت

- اتخاذ سیاست‌های مناسب برای اصلاح عملکرد بازارهای پول، سرمایه، کار، کالا، خدمات و افزایش کارایی و تسریع رشد اقتصادی

- بهبود توزیع درآمدها و هدفمند کردن یارانه‌ها

- عدم تمرکز و واگذاری اختیارات بیشتر به مقام‌های استانها و زمینه‌سازی برای مشارکت شوراهای اسلامی شهر و روستا در مدیریت کشور

قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ۲۶ فصل، ۱۹۹ ماده و دو قسمت حوزه‌های فرابخشی و بخشی تنظیم شد که عمده‌ترین محورهای آن عبارت بودند از:

کاهش تصدی دولت و گسترش بخش خصوصی و مشارکت مردم در فعالیتهای اقتصادی، عدالت اجتماعی، تمرکززدایی، دسترسی عمومی به اطلاعات، حفاظت از محیط زیست، راهبرد توسعه صادرات، توجه به تحولات فرهنگی جامعه، آرایه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان، دسترسی همگانی به غذا (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۲)

د) برنامه چهارم توسعه اقتصادی - اجتماعی (۱۳۸۴-۱۳۸۸)

برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در یازدهم شهریور سال ۱۳۸۳ به تصویب مجلس رسید و پس از تأیید مجمع تشخیص مصلحت نظام و موافقت مقام معظم رهبری، لازم‌الاجرا گردید. این برنامه در ۶ بخش، ۱۵ فصل و ۱۱۴ ماده تنظیم شده است و عناوین بخشهای آن عبارتند از:

- رشد اقتصاد ملی دانایی محور در تعامل با اقتصاد جهانی
- حفظ محیط زیست، آمایش سرزمین و توازن منطقه ای
- توسعه سلامت، امنیت انسانی و عدالت اجتماعی
- صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی ایرانی
- تأمین مطمئن امنیت ملی
- نوسازی دولت و ارتقای اثربخشی حاکمیت

برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مکمل برنامه سوم توسعه بود و حتی در مواردی برخی از مواد برنامه سوم عیناً در آن تکرار شده، در عین حال مواد متعددی با توجه به تحولات بین‌المللی اضافه شده است. عمده ترین مواد این برنامه عبارت بودند از: تعامل با اقتصاد جهانی، گسترش خصوصی سازی و رقابت پذیری اقتصادی، توسعه دانایی محور، برابری فرصت‌های آموزشی، حفظ محیط زیست، امنیت غذایی و سلامت عمومی، دسترسی همگانی به خدمات بهداشتی، استقرار عدالت و کاهش نابرابری‌های اجتماعی، ارتقای سرمایه اجتماعی، حقوق انسانی و شهروندی، حفظ و شناسایی هویت تاریخی ایران، تنش زدایی در مناسبات بین الملل، امور زنان، امنیت ملی، توسعه امور قضایی، نوسازی دولت (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳)

ه) برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۰-۱۳۹۴)

قانون برنامه پنجم توسعه برای تحقق سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ تدوین شده است. این قانون ۲۳۵ ماده دارد و ماده ۲۳۵ آن اعلام می‌کند که این قانون تا سال ۱۳۹۴ شمسی اعتبار دارد. اگر چه مهلت اجرای قانون برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران با تصویب نمایندگان مجلس تا پایان سال ۹۵ تمدید شد. قانون برنامه پنجم توسعه که دومین برنامه در تحقق اهداف سند چشم‌انداز می‌باشد با هدف دستیابی به جایگاه اول منطقه همراه با هویت اسلامی و انقلابی و الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و موثر در روابط بین‌الملل به عنوان آرمان اصلی برنامه نگاشته شد و تحقق دولت اسلامی از طریق تغییر ساختار و وظایف پیگیری شد (مقدمه لایحه برنامه پنج ساله پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸/۱۰/۲۱). دولتمردان دولت دهم پیرامون برنامه پنجم توسعه بیان می‌داشتند که «برنامه‌های گذشته توسعه کشور، الگوبرداری از برنامه‌های اقتصادی مرسوم در جهان بوده است ... در این برنامه تلاش شده است که الگوی جدید بومی ایرانی اسلامی تدوین شود و توسعه و پیشرفت توأم با عدالت اجتماعی به عنوان هدف اصلی قرار گیرد. واقع بینی، عملیاتی بودن و دوری از بلندپروازی از شاخصهای مهم این برنامه است.» (پایگاه اطلاع رسانی دولت، ۱۳۸۸/۱۰/۲۱) سخنگوی دولت نیز با دیدگاهی مشابه در تشریح ویژگی‌های برنامه پنجم توسعه بیان می‌دارد که «برنامه پنجم پیشرفت و عدالت برنامه‌ای است با مبانی نظری منبث از تفکرات اصیل اسلامی و بری از نظریه‌های وارداتی غربی و در جستجوی نظام برنامه ریزی با محوریت فرهنگ به معنای عام کلمه؛ برنامه‌ای که ترویج یک شیوه زندگی اسلامی را با تقویت قانون‌گرایی، انضباط اجتماعی، وجدان کاری، خودباوری، درستکاری و قناعت در بر می‌گیرد.» (پایگاه اطلاع رسانی دولت، ۱۳۸۸ /۴/۱۳)

جهت‌گیری های اصلی برنامه پنجم که به نوعی اهداف متصور برای آن در بدو تدوین برنامه بود، بدین شرح بود: (معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور، ۱۳۸۷)

- تعمیق باورها و ارزش ها
 - ترویج شیوه زندگی اسلامی و فرهنگ ولایت و انتظارگسترش عدالت همه جانبه و پاسداشت کرامت انسانیت
 - تقویت هویت اسلامی ایرانی
 - ایجاد جامعه خودباور با محوریت نهاد خانواده
 - توسعه دانش و فناوری با تأکید بر فن آوری اطلاعات
 - رشد اقتصادی پایدار و عدالت محور
 - ارتقای بهره وری
 - اجرای سیاست های کلی اصل ۴۴ تأمین اجتماعی فراگیر و ارتقای سلامت آحاد جامعه
 - تحکیم امنیت ملی و توسعه روابط خارجی بر مبنای سه اصل عزت، حکمت و مصلحت
 - آمایش سرزمین و توسعه توازن منطقه ای
 - کاهش وابستگی اقتصاد به نفت
 - ارتقاء تعاون و رقابت پذیری در اقتصاد
- (و) برنامه ششم توسعه (۱۳۹۵-۱۳۹۹)

در راستای تحقق اهداف سند چشم انداز بیست ساله و اجرای سیاستهای کلی، لایحه برنامه ششم توسعه و اقتصاد مقاومتی، برای سالهای ۱۳۹۵-۱۳۹۹، به منظور دستیابی به رشد اقتصادی متوسط سالیانه ۸ درصد و ضریب جینی ۳۴ درصد در سال پایانی برنامه، ضمن اینکه طرح ها و پروژه های مرتبط با برنامه ها و طرحهای مصوب ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی در بودجه ریزی سالانه و نیز صرفه جویی در هزینه های عمومی، اصلاح نظام درآمدی دولت و همچنین قطع وابستگی در بودجه سال پایانی برنامه ششم از اولویت برخوردار خواهند بود، با اولویت ها و مسائل محوری زیر ارائه گردید (پایگاه اطلاع رسانی دولت: dolat.ir)

- موضوعات آب و محیط زیست
 - موضوعات شامل توسعه سواحل مکران و اروند و بازآفرینی بافتهای ناکارآمد شهری (حاشیه شهرها و بافتهای فرسوده)، بافتهای تاریخی و مناطق روستائی
 - موضوعات شامل معدن و صنایع معدنی، کشاورزی، گردشگری، ترانزیت و حمل و نقل ریلی، فناوری های نوین، توسعه و کاربست علم و فناوری و اجرای سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، فرهنگ عمومی و سبک زندگی ایرانی - اسلامی و انرژی
 - موضوعات بهبود محیط کسب و کار، بهره وری و فضای مجازی، اشتغال، نظام عادلانه پرداخت و رفع تبعیض، تأمین منابع مالی برای اقتصاد کشور، توانمندسازی محرومان و فقرا (با اولویت زنان سرپرست خانوار)، پیشگیری و کاهش آسیب های اجتماعی، ساماندهی و پایداری صندوقهای بیمه ای و بازنشستگی.
- برنامه ششم از نظر جداول و ارقام کمی ضعیف است. با توجه به حساس بودن اوضاع خاورمیانه، دگردیسی در جایگاه سوخت فسیلی، شوکهای نفتی، وضعیت ارزی و عدم دستیابی کامل به اهداف برنامه های قبلی، اولویتهای این برنامه با ملاحظه سند موجود، دقیقاً مشخص نیست. (مرکز پژوهشها، ۱۳۹۵)

آسیب شناسی برنامه‌های توسعه در ایران

توسعه نیافتگی ایران، علیرغم دهها سال تلاش و برنامه ریز مستمر، از یکسو ریشه در برخی علل و رویکردهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد - که از آنها می‌توان با عنوان علل و عوامل نظری یاد کرد- و از سوی دیگر معلول برخی سوء رفتارهای اجرایی و سازمانی و به عبارت دیگر، ناکارآمدی نظام بوروکراتیک و اجرایی کشور بوده است:

الف) علل و عوامل نظری توسعه نیافتگی ایران

درباره علل و عوامل نظری عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران، ادبیات نسبتا مفصلا در سنت روشنفکری ایران به چشم می‌خورد. برخی از روشنفکران و نویسندگان ایرانی، مخصوصا از دوران قبل از مشروطه تا دوره پهلوی اول، مهمترین علل این عقب ماندگی را در جایگاه پررنگ سنت، مخصوصا دین اسلام، در فرهنگ ایرانی جستجو می‌کردند و با یکسان انگاری مدرنیته و توسعه، پافشاری بر سنتهای دینی و دور بودن از مظاهر مدرنیته را مهمترین علت عقب ماندگی ما عنوان می‌کردند. این افراد را می‌توان در سه دسته کلی زیر تقسیم کرد:

اول، گروهی که دین و سنتهای دینی را تنها عامل توسعه نیافتگی ایران می‌دانند و معتقدند پیدایش اسلام و هجوم اعراب با پایان حکومت ساسانیان، که اوج تمدن باستانی ایران به حساب می‌آمد، همراه بود. پس از این دگرگونیها و شکست ایرانیان در برابر هجوم اعراب وقفه‌ای طولانی، بیش از یک قرن، در توسعه فکری - علمی در تمدن ایران رخ داد و از آن پس توسعه به انحراف کشیده شد. این نظریه پیدایش اسلام را به عنوان یک دستگاه دینی - ایدئولوژیک عامل دگرگونی نهادهای جامعه می‌داند و معتقد است که همین غلبه، رشد جهانی ایران را منحرف و سپس ایستا کرده است.

عمده ترین کسانی که قایل به این دیدگاه هستند، اولین روشنفکران ایرانی هستند که در دوران مشروطه ظاهر شده اند؛ افرادی نظیر احمد کسروی، صادق هدایت و فتحعلی آخوندزاده از جمله این گروه‌اند. به عنوان نمونه، احمد کسروی در کتاب خود با عنوان «در پیرامون تاریخ» معتقد است واپس گرایی و خرافات دینی عامل عقب ماندگی است (علمداری، ۱۳۸۰: ۳۲).

دوم، گروهی که دین و سنت دینی را به تنهایی عامل توسعه نیافتگی نمی‌دانند بلکه معتقدند ترکیب دین با نهادهای دیگر و دخالت سنتهای دینی در دیگر نهادها موجبات توسعه نیافتگی ایران را فراهم کرده است. در این دیدگاه ترکیب دین و دولت به عنوان قدرت مخربی برای توسعه جامعه مطرح می‌شود زیرا در جامعه ایرانی وقتی اقتصاد و سیاست به همراه سلطه بورژوازی تجاری با یکدیگر وحدت می‌یابند و سپس، دین به این وحدت اضافه می‌شود، ادغام این سه نهاد، مانع پیدایش اصل مهم رشد یعنی رقابت است (علمداری، ۱۳۸۰: ۴۳۰).

سومین گروه، انحراف از اسلام راستین را عامل اصلی توسعه نیافتگی توصیف می‌کنند. زیباکلام معتقد است که: «خردستیزی در قرن اولیه در جوامع اسلامی، که توسط برخی خلفاء و علمای اسلامی صورت گرفت، موجب افول علم و در نتیجه، عقب ماندگی جامعه ایران شد.» (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۷۶).

دسته‌ای دیگر از نویسندگان ایرانی بر خلق و خوی ایرانیان به عنوان یکی از موانع توسعه یافتگی تاکید دارند. محمود سریع القلم در کتاب خود با عنوان «عقلانیت و آینده توسعه نیافتگی در ایران»، با برجسته

کردن نقش شخصیت افراد، فرهنگ تعامل در جامعه ایران و میزان قابلیت انطباق جامعه ایران با پیرامون خویش و وجود شخصیت غیرمدرن را عامل اصلی توسعه نیافتگی در ایران می‌داند. او در این کتاب معتقد است ویژگی‌های شخصیتی ایرانیان نظیر پایین بودن ظرفیت نقدپذیری و عدم تحول درونی که ریشه در استبداد و همچنین، خلیقات قبیله‌ای و عشیره‌ای، علل اصلی توسعه نیافتگی است (سریع‌القلم، ۱۳۸۰) وی همچنین با طرح مکتب جدیدی با عنوان «مکتب تحول شخصیت ایرانی» بدنبال ارایه راهکاری برای برون رفت از توسعه نیافتگی در ایران است (سریع‌القلم، ۱۳۸۰) دکتر سریع‌القلم بر عدم اجماع نظر نخبگان سیاسی (ابزاری) کشور هم به عنوان یکی از عوامل این عقب ماندگی تاکید کرده است: «نخبگان ابزاری (سیاسی) صاحبان قدرت و ثروت می‌باشند؛ بنابراین، اجرای توسعه‌یافتگی ارتباط مستقیم با نخبگان ابزاری دارد» (سریع‌القلم، ۱۳۷۵-الف: ۶). منظور از انسجام اذهان این است که در یک جامعه دست‌کم در میان کسانی که تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند تلقیات مشترکی از مفاهیم کلیدی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وجود داشته باشد. برداشتها و ادراکها از صورت قضایا و حدود و ثغور نظری و کاربردی آنها شرط لازم در عمل مشترک است. تجمع فکری (اجماع نظری) به عمل منسجم می‌انجامد... تجمع فکری و روشی به عمل صعودی منتهی می‌شود. در فرهنگهایی که خویشتن‌داری و بردباری شخصی قوی‌تر است، تجمع فکری سهل‌تر به دست می‌آید (سریع‌القلم، ۱۳۷۵-ب، ص ۴۱۸).

دکتر حسین عظیمی، عدم نهادینه شدن فکر و اندیشه را از جمله مهمترین علل این معضل می‌داند و در این زمینه می‌نویسد: «مهم‌ترین مانع توسعه ایران این است که ما اصالت فکر و اندیشه نداشته‌ایم...؛ یعنی اندیشیدن باید در جامعه، نهادینه شود... وقتی از نهادینه شدن صحبت می‌کنیم، مقصودمان این است که جامعه زمانی می‌تواند مشکلات خود را حل کند که دارای سازمانها و نهادهایی برای نظریه‌پردازی و ایجاد مکتب فکر باشد... اصالت تفکر و اندیشه به معنای ایجاد مکتب اندیشه‌ای است که هنوز در جامعه ما وجود ندارد» (عظیمی، ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۹).

یکی از آسیبهای نظری قابل ملاحظه در این زمینه، عدم اجماع نظر و اختلاف شدید در ابعاد مختلف و پدیده توسعه میان نخبگان فکری و نخبگان سیاسی است. عدم اجماع نظر و اختلاف در مبانی نظری توسعه، عدم اجماع نظر و اختلاف نظر شدید که بعضاً به منازعه نیز می‌انجامد، در اهداف توسعه‌یافتگی که برخی هدف آن را عمران و آبادانی و توسعه اقتصادی کشور تلقی و برخی دیگر صرف آن را تأمین عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی تلقی می‌کنند و ابعاد دیگر اختلاف نظر در رابطه با راهبردهای توسعه‌یافتگی و همچنین، الگوهای توسعه است؛ برخی توسعه سیاسی را مقدم و برخی دیگر توسعه اقتصادی را مقدم دانسته و مدتها بر سر آن منازعه می‌کنند (منصورنژاد، ۱۳۷۹: ۱۶).

گروه دیگر از نویسندگان بر ماهیت دولت در ایران به عنوان مهمترین عامل توسعه نیافتگی کشور تاکید دارند. از جمله کسانی که بر این اساس درصدد تحلیل وضعیت توسعه نیافتگی ایران برآمده است، بیل و لیدن را می‌توان نام برد. این دو پژوهشگر معتقدند «محمد رضا شاه پهلوی حامی تغییر و نوسازی بود و به اصلاحاتی دست زد، اما چون برنامه اصلاحات او به نحوی طراحی شده بود که الگوهای سنتی سیاسی را حفظ کند. این برنامه‌ها در ایجاد یک تحول اقتصادی - اجتماعی اصیل (توسعه) در کشورهای موفق نبودند» (Bill and Leiden, ۱۹۹۴) مدل دیگر در این زمینه، مدل استبداد شرقی است، با این توضیح که دولتهای پهلوی در ایران استمرار دولتهای سلسله‌های پادشاهی ماقبل قرن بیستم است که ماهیتی مطلقه و فراگیر داشته‌اند. بر

اساس این مدل، استبداد و دیکتاتوری با توسعه نیافتگی ایران ارتباط داشته و مهمترین مانع توسعه قلمداد می‌شود؛ از جمله کسانی که از این مدل برای تبیین توسعه نیافتگی ایران استفاده کرده اند، کاتوزیان است. بر اساس نظریه او، تمام مشکلات ایران از جمله عقب ماندگی اقتصادی آن با استبداد شرقی مرتبط است. البته به نظر او قدرت استبدادی در ایران ریشه در انتقال و واگذاری حق مالکیت دارد.

دخالت بیش از حد دولت در اقتصاد، یکی دیگر از دلایل ضدتوسعه بودن دولت در ایران توسط برخی از نویسندگان عنوان شده است. این دسته از محققان سلطه و دخالت دولت در گذشته اقتصاد ایران را عامل توسعه نیافتگی می‌دانند و راه برون رفت از این مشکل را دوری نهادهای حکومتی از فعالیتهای اقتصادی و ایجاد بازار آزاد می‌دانند. افرادی نظیر غنی نژاد، طبیبیان و مسعود نیلی در این دسته جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد مهمترین مقوله‌ای که بر این اندیشه جریان دارد، آزادی انسان در مالکیت، تولید و مصرف است؛ به عبارت دیگر، فردگرایی هستی شناختی و معرفت شناختی است (غنی نژاد، ۱۳۸۱: ۷۵-۷۴).

مسعود نیلی با اشاره به اینکه قابل دفاع ترین نگاه به اقتصاد در قالب بازار آزاد است، اضافه می‌کند رقابتی بودن اقتصاد مانع تجمع غیرعادلانه ثروت در جامعه و انباشت ثروت بدلیل خلاقیتها و نوآوری ها می‌شود که افزایش کارایی و بهره وری را به دنبال دارد (نیلی، ۱۳۷۹).

طبیبیان نیز در این خصوص می‌گویند: باید توجه داشت که شرایط اقتصاد دولتی و کنترل شده‌ی اداری زمینه‌های رانت جویی و فساد اقتصادی را در سطح وسیعی فراهم می‌کند و مهمترین قدم، اصلاح نظام اقتصادی و دوری حکومت از فعالیتهای اقتصادی است (طبیبیان، ۱۳۸۰).

خلاصه اینکه این افراد توسعه نیافتگی ایران را در دخالتهای دولت در اقتصاد و بویژه نظام‌های استبدادی پیشین در این کشور می‌دانند؛ برای برون رفت از بحران توسل به الگوی غربی بازار آزاد را ارایه می‌دهند. اما برخلاف این گروه، محققان دیگری نقش توسعه‌ی وابسته را در توسعه نیافتگی ایران موثر می‌دانند و قایل به توسعه مستقل‌اند. پیشینه جریان فکری توسعه‌گرایان مستقل به رویکرد انتقادی طیفی از صاحب‌نظران توسعه بر می‌گردد که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به انتقادهای روشی و سیاسی از توسعه لیبرال - سرمایه داری مشهورند. این طیف در فعالیت علمی و سیاسی خود مکاتب مهمی چون وابستگی، ساختارگرایی، نهادگرایی و ... را در حوزه علوم اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌کند و برخی ضعفهای محتوایی و ناسازگاری‌های روشی نهادی را موجب تعمیق پدیده توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم معرفی کردند. از دیدگاه این صاحب‌نظران، توسعه فقر و نابرابری اجتماعی و بحران ارزشی و هویتی، فراگیرترین دستاوردهای شیوه تولید غربی و وابسته بود (خاندوی، ۱۳۸۳).

ابراهیم رزاقی، فرشاد مومنی و حسین عظیمی از جمله صاحب‌نظران مشهور این جریان هستند. فرشاد مومنی با یک رویکرد تاریخی نشان می‌دهد اگر مقدمات توسعه‌ای و شرایط نهادی ساختاری در جامعه آماده نباشد، آزادی طلبی و رهاسازی اقتصادی نتایج ضد توسعه‌ای در پی خواهد داشت. از دیدگاه او تجربه نشان می‌دهد که نظام بازار آزاد، نه تنها تعهدی نسبت به عدالت ندارد بلکه می‌تواند کارکرد فردی داشته باشد. نتیجه نظام سرمایه داری نه محدودیت کرامت انسان، بلکه حاکمیت سرمایه و ضدیت توأمان با آزادی و عدالت است.

دکتر حسین عظیمی نیز اشاره‌های کوتاهی به نارسایی‌های علم اقتصاد مدرن دارد و معتقد است نباید توسعه اقتصادی جوامع غربی را ابدی و جهانشمول دانست (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۷۴).

دکتر رزاقی هم در مقاله خود از ضعف‌های اساسی علم اقتصاد مسلط نتیجه می‌گیرد که بسیاری از شناخته‌های رایج اقتصاد سرمایه داری یا مشکل جامعیت دارند و یا مشکل جهان شمولی (رزاقی، ۱۳۷۴: ب: ۱۰۴).
 مسلماً علل و عوامل نظری توسعه نیافتگی در ایران به موارد فوق محدود نمی‌شود. نظریه پردازانی که در اینجا از آنها یاد شد، دیدگاه‌های مفصلتری در این باره دارند که در ادامه همین فصل به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

ب) علل و عوامل مدیریتی/اجرایی

یکی از ضعفها و کاستیهای اساسی که از آسیبهای مهم مدیریت توسعه به شمار می‌رود، اشکالات موجود در راهبرد و برنامه‌ریزی توسعه است که متناسب با شرایط و ویژگیهای بومی جامعه ایرانی طراحی نشده و اجرای برنامه‌ها توازن و هماهنگی لازم را برای اجرا نداشته‌اند، در کشور ما «ایران نیاز به رشد اقتصادی و برنامه‌ریزی حدود نیم قرن پیش، یعنی قبل از بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته دیگر احساس شد و ایران اولین کشور آسیایی است که در سال ۱۳۲۷ اقدام به برنامه‌ریزی اقتصادی کرد اما در زمان انقلاب بعد از بیش از سی سال تجربه برنامه‌ریزی و اجرای پنج برنامه ۷ ساله و ۵ ساله و صرف نزدیک به یک میلیارد دلار هنوز هم موفق به صنعتی کردن کشور و تحقق بخشیدن به اهداف مورد نظر نشده است» (مدنی، ۱۳۷۲: ۱).
 در رابطه با فقر و کاستیهای راهبرد ملی و نبود برنامه منسجم محمود سریع‌القلم، حدود دو دهه قبل، می‌گوید: «من به عنوان یک شهروند ایرانی این نگرانی را دارم که کشور ما در ده سال آینده به یک قدرت دست دوم در منطقه خاورمیانه تبدیل شود. پاکستان و اسرائیل قدرت هسته‌ای به شمار می‌روند، ثروت بعضی از کشورها مثل ترکیه، عربستان، امارات و اسرائیل به شدت در حال افزایش است اما ایران با ظرفیتهای قوی بالا، به دلیل نبود برنامه و راهبرد ملی، ثروت ملی و قدرت ملی‌اش در حال کاهش است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۲۷۷).

از نظر برخی کارشناسان، برنامه‌های توسعه‌یافتگی باید از پنج ویژگی اساسی برخوردار باشند که در کشور ما این پنج ویژگی در برنامه‌ها تحقق نیافته است:

۱. برنامه‌ها با ترازنامه انسانی^۱ باید آغاز شوند و منظور آن این است که برآورده شود چه منابع انسانی در کشور وجود دارد؟ وضعیت آموزش نیروهای انسانی چگونه است؟ چه مهارتهایی وجود دارد؟ فقر و توزیع درآمد چگونه است؟ میزان بیکاری و اشتغال کدام است؟ وضعیت دموگرافیکی جمعیت چگونه است؟ هر برنامه توسعه باید ترازنامه انسانی جامع و کاملی ارائه کند و برای طراحی ترازنامه‌های مطلوب باید سرمایه‌گذاری کافی انجام گیرد؛

۲. جهت‌گیریهای برنامه باید به شکل نیازهای بنیادین انسانی تبیین شوند و سپس، به جهت‌گیریهای مادی و فیزیکی تولید و مصرف تبدیل شوند و معین شود که کشور با درآمد سرانه فعلی و میزان رشد پیش‌بینی شده در چه سطحی می‌تواند تأمین‌کننده نیازهای اساسی جامعه و مردم باشد؛

۳. یکپارچگی هدفهای تولید و توزیع به این معنا که برنامه توسعه باید آنچه را که تولید می‌کند، مشخص کند و نحوه توزیع مبتنی بر عدالت و دست‌کم انصاف تولید ملی را معین کند و جهت‌گیری برنامه به سمت تأمین اقشار مستضعف و فقیر جامعه و همچنین، ایجاد اشتغال حرکت کند؛

۴. برخورداری برنامه توسعه از مشارکتهای مردمی و بخش عمومی جامعه و بخش غیردولتی و جامعه مدنی؛

۱ . human balance sheet

۵. برخورداری برنامه توسعه از ابعاد انسانی و توانایی نمایش دادن رشد شاخصهای بهره‌مندی و مردم‌کاهش ضریب فقر به نحوی که معین شود مردم به چه میزانی از رشد دست یافته‌اند (محبوب‌الحق، ۱۹۹۸: ۴۰).

سازمان دولتی ضعیف و وجود فساد اداری از دیگر علل این ناکارآمدی بوده است. تاریخ شکل‌گیری سازمانهای دولتی ایران تاریخ غمبار و ملال‌انگیزی است و «به جای معیارهای عقلانی و ملاحظاتی و منافع گروههای ذی‌نفوذ سیاسی مطمح نظر بوده و ایجاد تغییرات در آن تا پیروزی انقلاب اسلامی اعم از ایجاد یا حذف سازمانها یا افزایش و کاهش شاغلان، بر اساس رعایت اصول علمی صورت نگرفته است و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز علی‌رغم ایجاد تحول نسبی در ساختارهای اداری و سازمانهای دولتی هنوز تحول اساسی و بنیادین نیافته است و به مثابه یکی از تنگناهای اساسی توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران محسوب می‌شود (بهشتی، ۱۳۷۲: ۲۱ و ۱۳۷). در پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نارساییهای نظام اداری و اجرایی به شرح زیر آمده است:

۱. تقسیم و توزیع غیرمنطقی وظایف دولت میان دستگاههای اجرایی؛
۲. وجود دستگاههای اجرایی با وظایف متداخل و مکرر؛
۳. ضعف بنیة تشکیلاتی واحدهای دستگاههای اجرایی در خارج از مرکز؛
۴. نبود مبانی و ضوابط سازماندهی در طراحی تشکیلات داخلی دستگاهها؛
۵. ضعف تشکیلات دولت در مناطق از حیث بهره‌مندی از اختیارات لازم در زمینه تصمیم‌گیری و اجرایی در منطقه؛

۶. تعارض بین نقش استاندار به عنوان بالاترین مقام استان و هماهنگ‌کننده عملیات اجرایی در منطقه با سرپرستی و نظارت عالی وزیر و حوزه مرکز وزارتخانه بر واحدهای خارج از مرکز (بهشتی، ۱۳۷۲: ۲۱).

در شرایط کنونی انجام تغییرات سریع و شتابزده گروهی و جناحی در ساختار سازمانهای دولتی و همچنین، تغییرات و جابه‌جایی گسترده در اغلب سطوح مدیران با تغییر وزیر یا مسئول اصلی که مبتنی بر نگرشهای گروهی و سیاسی خاص انجام می‌پذیرد، از آفات و آسیبهای سازمانهای دولتی به شمار می‌روند که تأثیری اساسی بر مدیریت توسعه کشور دارد، فراموشی شاخصهای عقلانی، منطقی مبتنی بر ترجیحات علمی نظیر تخصص، تعهد و ایمان، خلاقیت، بصیرت، هوشمندی و کارآمدی و جایگزینی آن به شکل هم‌حزب بودن، انتصابهای توصیه‌ای و انتصابهایی که رنگ و بوی قبیله‌گرایانه و قومیت‌مدارانه داشته و زمینه‌ساز پیدایش فساد اداری و سوءمدیریت و ناکارآمدی سازمانهای اجرایی دولتی می‌شود.

ضعف در نظارت و کنترل، فقدان سازوکار حل‌منزعه در میان نخبگان سیاسی کشور، تضعیف بخش خصوصی و وجود فساد اقتصادی و وجود ساختار رانته در اداره کشور از دیگر مولفه‌های ناکارآمدی نظام اداری و اجرایی ایران در مدیریت توسعه ملی بوده‌اند.

• آسیب‌شناسی روند توسعه کشور از منظر مرکز پژوهش‌های مجلس

مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی در گزارشی که در میانه سال ۱۳۹۵ و در آستانه تدوین مجدد و تصویب برنامه ششم توسعه اقتصادی اجتماعی کشور ارائه کرده، آورده است: بیش از ۶۵ سال از شروع تدوین و اجرای برنامه‌ریزی رسمی در ایران می‌گذرد و در این مدت ۱۰ برنامه عمرانی و توسعه‌یی در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی تهیه و تصویب شده است که ذیل سه نوع برنامه ۱- عمرانی (متکی بر طرح و پروژه) ۲-

جامع ملی (شکل سنتی و متعارف برنامه) و ۳- ساختاری (شناخت چالش‌های اساسی فرآیند توسعه و سعی در تمهید الزامات رفع آنها) طبقه‌بندی می‌شوند. هر چند که به دلایل نهادی و ساختاری اقتصاد ایران، روند تکاملی و پیشرفت مورد انتظار از این برنامه‌ریزی‌ها مشاهده نمی‌شود اما با این حال نشان داده می‌شود آنچه در ایران اتفاق افتاده، نمی‌تواند شکست قطعی برنامه‌ریزی تلقی شود بلکه بیشتر اذعان به شکست برنامه‌ریزان است.

در حال حاضر ژاپنی‌ها و امریکایی‌ها به عنوان دو نمونه از کشورهای سرآمد توسعه یافته شرقی و غربی عصر فعلی که بیش از سایرین در مضان سازه‌های ذهنی فوق‌الذکر بوده‌اند هنوز برای تحقق آنچه محصول آینده‌پژوهی‌های کشورشان است، برنامه دارند. البته تردیدی نیست که برای خود و مقتضای شرایطشان تعریفی پویا از برنامه را به استخدام درآورده‌اند. بنابراین هیچ فرد و ملتی بدون برنامه نمی‌تواند رو به جلو برود و پیشرفت کند حتی اگر لکوموتیو برنامه‌ی که کشور با آن می‌خواهد به سوی جلو کشانده شود، واگن‌هایی داشته باشد که دایما بر تعداد و سنگینی آنها افزوده شود یا حتی اگر موتور آن کشنده، مشکل داشته باشد یا عجلتا سوختش رو به اتمام باشد.

بنا بر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، بررسی قوانین اساسی کشور در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز نشان می‌دهد که نظام اقتصادی ایران نظامی متمایل به برنامه‌ریزی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول چهل و سوم و چهل و چهارم) نظام اقتصادی کشور را نظامی مبتنی بر برنامه‌ریزی عمومی، منظم و صحیح ترسیم کرده است. در اصول دیگری نیز وظایفی برعهده دولت قرار گرفته که هر چند از مقولات اقتصادی نیست اما انجام موثر آنها بدون توسل به نوعی برنامه‌ریزی منظم و صحیح ممکن نیست.

از جمله این وظایف می‌توان به توزیع منابع متناسب با نیازها و استعدادهای مناطق (اصل چهل و هشتم) فراهم کردن خدمات و حمایت‌های تامین اجتماعی (اصل بیست و نهم)، تامین وسایل آموزش رایگان (اصل سی‌ام)، تامین مسکن متناسب با نیاز (اصل سی و یکم) و ایجاد رفاه و رفع فقر و محرومیت (اصل سوم) اشاره کرد. همچنین طبق اصل چهل و پنجم، معادن جزو انفال و ثروت‌های عمومی و در اختیار حکومت اسلامی است تا طبق مصالح عامه نسبت به آن عمل کند. به علاوه افق سند چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور که دستیابی به جایگاه نخست منطقه را برای ایران در سال ۱۴۰۴ ترسیم کرده است نیز مستلزم برنامه‌ریزی و تدوین و اجرای الگوی توسعه بومی است. این برنامه‌ریزی مورد نظر از چنان اهمیتی برخوردار است که تنها در حیطه تصمیم‌گیری دولت (قوه مجریه) نبوده و در تهیه و تنظیم و اجرای آن نه تنها قوای سه گانه بلکه مردم نیز از طریق شوراها مشارکت می‌کنند البته علاوه بر قانونی بودن برنامه‌ریزی، خود برنامه‌های توسعه نیز باید در راستای قانون اساسی تهیه و اجرا شوند.

این مرکز با اشاره به این نکته که البته در عمل برنامه برنامه‌ریزان با اشکالاتی مواجه بوده است، دلایل این اشکال را اینگونه بررسی کرده است: برای نمونه عموماً جزئی‌نگری، بخشی‌نگری و نگاه محلی به جای رویکردهای فرامنطقه‌یی و ملی بر برنامه‌ها حاکم بوده است. حال آنکه اصولاً ضرورت برنامه‌ریزی درست، فرآیند حرکت به سمت توسعه‌یی است که دارای وجوه متعدد و به هم پیوسته است بنابراین نمی‌تواند با رویکرد جزئی‌نگر و محدود به سرانجام مطلوب برسد. همچنین از تجربه تاریخی حاصل از برنامه‌ریزی در ایران برمی‌آید که عموماً راهبردها و سیاست‌های اتخاذ شده بدون تامل کارشناسی کافی و دقیق بوده و لاجرم اغلب هم کم فایده و بعضاً بی‌فایده بوده یا به ضد خود تبدیل شده‌اند. به این ترتیب هم منابع محدود طی تخصیص‌های غیربهبینه هدر رفته‌اند و هم رتبه بین‌المللی کشور و زمان از دست رفته و هم مشروعیت

سیستم با چالش مواجه شده است بنابراین وقتی سخن از ضرورت برنامه‌ریزی توسعه به میان می‌آید، مراد برنامه‌ریزی درست و مستظهر به توان کارشناسی و تجارب تاریخی است.

محققان این بازوی پژوهشی مجلس در ادامه گزارش خود آورده‌اند که اگر «توسعه یافتن» بخواهد به صورت یک جریان به جلو برود باید اجماعی بین‌الذنهانی و اتفاق نظر وجود داشته باشد. در این زمینه (ضعف اجماع بین‌الذنهانی) مشکلاتی جدی وجود دارد. یکی از مهم‌ترین دلایل نبود چنین مشخصه‌یی را می‌توان در فراهم نبودن زمینه‌های لازم برای تضارب آرا و امکان و جرات نقد علنی دانست. به علاوه این فکر باید گسترش یابد که برای دستیابی به این امر ابتدا لازم است تا مسائل مربوط به هماهنگی را به نفع پذیرش وجود دیگران و تقویت صلح و آشتی در درون و بیرون از مرزها حل کرد و شکاف ملت - دولت را حتی‌المقدور تقلیل داده و به مرور از بین برد. همچنین از سوی دیگر می‌دانیم که علی‌الاصول برنامه‌ریزی خوب، برآمده از مقدماتی نظیر وجود دولت‌های یکپارچه است زیرا حکومت‌ها هر چه یکپارچه‌تر دارای اولویت‌بندی باثبات و با اهداف ملی می‌باشند. اما در جوامعی که جوهره دولت‌ها بیشتر از جنس نفوذهای ناهمگن است، برنامه‌ریزی می‌تواند فاقد معنی و فقط هزینه‌بر تلقی شود.

همانطور که پیش‌تر گفته شد، تشخیص اولویت‌ها و اتقان برنامه‌ها فقط از طریق اجماع‌سازی هر چه حداکثری‌تر، ممکن و مطلوب است بنابراین باید توجه داشت که حقیقتاً چه کسی مشخص می‌کند چه چیزی در برنامه‌های توسعه از اهمیت برخوردار است؟ به بیان دیگر نظام تصمیم‌گیری کشورها اهداف برنامه را از کجا می‌گیرند؟ بنابراین اینکه چه کس یا کسانی می‌گویند «چه چیز در اولویت باشد» از اهمیت راهبردی برخوردار است. عمده‌ترین و کم هزینه‌ترین روشی که در جوامع توسعه یافته مورد استفاده قرار می‌گیرد، نظرسنجی از طریق انواع رفتارندوم است. نظر به اینکه ایجاد اجماع فرآیندی طولانی و هزینه‌بر است به اکثریت‌های مطلق یا حتی نسبی اکتفا می‌شود. تردیدی نیست که هزینه این نوع روش‌ها از طریق جلوگیری از ضرر سایر روش‌های یک‌سالارانه تامین می‌شود. تشخیص اولویت اولویت‌ها در موضوعات پیچیده نیز از طریق خواهی از نخبه‌های نخبگان و البته به خاطر پویایی‌های اجتماعی و علمی به صورت ادواری می‌باشد.

جمع‌بندی مرکز پژوهش‌ها در خصوص عدم توسعه ایران حاکی است: از آنجا که رشد در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، تضمین‌کننده توفیق در بلندمدت نیست پس اصلاحات اولیه در اقتصاد ایران باید از طریق تلاش‌های معطوف به تقویت پیش‌نیازهای نهادی دنبال شود. به بیان دیگر عامل اصلی در شکوفایی بلندمدت، پدید آوردن نهادهایی است که پویایی تولیدی را حفظ کرده و نظام اقتصادی را در برابر تکانه‌های بیرونی، ترمیم‌پذیر کند. اما پرسش مهم این است که کدام نوع نهادها مهم هستند و چرا؟ جدول بالا نوعی سنخ‌شناسی از نهادهای قوام‌دهنده به بازار را معرفی کرده و هر یک از انواع نهادها را با یک نیاز خاص مربوط می‌کند. اکنون دیگر روشن است که بازارها به خودی خود ایجاد، تنظیم و توجیه و تثبیت نمی‌شوند و صرف وجود مبادلات بازار به معنای پیش‌فرض حقوق مالکیت و انواع ضمانت اجرای قراردادها نیست. زیرا مشکل اصلی آن است که اگر دستگاه سیاسی به اندازه کافی قدرتمند باشد تا حقوق مالکیت را برقرار کرده و اجرای قراردادها را تضمین کند همچنین آنقدر قدرتمند هست که همان قواعد را برای حفظ منافع خود زیر پا نگذارد، حال آنکه نهادهای شایسته وظیفه دارند تا موازنه بین بی‌نظمی و استبداد را برقرار کنند.

به این ترتیب با اصلاح نظام تدبیر یعنی پاسخگویی به نیازهای مردم، بهبود در اوضاع اقتصادی و تقویت احترام بین‌المللی ایشان و تامین امنیت حل می‌شود. یعنی با تحقق هدف افزایش کارآمدی نظام تدبیر، همه انواع سرمایه‌های کشور رو به فزونی می‌گذارد. در این نگاه جدید، نظیر پزشکان که برای سلامتی انسان، علایم و معیارهایی دارند، مهم‌ترین معیار توسعه یافتگی، پیشرفت، سالم‌سازی و نظام تدبیر شایسته این است که خالص مهاجرت صفر شود همچنین در سایه توجه بیشتر نظام تدبیر امور به ابعاد غیرنظامی امنیت زندگی امنی برای ساکنان ایران نوید داده می‌شود. به طور کلی نتیجه حاصل از این تحقیق گویای آن است که دلیل اصلی عدم تحقق خواست تاریخی دولت و ملت ایران در دستیابی به توسعه، سوءفهم از آن و بی‌توجهی به الزامات تحققش است.

دیدگاه صاحب‌نظران مطرح ایرانی پیرامون مفهوم، جایگاه و الزامات توسعه در ایران

نظریه پردازی و بحث‌های علمی و عمومی پیرامون توسعه در ایران قدمتی همپای پیگیری توسعه توسط دولت‌ها در ایران داشته است. در این میان، مخصوصاً در دهه‌های بعد از انقلاب اسلامی، برخی از چهره‌های عمدتاً اقتصادی از شهرت و جایگاه بهتری در نزد اهل علم و افکار عمومی جامعه برخوردار بوده‌اند که یکی از علل آن را باید توجه بیشتر آنها به دغدغه‌ها و مسایل عینی و انضمامی جامعه در مقاطع مختلف و نیز نسبت آنها با نظام سیاستگذاری و اجرایی کشور دانست. در این قسمت سعی ما بر این است تا مهمترین دیدگاه‌های برخی از این افراد را به صورت خلاصه ارایه دهیم. در میان این افراد چهره‌هایی نظیر رنانی، مومنی، عظیمی، طبیبیان و سریع القلم بیش از دیگران شهره هستند و افرادی نظیر فیاض و طباطبایی نیز اگر چه صاحب‌نظرانی مشهور قلمداد می‌شوند، اما تاکنون در حوزه توسعه مطرح نبوده‌اند و در اینجا بواسطه منظر متفاوتشان مورد توجه ما قرار گرفته‌اند. چهره‌هایی نظیر دکتر دلفروز نیز از معدود فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشگاهی ما هستند که با صبغه علوم سیاسی از معدود آثار علمی در حوزه توسعه‌گرایی در جمهوری اسلامی ایران را مخصوصاً با احاطه بر نظریات جدید در این حوزه تالیف و ارایه کرده‌اند.

اما علت اصلی انتخاب تمامی این صاحب‌نظران این بوده است که از لابلای دیدگاه‌ها و مباحث ایشان می‌توان به پاسخ‌های مهمی برای سئوالات این تحقیق دست یافت که یاریگر ما در فهم بهتر معضل توسعه‌گرایی در ایران و ارایه نتایجی منطقی تر از طرح خواهد بود.

دکتر محسن رنانی

- تعریفی از «لفت و بیچ» از کتاب دولت‌های توسعه‌گرا به شما می‌دهم که می‌گوید کاربرد توسعه ۹ سطح دارد:^۲
 ۱. توسعه به مثابه پیشرفت تاریخی؛ یعنی روند تاریخی را که غرب طی کرده در ذهن در نظرمی‌گیریم و به آن توسعه می‌گوییم.
 ۲. توسعه به مثابه استخراج منابع طبیعی که این بیشتر مفهومی است که ریشه در تجربیات دوران استعمار دارد و اکنون که نگاه می‌کنیم آن هم بخشی از پروسه توسعه است و وقتی می‌خواهیم به شیوه توسعه غرب حمله کنیم، به آنجا حمله می‌کنیم.

۲. برگرفته از سخنرانی «محسن رنانی» با محوریت «نقش نهادهای مدنی در آینده توسعه ایران»

۳. مفهوم دیگر توسعه به مثابه تدارک برنامه‌ریزی شده یعنی هرگاه حکومتی تحولاتی یا پیشرفتی را در هر حوزه‌ای یا در همه حوزه‌ها آغاز کند، به آن توسعه می‌گوییم.
۴. از سوی دیگر با توسعه به مثابه یک وضعیت، یک تصویر کلی مواجهیم و وقتی به آن فکر می‌کنیم، احساس می‌کنیم حالت و وضعیتی است که دل‌مان می‌خواهد ما هم در آن وضعیت باشیم که احساس می‌کنیم وقتی کشورها به نهایت پیشرفت برسند به آن وضعیت می‌رسند که به مثابه نوعی بلوغ است؛ بلوغی که دقیقاً تعریفش برای‌مان روشن نیست ولی می‌دانیم که یک تفاوت کیفی است.
۵. سطح دیگر توسعه به مثابه یک فرآیند است، یعنی به تحولاتی که رخ می‌دهد، توسعه می‌گوییم.
۶. شکل دیگر آن توسعه به مثابه رشد اقتصادی است، در بسیاری از کشورها و به ویژه ایران دولتمردان توسعه را این‌گونه می‌بینند، یعنی جی دی پی و درآمد سرانه بالا برود. سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی افزایش یابد. به همین دلیل تمام برنامه‌های توسعه ما که از سال ۱۳۲۷ شروع کردیم بر مبنای برنامه‌ریزی برهمن مفهوم بوده. این راه رایج‌ترین مفهومی است که از توسعه به کار می‌رود و در ایران دست‌کم در سطح سیاست‌گذاران مفهوم توسعه این است.
۷. طرح بعدی توسعه به مثابه دگرگونی ساختارهاست؛ اینکه یک ساختار کشاورزی وقتی تبدیل به ساختار صنعتی می‌شود این تغییر ساختار را توسعه می‌گوییم.
۸. شکل دیگر آن توسعه به مثابه نوسازی است؛ یعنی عبور از سنت به مدرنیته یا عبور از یک جامعه سنتی روستایی کشاورزی به یک جامعه شهری بزرگ رشد یافته و مدرن.
۹. مارکسیست‌ها نیز از توسعه تعریفی دارند تحت این عنوان: توسعه به مثابه جهش در نیروهای مولد؛ یعنی نیروهای مولد که اصلی‌ترین نیروهای پیشرفت جامعه هستند، جهش پیدا می‌کنند.
- حالا ما توسعه را چه می‌بینیم؟ منتخب من این است که توسعه عبارت است از زنجیره تحولاتی که در فرآیند این تحولات سه چیز همزمان بهبود پیدا کند؛ رفاه، رضایت و معنا.
 - من باید در رابطه با طبیعت احساس رفاه کنم. کارهای دیگری باید انجام شود که رابطه من را با جامعه بهبود ببخشد، فشار قانون مرا تحقیر نکرده و بی‌عدالتی اجتماعی اعصاب مرا خرد نکند. کارهایی باید بکنیم که در جامعه که زندگی می‌کنیم احساس رضایت کنیم. آن رفاه بود، اینجا رضایت، زیرا هر کاری که موجب بشود که ما در جامعه احساس رضایت کنیم این فعالیت توسعه‌ای است. وقتی رضایت نباشد، رفاه نیز معنایش را از دست می‌دهد؛ بنابراین مشکل جوانان ما رفاه نیست، مشکل‌شان در کشور رضایت است و برای همین مهاجرت می‌کنند. پس باید کاری کنیم که جامعه برای ما رضایت‌آور باشد. دسته سوم فعالیت‌ها و کارهایی است که به ما در زندگی معنا ببخشد، یک چیزهایی باید در اطراف من باشد که من با آن‌ها شکل بگیرم، هویت پیدا کنم و زندگی معنا دار باشد تا از سرگردانی بیرون بیایم.
 - مشکل ایران این است که مجموعه حکومت، یعنی قوه قضاییه، مقننه و اجرایی پیشرفت و توسعه را نمی‌خواهند. به گمان من نقش قوه قضاییه در بهبود فضای کسب و کار، نقش منحصر به فردی است. اگر قوه قضاییه ایران یک قوه آسان، در دسترس و سریع باشد، نقش بسزایی در اینکه امنیت اقتصادی را به ایران بازگرداند بازی خواهد کرد.
 - اگر خواهان توسعه کشور هستیم، باید سه کار انجام شود؛ نخستین گام آنکه «انضباط پولی» را دایر کنیم؛ امری که باید از راه بانک مرکزی و سیستم بانکی اعمال شود. دومین نکته «انضباط مالی» است که باید از راه

بودجه دولت، یعنی هماهنگی بین قوه مجریه و به ویژه سازمان مدیریت و مجلس شورای اسلامی، پی گرفته شود. مجلس، در بی‌انضباطی مالی دولت می‌تواند هزینه‌های غیر ضروری به وجود آورد. حداقل ۳۰ سال طول می‌کشد پروژه‌های نیمه‌کاره تمام شود. سومین نکته هم «یجاد فضای کسب و کار مناسب برای توسعه» است. این فضا باید در محیط شفاف شکل بگیرد که مجموع حکومت باید آن را رعایت کنند. علاوه بر این به وجود آوردن رقابت اقتصادی و در کنار اینها نفی انحصار است. هر گونه انحصاری برای اقتصاد ایران از سم مهلک‌تر است.

- بنابراین من اعتقاد دارم برای فضای کسب و کار، قوه قضاییه نقش منحصر به فردی دارد و در ایران گروه‌های محافظه‌کار چون آشنایی با مدیریت جهانی و مبانی علم اقتصاد ندارند، با توسعه کشور تنگ نظرانه برخورد می‌کنند. وقتی گفته می‌شود «شفافیت» یعنی آزادی فعالیت اقتصادی، یعنی حقوق شهروندی و حق دفاع هر فرد از حقوق خودش. چون محافظه‌کاران با دنیا مدرن آشنایی ندارند، آزادی را تنها بی‌بند و باری می‌بینند. اگر قوه قضایی ما کارآمد باشد و بتواند عدالت نسبی را در جامعه برقرار کند، آینده فضای کسب و کار در نهایت اگر مناسب باشد، باعث افزایش سرمایه گذاری داخلی و خارجی خواهد شد. این موضوع هم زمینه را برای افزایش تولید ملی، افزایش درآمد سرانه و به دنبال آن بهبود رفاه اقتصادی جامعه فراهم می‌کند.

- تجربه جهانی نشان داده است که هیچ کشوری بدون ارتباط با جهان توسعه یافته امکان پیشرفت اقتصادی ندارد. به عنوان مثال امروز که مقام‌های ارشد جمهوری اسلامی خواهان رشد هشت درصدی هستند، این رشد اتفاق نمی‌افتد مگر آنکه بهر موری در اقتصاد کشور افزایش پیدا کند. کما اینکه در برنامه ششم ۴۰ درصد رشد اقتصادی مرتبط با بهر موری عوامل تولید است. برای افزایش بهره‌وری نیازمند دانش فنی و انتقال تکنولوژی هستیم و این امر ممکن نخواهد شد جز در یک ارتباط اقتصادی برد-برد با جهان توسعه یافته.

- به گمان من این همه سردرگمی و سرآسیمگی که در نظام تدبیر ما به چشم می‌خورد ناشی از این است که سیاستمداران ما در دنیای متلاطم امروز، که موقعیت تمدن‌ها در حال جابه‌جایی است، بدون قطب‌نما در حال حرکت به سمت هدفی «مشخص اما نامعلوم» هستند. نگفتم هدفی موهوم، گفتم هدفی «مشخص»، یعنی می‌دانند چه می‌خواهند، اما «نامعلوم»، یعنی نمی‌دانند آن هدف کجاست و چگونه قابل دستیابی است. سیاستمداران ما مانند ناخدایی هستند که بدون قطب‌نما بر روی دریا در حال کشتی‌رانی هستند. آنها می‌دانند چه می‌خواهند و کجا می‌خواهند بروند اما نمی‌دانند کجا هستند و از چه مسیری باید بروند، و به همین خاطر کشتی آنان گاهی برای مدت زیادی در یک منطقه معین دور خودش می‌چرخد و گاهی هم که به خط مستقیم می‌رود، نمی‌دانند به چه سو می‌رود و چقدر به مقصد نزدیک شده است؛ و البته این سرگشتگی چهل ساله بخش اعظم ذخیره سوخت این کشتی را به هدر داده است.

- وقتی کشتی قطب‌نما ندارد هر کس که ناخدای آن باشد مجبور است به حدس و گمان خویش تکیه کند. چند روزی به مسیری که گمان می‌کند درست است می‌رود و بعد که به نتیجه نرسید انتقاد و اعتراض ملوانان و سایر مسافران کشتی آغاز می‌شود. بعد همه بسیج می‌شوند تا ناخدای دیگری انتخاب کنند و بعد از چند روز دوباره همان داستان سرگردانی تکرار خواهد شد. آخر، مساله، ناخدا نیست، مساله این است که کشتی قطب‌نما ندارد، بهترین و سالم‌ترین ناخداها هم فقط چند روز می‌توانند این کشتی را به پیش ببرند. در کشور ما این سردرگمی و سرگشتگی اصلی‌ترین عامل ائتلاف منابع ملی است.

• (بر مبنای اختلاف در برداشت از قانون اساسی) بخش‌هایی از جامعه و حکومت بر اساس مفهوم «دولت جمهوری» سامان یافتند، بخش‌های دیگر نیز پیرامون مفهوم «حکومت ولایی» ساماندهی شدند. به گمان من می‌توان چندین مفهوم از دولت در ساختار فعلی حکومت ما شناسایی کرد. این ساختارهای متفاوت در عمل نیز تظاهرات رفتاری متفاوتی بروز می‌دهند، تا جاییکه گاه به تداخل و تضاد کار کردها می‌انجامد. در واقع هر بخشی از حکومت هدف مستقلی را دنبال می‌کند. این اهداف، گاه نیز با یکدیگر متضاد هستند. این به آن معنی است که منابع کمیاب جامعه بین پاره‌های مختلف حکومت تقسیم می‌شوند و صرف تحقق اهدافی می‌گردند که گاه یکدیگر را خنثی می‌کنند. علم اقتصاد چنین حکومتی را حکومت «نفوذهای ناهمگن» می‌نامد. یعنی حکومتی که دارای مجموعه‌ای از اهداف یکپارچه و هماهنگ نیست و بنابراین هر بخش از آن همانند یک حکومت مستقل عمل می‌کند. نتیجه چنین شرایطی نیز ابهام در فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور است که سرانجام منجر به افزایش ریسک فعالیت‌های بلندمدت اقتصادی می‌شود.

• به دیگر سخن، ابهام در قانونگذاری موجب ابهام در رفتارها می‌شود و ابهام در رفتارها، پیش‌بینی پذیر بودن عملکرد بخش‌های مختلف حکومت را کاهش می‌دهد و این به معنی افزایش هزینه‌های مبادله، یعنی هزینه‌های ناشی از عدم شفافیتها و عدم حفاظت از حقوق مالکیت است.

• رشد اقتصادی حاصل سرمایه‌گذار و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است، سرمایه‌گذاری نیز حاصل برنامه ریزی است و برنامه ریزی نیازمند سطح قابل قبولی از اطلاعات قابل اتکا است. وقتی اطلاعات بازیگران اقتصادی از اصلی‌ترین متغیرهای سیاسی و اقتصادی کشور، نامطمئن باشد، افق سرمایه‌گذاری تیره می‌شود و کسی جرات نمی‌کند تصمیمات بلندمدت و دارای ریسک بگیرد؛ به این ترتیب بخش اعظم تصمیمات از نوع تصمیمات کوتاه مدت، کم‌خطر، زودبازده و پربازده خواهد بود. طبیعی است که در چنین شرایطی سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و زیربنایی اقتصاد که عمدتاً از نوع تصمیمات زمان‌بر، پرهزینه، دیربازده و پرخطر است، رو به کاهش می‌گذارد یا حتی متوقف می‌شود.

• به طور خلاصه، قانون اساسی ناهمگون، منجر به شکلگیری حکومتی می‌شود که از نوع نفوذهای ناهمگن است و چنین حکومتی معمولاً موجب بی‌ثباتی فضای کسب و کار می‌شود و بی‌ثباتی فضای کسب و کار، پیش‌بینی‌پذیری و امکان برنامه ریزی را از اقتصاد می‌ستاند و این نیز به توقف تصمیم‌گیری‌های خطیر و بزرگ در اقتصاد می‌انجامد. حاصل همه اینها، توقف رشد، رکود در تولید و گسترش بیکاری است.

• در یک کلام از حکومت نفوذهای ناهمگن محصولی به نام رشد و توسعه حاصل نمی‌شود و اگر رفاهی هم تولید شود، حاصل فروش منابع طبیعی خواهد بود.^۳

حسین عظیمی^۴:

• در شروع فرایند توسعه، به انسانهایی نیاز است که ذهن و نگرش آنان متحول شده باشد. تغییر باورهای فرهنگی ریشه درخت توسعه است؛ درختی که خوراک آن، آموزش‌های تخصصی و سرمایه لازم برای فعالیت‌های توسعه‌ای است. تن، شاخ و برگ توسعه را نظام مناسب اقتصادی و حفظ ثبات نظام تشکیل

۳. برگرفته از مقاله «دولت نفوذهای ناهمگن: تاثیر قانون اساسی بر ساختار دولت و اقتصاد در ایران»

۴. برگرفته از: «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» و «ایران و توسعه»

می‌دهد. در صورت تحقق همه اینها، میوه درخت توسعه، یعنی رفع فقر و محرومیت، استقلال و خوداتکایی و تامین اقتصادی و اجتماعی برای مردم، حاصل خواهد شد.

• برای تحقق توسعه، دو راهبرد قابل تصور است: یکی با محوریت تحول فرهنگی یا حکومت اندیشه و کلام و دیگری با محوریت تحول فیزیکی یا حکومت سرمایه.

• مشکل اساسی اقتصاد ایران بینش، تفکر و اندیشه است و در تدوین برنامه‌های توسعه نیز باید بر این مفاهیم تکیه کرد. باورهای مناسب فرهنگی عمده و لازم برای فرایند توسعه در موارد زیر خلاصه می‌شوند:

✓ حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه

✓ برابری انسانها

✓ لزوم احترام به حقوق دیگران

✓ لزوم نظم‌پذیری جمعی

✓ آزادی سیاسی

✓ ضرورت توجه معقول به دنیا و مسایل مادی و دوری از ریاضت و زهد نامعقول

• اگرچه فرهنگ کنونی جامعه ما، به سبب دوری از نگرش علمی و برابری انسانها، مناسب توسعه اقتصادی نیست، ولی تغییر آن باید بر اساس هویت فرهنگی جامعه شکل گیرد. در فرهنگ حاکم کنونی هم اعتقاد به قضا و قدر وجود دارد و هم عناصری از نگرش علمی، اعتقاد به ریاضت و توجه به تلاش برای تامین زندگی بهتر. هنر برنامه ریز توسعه و هدایت کننده جامعه این است که در فرهنگ جامعه جست و جو کند و عناصر مناسب را بیاید، تعریف و تقویت نماید و عناصر نامناسب را به تدریج ضعیف کند. به باور او کشورهای دیگر هم به همین طریق توسعه پیدا کرده‌اند

• او نظریه توسعه اقتصادی خود را اینگونه خلاصه می‌کند:

✓ تدوین و بکارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای مناسب در زمینه‌های فرهنگ آموزش‌های تخصصی، انباشت سرمایه، نظام اقتصادی مناسب و حفظ ثبات نظام.

✓ توجه به سه راهبرد اصلی در تحویل مناسب فرهنگی یعنی تخصیص منابع کافی به امور پرورشی بویژه در مدارس ابتدایی و راهنمایی، تامین نیازهای اساسی زندگی و الگوسای فرهنگی مناسب.

✓ لزوم پذیرش مسئولیت آماده سازی زمینه‌های این تحول فرهنگی از سوی همه مردم بویژه کسانی که در موقعیتهای مادی، فرهنگی و سیاسی بالاتری قرار دارند.

محمود سریع القلم^۵:

• توسعه در کانون اهداف کشور نیست و هنوز اجماعی در این خصوص وجود ندارد. شاید بحران هسته‌یی ما را به این سمت ببرد. اما در حال حاضر به دلیل فقدان اتاق فکر متمرکزی برای طراحی اولویت‌های کشور، تغییر دولت موجب کنار گذاشتن برنامه توسعه شده و در نتیجه اهداف سیستم قربانی تصمیمات و علایق فردی می‌شود.

۵. برگرفته از سخنرانی محمود سریع القلم، استاد دانشگاه شهید بهشتی با عنوان «نظریه‌ای برای توسعه ایران»

- توسعه یافتگی امری جهان شمول است که تصمیم‌گیری در مورد آن در سطح نخبگان ابزاری صورت می‌گیرد و قابلیت گوگل شدن و فرمول بندی دارد.
- زمانی که تاریخ امریکای لاتین را مطالعه می‌کنیم نقش جامعه در توسعه یافتگی محدود است اما در اروپا جامعه نقش کلیدی در توسعه یافتگی ایفا کرد و حاکمیت را وادار به توسعه کرده در صورتی که در آسیا و امریکای لاتین، خاورمیانه و آفریقا توسعه یافتگی محصول نخبگان جامعه و به ویژه نخبگان سیاسی است.
- با توجه به اینکه افراد و نخبگان سیاسی در فرآیند توسعه در خارج از غرب، نقش اساسی دارند و ماهیت فکری و طبقاتی آنها بسیار تعیین کننده است زیرا برای توسعه یافتگی یا باید از طریق جامعه یا از راه نخبگان برویم. البته رسیدن به توسعه از راه جامعه، راهی طولانی است اما در سطح نخبگی توسعه یافتگی سریع تر حاصل می‌شود.
- کشوری مانند چین خیلی سریع به توسعه یافتگی رسید زیرا در حزب کمونیسم چین تحول رخ داد. آنها دریافتند که در کنفرانس بین المللی رهبری جهان سوم هیچ فایده‌ی ندارد. بنابراین چینی‌ها به این نتیجه رسیدند که باید به سمت تولید بروند لذا اجماع سازی در درون نخبگان صورت گرفت و توسعه خیلی سریع رخ داد.
- هیچ جامعه جهان سومی را سراغ ندارم که علاقه به توسعه داشته باشد زیرا در این کشورها توسعه توسط نخبگان جامعه رخ می‌دهد امارات، ترکیه و چین نمونه‌هایی از این کشورها هستند.
- فهم نخبگان سیاسی از نظام بین الملل تعیین کننده تر از سایر عوامل است یعنی در جهانی زندگی می‌کنیم که فهم مشترک از نظام بین المللی بسیار مهم است. بر این اساس مهم ترین موضوع در برنامه ششم این است که آیا بین نخبگان سیاسی ایران فهم مشترکی از نظام بین المللی وجود دارد؟ اگر این فهم مشترک وجود نداشته باشد، نمی‌توانیم در مدیریت کشور، افزایش کارآمدی و مشتقات بحث توسعه اقتصادی کار جدی انجام دهیم.
- هیچ کشوری بدون ارتباطات بین المللی پیشرفت نمی‌کند؛ رقابت یک بحث بین المللی است؛ یعنی یک کارآفرین، نویسنده و مهندس ایرانی زمانی پیشرفت می‌کند که در دالان‌های بین المللی فعالیت کند.
- از نظر فرمولی هیچ کشوری را نداریم که در فضای داخلی کشور خود فکر، تولید و رقابت کند و بخواهد تولید ناخالص داخلی نسبت به شاخص‌های کلان داشته باشد اما این امر با جهانی شدن محقق می‌شود.
- اصول توسعه یافتگی مبتنی بر تجربه بشری است و جنبه بین المللی دارد و بدون صنعتی شدن، بوروکراسی کارآمد، شایسته سالاری، هماهنگی میان سه قوه، توزیع عادلانه امکانات، دانشگاه‌های حل المسایل، محوریت تولید فناوری، تصمیم اقتصادی غیرسیاسی نمی‌توان توسعه پیدا کرد.
- الگوی توسعه یافتگی می‌تواند بومی باشد اما اصول توسعه یافتگی، جهانی است و هر کشوری باید شرایط، زمینه‌ها و پتانسیل خود را بررسی کرده و مشاهده کند در چه زمینه‌هایی استعداد تولید ثروت را دارد.
- اصول توسعه یافتگی جنبه جهانی دارد. شایسته سالاری، بروکراسی کارآمد، صنعتی شدن، هماهنگی میان سه قوه، توزیع عادلانه امکانات، دانشگاه‌های حل المسائل، محوریت تولید و فناوری و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی غیرسیاسی، تجربه‌های بشری هستند. اگر تجربه آلمان را مطالعه کنیم دقیقاً همان تجربه کره جنوبی است. یعنی همگی اصولی را مشترکاً به کار گرفته‌اند تا بتوانند پیشرفت کنند. اما در بحث الگوهای

توسعه یافتگی کشورهای مختلف می‌توانند راه‌های مختلفی را طی کنند. الگوی توسعه یافتگی یعنی اینکه کشوری، جغرافیا، فرهنگ و منابع خود را مطالعه کند و ببیند از چه طریقی می‌تواند تولید ثروت کند تا به یک مزیت نسبی برسد. کشور ما دوهزار کیلومتر مرز در خلیج فارس دارد. شما این را مقایسه کنید با ۱۲ کیلومتر مرز عراق که همیشه در یک حقارت ژئوپولیتیک قرار گرفته است. بسیاری از رفتارهای سیاسی عراق در گذشته تحت تاثیر این کم بودن دسترسی اش به خلیج فارس بوده است. کشور ما عمق ژئوپولیتیک دارد. به این معنا که عرض و طولش مناسب است. این عرض و طول را مقایسه کنید با عربستان یا کشوری خاص مانند شیلی که یک باریکه یی است. کشور ما از دو طرف به دریا دسترسی دارد و یکی از آنها (خلیج فارس) بسیار مهم و بین المللی است. کشور ما منابع انسانی منحصر به فردی دارد. مطالعاتی که انجام گرفته نشان می‌دهد از مراکش تا پاکستان و در میان ۵۵ کشور مسلمان ایران بهترین شرایط را در منابع انسانی دارد. در میان این کشورها به ندرت کشوری یافت می‌شود که هم کارگردان داشته باشد و هم فیزیکدان. هم بهترین اطبا را داشته باشد و هم ماهرترین مهندسی. هم مورخ داشته باشد و هم اینکه مردمش به بهترین نحو زبان‌های دیگری را یاد بگیرند. بنابراین توانایی‌هایی که در ایران است، در میان کشورهای مسلمان منحصر به فرد است و در جهان هم رتبه ما ۱۵ است. اگر بخواهیم این را تبدیل به قدرت و ثروت کنیم باید ببینیم که راه ما چیست؟ باید سراغ صنایع سبک برویم یا کشاورزی؟ ما از این طریق می‌توانیم ثروت اقتصادی تولید کنیم. کشوری که ثروت ندارد نمی‌تواند فرهنگ خود را زنده نگه دارد. ثروت هم صرفا به معنای پول نیست، به معنای امکانات است. اگر ما بخواهیم فرهنگ و تمدن خود را در دنیا مطرح کنیم نیاز به امکانات داریم. در کشور ما به نظر می‌رسد که پتروشیمی و فناوری اطلاعات بهترین شرایط را دارند. اتفاقا بسیاری از متخصصان ما معتقدند که مزایای نسبی در کشاورزی نداریم و منابع آبی را بهتر است که در جای دیگری مصرف کنیم.

- در یک کشور خوب است که اختلافات در حوزه سیاستگذاری باشد. اما اختلاف در مسائل کلان فکری و فلسفی برای حکمرانی بسیار مضر است. یعنی یک کشور نمی‌تواند ۱۵۰ سال صبر کند به این نتیجه برسد که غرب به چه معنا است. آیا غرب خوب است یا بد؟ باید از آن فاصله گرفت؟ باید با آن اتحاد استراتژیک داشت؟ باید احتیاط کرد؟ باید قوانین داخل کشور را غنی کرد؟ باید قوه مقننه مسلطی در کشور داشته باشیم تا بتوانیم از زیاده خواهی‌های غرب جلوگیری کرد؟ بالاخره ما باید به یک اجماع برسیم. اختلافات ما در این زمینه‌ها همان اختلافات ۱۵۰ سال گذشته است و این برای کشور مضر است. اشکال ندارد که ما در نرخ مالیات با یکدیگر اختلاف داشته باشیم، اما باید به این اجماع برسیم که در کجا هستیم و به کجا می‌خواهیم برویم. اگر یک دولت برود و دولت دیگری بیاید و مسائل فلسفی و جهت گیری کشور عوض شود، این برای انباشت سرمایه، توسعه ملی و ایجاد ثروت و آینده شهروندان بسیار مضر است.

- هیچ کشوری بدون تمرکز در یک حوزه نمی‌تواند در تولید ثروت ملی موفق باشد. عدم تمرکز در یک حوزه موجب پراکنده شدن بودجه و منابع شده و توسعه با کندی اتفاق می‌افتد. ما کشوری هستیم که با همسایگان جنوبی خود رابطه خوبی نداریم اما در امریکای مرکزی سرمایه گذاری می‌کنیم و این ائتلاف منابع ملی است.

- بدون قفل شدن به کشورهای دیگر پیشرفت نخواهیم کرد؛ اگر اقتصاد ما به عراق و عربستان قفل نشود مسایل سیاسی و امنیتی حل نمی‌شود و توسعه کشورهای آسیایی این را نشان می‌دهد. اکنون کشورهای مختلف جهان تلاش دارند تا به یکدیگر نزدیک شوند. وقتی دو کشور از لحاظ اقتصادی به یکدیگر

قفل شوند توسعه یافتگی رخ می‌دهد. به عنوان مثال این مورد در مکزیک رخ داد زیرا در ۷۰ سال گذشته ۷۵ درصد صادرات مکزیک، نفت بوده اما امروز کالا و خدمات صادر می‌کند.

- اگر در کشور ۵ هزار خارجی زندگی کنند، ناگزیر هستیم فرودگاه و جاده را اصلاح و آلودگی هوای تهران را رفع کنیم. به این ترتیب جهانی شدن راهی برای توسعه است. همچنین توسعه یافتگی را باید مردم و حکمرانان بخواهند و از این منظر توسعه، مفهومی خاص و وابسته به عوامل درونی یک کشور است. حکمرانان باید تصمیم بگیرند که کشور پیشرفت کند و میان جریان‌ها میانجی باشد.

- به عنوان مثال حزب کمونیست چین سعی می‌کند از میان جریان‌های تجاری، بانکی، صنعت، کشاورزی و ای تی به استراتژی ملی برسد البته همچنان می‌کوشد بین آنها تفاهم ملی ایجاد کند. این نقشی است که حکمرانان در توسعه ایفا می‌کنند.

- بین‌المللی شدن، فعالیت متمرکز و تخصصی، تفکیک قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی، تبادل با بازارهای کار، سرمایه و فناوری، پشتیبانی طبقه متوسط و اقبال حرفه‌ای جامعه از جمله عوامل تحقق توسعه یافتگی در یک کشور هستند.

- حکومت چین امروز به پشتوانه نویسندگان، کارآفرینان، مهندسان و متخصصان اداره می‌شود و در این کشور هر شخص گردش مالی بالای ۲ میلیارد دلار داشته باشد، می‌تواند در مشورت‌های حزب کمونیست مشارکت کند.

- تولید ثروت مترادف با باورکردن کارآفرینان است. زمانی اردوغان از کوواچ (یکی از سرمایه داران بزرگ ترکیه) خواست طرحی برای دوبرابر شدن ثروتش ارائه دهد زیرا با دوبرابر شدن ثروت او ۱,۵ میلیون شغل در کشور حاصل می‌شود. این تفکر یک سیاستمدار است که آینده ترکیه را تحت تاثیر قرار داده است.

- تنها ۶ درصد مبادلات تجاری خاورمیانه بین کشورهاست و ۹۰ درصد آن با بیرون منطقه است که بحرانی امنیتی برای کشورهای خاورمیانه است.

- می‌توانیم ده‌ها کنفرانس برای تفاهم در مسایل امنیتی و آینده یمن و دیگر کشورها با کشورهای عربی برگزار کنیم اما تا زمانی که ارتباط اقتصادی برقرار نکنیم نمی‌توانیم مسایل سیاسی را با این کشورها حل کنیم.

- افرادی که کشور را اداره می‌کنند باید نگاهی به چشم انداز جهانی شدن داشته باشند. برای جهانی شدن نیاز به دانش دقیق داریم، داشتن آمار دقیق نسبت به تحولات جهانی موضوع مهمی است.

- به هر حال باید تعریف مشترک از آینده ایران داشته باشد. رهبر هر کشور باید به جامعه روحیه، امید و انگیزه برای رسیدن به اهداف دهد زیرا بدون روحیه اهداف حاصل نمی‌شود.

- اگر پارادایم فکری ما مربوط به ۵۰ سال گذشته باشد، توسعه حاصل نمی‌شود. ما هنوز نظام بین‌الملل را سیاسی تلقی می‌کنیم در صورتی که این نظام به شدت اقتصادی است و اگر پارادایم ما تغییر نکند همچنان با سیستم ۴۰ سال گذشته کشور را مدیریت خواهیم کرد.

- ۲۴ درصد مردم اندونزی در سال ۲۰۰۰ در خط فقر بودند اما تنها با مدیریت در حوزه اقتصاد کلان در سال ۲۰۱۲ خط فقر به ۱۲ درصد رسید آن هم در کشوری که ۱۳ هزار جزیره دارد و مدیریت امنیتی آن دشوار است اما نمونه بارز موفقیت در آسیا محسوب می‌شود.

- در کشورهایمانند چین، کره جنوبی و هند چوب حکمرانی را دست‌نفر بعدی می‌دهند و نمی‌گویند فکر بنده با قبلی متفاوت است. در این کشورها تغییر دولت‌ها فقط برای این است که کشور را مدیریت کنند نه اینکه همه چیز را از نو تعریف کنند.
- در یک کشور اولویت‌ها نمی‌تواند هر ۴ سال یا ۸ سال یک بار عوض شود. باید برای تمام دولت‌ها چشم‌انداز و اهداف یکسان تعیین شده باشد زیرا نمی‌توان در مدار حکمرانی چندین مکتب فکری داشت. در دانشگاه این امر امکان‌پذیر است که رهیافت مختلف سیاست‌گذاری وجود داشته باشد اما در دولت این کار ممکن نیست زیرا ناکارآمدی را به دنبال دارد.
- اگر هدف، توسعه و کارآمدی است تمامی جریان‌ها، نهادها و دستگاه‌های اجرایی باید به مشترکاتی در اولویت‌بندی و جهت‌گیری‌ها دست‌یابند. از سوی دیگر توسعه‌یافتگی یک انتخاب است نه اجبار و قرار نیست همه توسعه پیدا کنند.
- کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ۲ تریلیون و ۶۰۰ میلیارد دلار دارایی دارند و کیفیت زندگی در این منطقه تقریباً برای ۱۵۰ سال آینده حفظ خواهد شد. کانون استراتژی مخالفان ایران این است که ایران ضعیف باقی‌بماند.
- سیاست خارجی مطلوب این است که ضرورت حرکت سیاست خارجی در ریل الزامات رشد اقتصادی باشد و از سوی دیگر سایر کشورها نباید از پیشرفت ایران هراس داشته باشند بلکه محیط بین‌المللی باید محیطی برای یادگیری، اثرگذاری و اثرپذیری و ایجاد فرصت باشد.
- تعطیلی هیجانات در رفتار سیاست خارجی، پرهیز در استفاده از لغاتی مانند حتماً، یقیناً، ۱۰۰ درصد در حوزه بین‌المللی و اصول نهایی مورد نظر حاکمیت در هر کشوری این است که هر زمان حکومت در مقام میانجی در میان جریان‌ها قرار گرفت می‌تواند به سمت پیشرفت حرکت کند و از سوی دیگر حاکمیت علاقه مند به کشور و آینده شهروندان، وجود اختلاف فقط در سطح سیاست‌گذاری‌ها، فهم دقیق محیط بین‌المللی از موارد دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد.
- مهمترین موضوع در یک کشور موضوع توسعه اقتصادی سپس توسعه فرهنگی و اجتماعی است و توسعه سیاسی محصول توسعه اقتصادی است. تا زمانی که در یک کشور طبقه متوسط شکل نگیرد و تولید ثروت نشود در آن کشور زمینه تشکلهای سیاسی متحول شکل نمی‌گیرد.
- دست‌کم پنج مانع عمده موجب شده‌اند ایران نتواند همپای کشورهای مشابه خود روند توسعه را طی کند، موانعی که عبارتند از: «سرمایه‌داری ناقص»، «صنعتی شدن ناقص»، «اولویت امنیت بر اقتصاد»، «اولویت سیاست بر اقتصاد» و «اولویت هویت بر اقتصاد». سریع‌القلم معتقد است نگاه ایرانی‌ها به توسعه ایران از اساس نادرست است، چراکه فکر می‌کنند توسعه ایران مسیری برخلاف توسعه در دیگر کشورها را طی خواهد کرد. او می‌گوید: علم توسعه مانند علم پزشکی است و همان قدر که پزشکی اصول ثابتی دارد و از تجربه بشری استفاده می‌کند، علم توسعه و حکمرانی خوب هم اصولی ثابت و جهانی دارد. از این منظر، توسعه در ایران با توسعه در کره جنوبی، برزیل یا اندونزی تفاوتی ندارد و ما نمی‌توانیم بگوییم چون اقتصادی نفتی داریم، چون مغول‌ها سال‌ها پیش به ما حمله کرده‌اند یا چون از نظر تعدد قومیتی با اروپایی‌ها تفاوت داریم، پس روند توسعه ما هم متفاوت است.^۶

- ما باید با واقعیت‌ها کار کنیم و نه با تصوراتی که هیچ ارتباطی با جهان ندارند. مدیریت وزارت خارجه ما حدود دو دهه است که بنیان سیاست خارجی خود را بر این خیال باطل گذاشته که ما می‌توانیم بین امریکا و اروپا اختلاف بیندازیم، اما واقعیت‌ها نشان می‌دهند که چنین چیزی در دنیای واقعی ناممکن است.
- تنها یک دهه رشد اقتصادی بالای ۵ درصد و رسیدن درآمد سرانه ایرانی‌ها به ۱۵ تا ۲۰ هزار دلار، امنیت ایران را به تنهایی تامین خواهد کرد. امریکا سالانه رقمی در حدود ۲,۳ تریلیون دلار واردات دارد و حدود ۱,۵ تریلیون دلار هم به دیگر کشورها کالا صادر می‌کند. کانادا و امریکا سالانه حدود ۵۹۲ میلیارد دلار مرادات تجاری دارند که تراز تجاری آنها ۱۸ میلیارد دلار به نفع کاناداست. عربستان سعودی به امریکا قول داده که حدود ۱۵۰ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کند. مکزیک نیز سالانه حدود ۱۲ میلیارد دلار میوه و سبزیجات به امریکا صادر می‌کند. این اعداد بزرگ چه معنایی برای ما دارند؟ معنای آنها این است که امریکا امنیت خود را با تجارت گره زده است و اینکه اگر ما هم می‌خواهیم در بعد سیاسی امتیازی از کشورهای دیگر بگیریم، باید سهمی از تجارت جهانی داشته باشیم.
- در انبوه تناقضات نمی‌شود در انتظار کار آمدی نشست. اگر می‌خواهیم کارآمد باشیم باید با دنیا ارتباط برقرار کنیم. اگر ما با دنیا ارتباط داشتیم، اجازه نمی‌دادیم هوای تهران اینقدر کثیف شود. اجازه نمی‌دادیم ۲۲ هزار ایرانی در سال در جاده‌ها کشته شوند. اتاق فکر متمرکز طراحی اولویت‌های کشور کجاست؟ نمی‌توان در مدارهای حکمرانی چندین مکتب داشت، اما می‌توان رهیافت‌های مختلف سیاستگذاری داشت. تمامی جریان‌ها، نهادها و دستگاه‌های اجرایی الزاما باید به مشترکاتی در اولویت و جهت بندی دست یابند اگر هدف توسعه و کار آمدی برای کشور باشد.

• ویژگیهای سیاست خارجی

- ✓ ضرورت حرکت سیاست خارجی در ریل الزامات رشد و توسعه اقتصادی.
- ✓ کشورهای دیگر از رشد و پیشرفت ایران هراسی نداشته باشند.
- ✓ معاشرت با دیگر کشورهای جهان
- ✓ مناظره در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها پیرامون مسائل کلیدی سیاست خارجی
- ✓ عبور از چالش‌های امنیتی همسایگان
- ✓ تفکیک بین تبلیغ و تحلیل در دستگاه دیپلماسی کشور
- ✓ تعطیلی هیجان و عصبانیت در ادبیات و سیاست خارجی
- ✓ پرهیز از استفاده از واژگانی مانند حتما، یقینا و بی تردید در سیاست خارجی.^۷

محمد طبیبیان:

- مشکل ایران یک مشکل پایه‌ای و بنیادین است. مشکل ما این است که در مورد مفاهیم اولیه هماهنگی و همفکری نداریم. وقتی از بسیاری دوستان از گروه‌های مختلف سیاسی و طیف‌های مختلف اجتماعی می‌پرسم که مفهوم آزادی از نظر شما چیست؟ حتی کسانی که با این مفاهیم مشکل ندارند، هیچ تصویر مشخص و هماهنگی را از این مفاهیم نمی‌توانند ارائه کنند. در این مواقع، داشتن پارادایم مشترک کار

را برای تصمیم‌گیری فوق‌العاده ساده می‌کند. یک مثال بزنم که مربوط آمریکا است: در این کشور اگر مساله‌ای مطرح شود و نیاز به تصمیم‌گیری داشته باشد - چه در بخش دولت، چه مجالس، چه قوه قضائیه - به دفعات به ۱۰ بند متمم قانون اساسی‌شان که مربوط به حقوق انسانی و فردی است مراجعه می‌کنند و براساس آن تصمیم را اتخاذ می‌کنند؛ هرچقدر هم که موضوع پیچیده باشد. بنابراین، وجود پارادایم‌ها - چه آنها که جنبه رسمی دارند و چه آنها که اعتقاد و باور مشترک و هم‌آهنگ ساز هستند - برای گذشتن از بسیاری از مسائل اجتماعی ضروری است. زیرا در غیر این صورت نمی‌توان تصمیم صحیح گرفت و مسائل حل نشده باقی می‌ماند. اما اگر پارادایم ثابتی را بپذیریم مسائل ساده شده و اگر هزینه هم در پی داشته باشد، بار آن هزینه را می‌پذیریم. در این بحث و بر همین مبنا می‌خواهم استدلال کنم که ریشه بسیاری از مشکلات داخلی است، نه مربوط به عوامل خارجی و نه مربوط به افلاک است، مربوط به ویژگی رفتاری خود ما است و دلیل را باید در کارکردها و رفتارها و باورهای بنیادین یا پارادایم رفتاری خودمان بجوییم و برای درک کنش‌های جامعه و تبیین آنها نیازمند به شناخت مبانی رفتاری جامعه و تصمیم رفتارهای فردی به اجتماع هستیم.^۸

• ریشه بی‌اثری سیاست‌های اقتصادی کجاست؟ به نظر من پاسخ به این پرسش می‌تواند چند بخش داشته باشد. یک بخش مربوط به دانش عمومی نسبت به مبانی فکری و فلسفی اندیشه اجتماعی است. آشنایی با این زمینه‌ها در اروپا از زمان رنسانس و خصوصاً تحولات فکری از قرن هفدهم به بعد رخ داد، اما آشنایی با آن در کشور ما ناچیز بوده است. علاوه بر این دلیل عام، یک دلیل خاص هم وجود دارد. بعد از پیروزی انقلاب دو جریان ظهور کردند که بقیه جریان‌های فکری و سیاسی را کنار زدند. یکی سنت‌گراها که مشخصاً نظریه و عمل آنان تلاش برای حرکت در جهت عکس تاریخ بود. دیگری چپ‌گراها که ادبیات و گرایش فکری و گفتمان آنها هر نامی که به خود گذاشتند مارکسیستی بود آن هم در جهت عکس تاریخ بود زیرا در زمانی که مارکسیسم در دنیا و از جمله کشورهای کمونیستی از سکه افتاده بود، این‌ها تلاش در پیاده کردن پایه‌های اقتصادی آن داشتند. تعداد معدودی کارشناسان و مدیران سیاسی بوده‌اند که سعی در ایجاد یک تغییر مسیر بر مبنای علمی کرده‌اند لیکن آن دو نگرش دیگر که بجز تقسیم پست در سایر موارد هم جهت هستند این حرکت‌ها را خنثی کرده‌اند.^۹

• چرا ما دچار مشکلات داخلی، بین‌المللی، ضعف بنیه‌های تولیدی، بنیه‌های کارآفرینی در کشور و عدم پیشرفت فنی و علمی و مسائلی که همه ما را نگران می‌کند هستیم؟ و نه تنها در حال حاضر دچار این‌گونه مسائل هستیم به نظر می‌رسد به طور تاریخی، دائم به این نوع مشکلات دچار بوده‌ایم. از یک قرن پیش تا حالا به انواع مختلف، به‌رغم اینکه چقدر درآمدهای نفتی یا درآمد از منابع دیگری داشتیم، این‌گونه مسائل دائم دست به گریبان کشور بوده است. این پرسش مطرح می‌شود که ریشه این سوال‌ها را کجا باید پیگیری کنیم؟ اگر ابتدا در یک لایه بالایی به زندگی اجتماعی خود نگاه کنیم، به روابط و کارکردهای اقتصادی می‌رسیم و این کارکردها توجه ما را جلب می‌کنند. یک لایه پایین بخواهیم برویم باید به سیستم سیاسی و قانونی نگاه کنیم و نحوه کارکرد آن را بر رسی کنیم، بخواهیم کمی پایین‌تر برویم باید به عواملی فکر کنیم

۸. <https://www.eghtesadonline.com/n/vIP>

۹. <https://www.eghtesadonline.com/n/vSir>

که دلیل ایجاد این سیستم سیاسی وشاکله قانونی است. یعنی به روابط اجتماعی می‌رسیم، و اگر باز به پایین‌تر برویم بایستی به نوع فرهنگ فکری‌مان توجه کنیم، یعنی آن نوع فرهنگ فکری که کنش‌ها و واکنش‌های ما را هدایت می‌کند، رفتارهای ما را تنظیم می‌کند و طبق آن فرهنگ و رفتارها، فعالیت‌هایی را انجام می‌دهیم که براساس آن روابط سیاسی ایجاد می‌شود و آن روابط سیاسی، سیستم سیاسی ما را ایجاد می‌کند و آن سیستم تعیین‌کننده قالب ساختار اقتصادی است و کارکرد سیستم اقتصادی ما نیز تا حدودی نمود آن کارکردهای سیاسی است.

• مشاهده می‌شود که در ایران پیوسته حکومت‌ها با ایده‌های جدید مخالف بوده‌اند و این تکنوکرات‌ها هستند که کار طراحی و تنظیم و ترغیب و راضی کردن صاحبان قدرت را انجام می‌داده‌اند و آن ایده را اجرا می‌کرده‌اند و کمک به افزایش سطح زندگی مردم می‌کرده‌اند و نمونه این امر زیاد است.

• به یک انقلاب فکری در کشور نیاز داریم. یعنی اینکه شروع کنیم به قدردانی از افرادی که برای مردم و آینده ما کار می‌کنند. زیرا در این کشور کار کردن به دلایل شرایط سیاسی و فرهنگی که ذکر شد بسیار مشکل است. همچنین لازم است آن روشنفکران پیامبر گونه خودی را هم سر جای خودشان بنشانیم. به آنها بگوییم که پس از حضرت خاتم دیگر پیغمبر جدید نمی‌خواهیم. "مرحمت فرموده ما را مس کنید". بیایید مانند روشنفکران عرفی افراد عالم و متخصصی باشید در سطح علوم روز خصوصاً علوم اجتماعی، لکن با آرمان فرهنگی. به این معنی مشخص که عالمانه اخلاق جمعی را ارزیابی کنید و آنچه سبب فرسایش فرهنگ و مانع پیشرفت و تعالی در آن وجود دارد را معرفی و نقد کنید. آنچه ارزش‌های اخلاقی لازم برای پیشرفت و سعادت کشور است را در بطن نظام سنتی و تاریخی یافته تهذیب و پیرایش و روز آمد کنید و در جامعه اشاعه دهید. آن مبانی فرهنگی که لازم ولی در کشور ما به دلائل تاریخی شکل نگرفته را تبیین و برای بررسی و نقد پیشنهاد کنید. ضابطه عمده در این راه نفی کردن و اعتراض کردن و مخالفت دائمی نیست. بلکه دفاع و تقویت از حقوق اولیه انسانهای عادی است. اگر مدعی هستیم آنگاه از آزادی‌های مشروع و از حقوق انسانی به صورت سازنده دفاع کنیم.

• طبعاً انجام هر کار جمعی در جهان امروز و خصوصاً در کشورهای در حال توسعه دولت زده در چارچوب دولت‌ها و حکومت‌ها انجام می‌شود. بنا بر این تکنوکرات‌ها و روشنفکران باید بر اساس مبانی که قبلاً ذکر شد در این چارچوب‌ها کار کنند. در این مورد ضابطه اصلی قضاوت "بر دست قدرت نشستن نیست" بلکه حفظ امانتداری و دست و دل پاک، اجتناب از مفاسد اداری، و تلاش تخصصی و صادقانه در بهبود شرایط زندگی مردم و جامعه است. یعنی آنچه در هر حالت جامعه ما به آن نیازمند است.^{۱۰}

فرشاد مومنی

• در همه اسناد مربوط به برنامه‌ریزی ۵۰ ساله در ایران، یک ویژگی مشترک وجود دارد که در هیچ کدام درک مشخص و معینی از مساله توسعه ارائه نشده و این عارضه الان هم به قوت خود باقی است؛ به گونه‌ای که همچنان در اسناد دو دهه بعد از آن ۵۰ سال هم همچنان حل و فصل نشده است. بدین معنی که ما همچنان پس از گذشت دو دهه از آن ۵۰ سال به دنبال چیزی هستیم که نمی‌دانیم چیست. تیرهایی در

۱۰. این گفتار در مهر ماه سال ۱۳۸۵، از سخنرانی دکتر سید محمد طیبیان در انجمن اقتصاددانان منتشر شده است.

تاریکی پرتاب می‌کنیم و ماجراهای زیادی را در این موضوع داریم. مثلاً به اعتبار هیچ یک از این فلسفه‌های بنیادین برنامه‌ریزی، کارهای دقیق و ارزشمند علمی را در ایران نمی‌بینیم.

- در دنیا هفت فلسفه بنیادین در حوزه برنامه‌ریزی وجود دارد که اگر از منظر این هفت فلسفه، برنامه‌ریزی در ایران مورد بررسی قرار بگیرد متوجه خواهیم شد که برنامه‌ریزی در ایران مطابق با اسناد پشتیبان موجود، از منظر هیچ یک از این فلسفه‌ها صورت نگرفته است.

- مهم‌ترین فلسفه برنامه‌ریزی توسعه ایجاد هماهنگی است که متأسفانه تا به امروز یک مطالعه در رابطه اسناد مرتبط با برنامه‌ریزی نداریم که بگوید ماجرای پیشبرد توسعه در ایران در معرض چه ناهماهنگی‌ها و موازی‌کاری‌هایی است و همچنین توضیح دهد که چه هزینه‌هایی را تاکنون برای آن پرداخته‌ایم. این موضوع حتی به ذهن افراد هم خطور نکرده است.

- یکی از شگفتی‌های برنامه‌ریزی در ایران این است که ساختار دائماً دستگاه‌های هماهنگ‌کننده را در ایران ایجاد می‌کند. به دنبال هر دستگاه جدید موج جدیدی از بحران ناهماهنگی ایجاد می‌شود. اگر بگوییم از میان اسناد پشتیبان برنامه‌ریزی در کشور هیچ یک از آن‌ها از منظر هیچ یک از این فلسفه‌ها نوشته نشده است، سخنی به گزافه نخواهد بود.

- برنامه‌ریزی توسعه، دولت توسعه‌گرا می‌خواهد. ما الان با یک خلا معرفتی بسیار جدی درباره مطالعات قابل‌اعتنا در زمینه مفهوم ماهیت دولت روبرویم. بسیار جای تأسف است که در رابطه با کارهای بسیار کم اهمیت بیش از حد صحبت می‌کنیم و در رابطه با پدیده‌های بدیع که ما را در نقطه بسیار ارزشمند قرار داده و ما را در نقطه عطف‌های خطرناکی قرار می‌دهند بسیار بایسته عمل نمی‌کنیم.

- هفت یا هشت تحول در این زمینه وجود دارد که ذیل عنوان ماهیت دولت باید تکلیف‌شان مشخص شود تا بتوان به سمت یک دولت توسعه‌گرا حرکت کرد. برآوردهای اولیه نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۷ اندازه بهره بانکی پرداخت شده به سپرده‌گذاران، در بازار رسمی پول به اندازه کل هزینه‌های حاکمیتی دولت طعنه می‌زند. شاید شنیده باشید که می‌گویند به تعبیر «آدام اسمیت» در اقتصادهای رانتی مناسباتی ایجاد می‌شود که افراد نکاشته‌های خود را برداشت می‌کنند.

- آنچه که از میراث اندیشه برنامه‌ریزی توسعه در مقیاس جهانی برای ما باقی مانده است می‌تواند نقطه عزیمت برون‌رفت بحرانی باشد که با آن روبرویم. وقتی به این نکته رسیدیم که دوره‌های باطل بازدارنده توسعه، باز تولید می‌شود، متحیر خواهیم شد. یک سرچشمه وجود دارد که می‌گوید برآیند همه دوره‌های باز تولید کننده توسعه نیافتگی، خودش را در دو مولفه نشان می‌دهد که عبارتند از یک؛ بهره‌وری اندک و دوم؛ بنیه ضعیف تولید.

- البته منظور از تولید این است که فعالیتی به نفع حیات جمعی ایجاد شود نه به صورت یک کار محدود. باید چالش‌های پیش‌روی خود را بشناسیم تا بتوانیم آن بستر معرفتی لازم برای برون‌رفت از این گرفتاری‌ها را به دست بیاوریم و اگر این کار را انجام ندهیم همان‌گونه که در چند صدسال اخیر با مشکلات بنیادین در زمینه برنامه‌ریزی توسعه روبرو بودیم باز هم با همان‌ها روبرو خواهیم بود و از دوره‌های باطل توسعه نیافتگی عبور نخواهیم کرد.^{۱۱}

- سنگ بنای حرکت به سمت انحطاط در عملکرد اقتصادی ایران بلافاصله بعد از پایان جنگ و در چارچوب برنامه‌ی تعدیل ساختاری شکل گرفت، ولی از ۱۳۸۴ به این طرف، ما به طور بنیادی با تغییر ماهیت دولت روبه‌رو

۱۱ . www.irna.ir/news/۸۳۶۴۱۳۹۴/

هستیم. فرقی نمی‌کند که هرکسی چه برداشتی از این موضوع می‌کند. مهم این است که بدانیم تا زمانی که ما به لحاظ نظری تکلیف خودمان را با ماهیت دولت روشن نکنیم، نمی‌توانیم راهکارهای قابل اعتنا ارائه بدهیم. ادعای من این است که در شرایط کنونی ماهیت دولت در ایران تحولات چندگانه‌ای را تجربه کرده است که یکی از آنها «تسخیرشدگی» است. از ۱۳۸۴ تا به امروز در یک ابعاد بی‌سابقه‌ای دولت به معنای حکومت و نه به معنای قوه‌ی مجریه به تسخیر گروه‌های غیر مولد درآمده است. این روند از ۱۳۶۸ شروع شده، اما از ۱۳۸۴ به بعد ابعاد بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. به دنبال این تسخیرشدگی یک سری تحولات دیگر هم پدیدار شده است. از نظر من یکی از مهمترین آنها مربوط به سال ۱۳۹۷ می‌شود.

• ۱۰ سال اول پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در مجموع یک کارنامه‌ی قابل قبول و از جهاتی هم افتخارآمیز دارد. اما هرچقدر که از ۱۳۶۸ به سمت امروز حرکت می‌کنیم روندهای قهقرایی در این زمینه شکل و شمایل جدی‌تری پیدا می‌کند. کلید بحث در اینجا، که به نظر من حلقه‌ی مفقوده هم هست، این است که ما از ۱۳۶۸ به بعد به ده‌ها علت و دلیل مساله‌ی بنیادین تولید ملی را به حاشیه راندیم. به نظر من، از منظر اقتصاد سیاسی از ۱۳۶۸ به بعد، یک تحول بزرگ در انتخاب‌های راهبردی حکومت در زمینه‌ی انتخاب متحدان استراتژیک خود پدیدار شده است. در ۱۰ سال اول متحدان استراتژیک حکومت تولید کنندگان و عامه‌ی مردم با اولویت فرودستان بودند. از ۱۳۶۸ به بعد این دو گروه به حاشیه رفتند و طیف غیر مولدها جایگاه متحدان استراتژیک حکومت را گرفتند.

• ساختار نهادی مشوق رانت و ربا و دلالی و واردات باید جای خودش را به ساختار نهادی مشوق تولید صنعتی مدرن بدهد. مهمترین مشخصه‌ی تولید صنعتی مدرن این است که قدرت بی‌نظیری در خلق نیازهای جدید دارد. یعنی اگر کشوری خودش را به این مجهز نکرده باشد، بحران مشروعیت و بحران وابستگی ذلت آور به دنیای خارج امکان استمرار و بقا را از او سلب می‌کند.

• برجسته‌ترین و موفق‌ترین تجربه‌ی فروپاشی از درون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. باید این تجربه را زیر ذره‌بین قرار بدهید و به حکومت‌گران گرامی، بگویید که در واقع وقتی شما به تولید پشت می‌کنید در کنار آن نابرابری‌های فزاینده و وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج فساد مالی هم بی‌داد خواهد کرد. باید به این امر توجه کنیم که سیاست‌های تورم‌زا و رکودآور به معنای تسریع و تسهیل فروپاشی از درون است. از آنجایی که به لحاظ فنی در دو دهه‌ی گذشته بین روندهای تورم و بیکاری، یک درهم‌تنیدگی کامل اتفاق افتاده است؛ هر کدام را که استارت بزنند دیگری هم به همراهش می‌آید. بنابراین، اگر می‌خواهیم ایران نجات پیدا بکند باید نهادها و فناوری در قلب خلق دانایی‌هایی نجات‌دهنده‌ای باشد که می‌تواند، ما را از این مخمصه به صورت سیستمی نجات بدهد.^{۱۲}

سعید لیلانز

• من به برنامه‌های توسعه ایران و به طور کلی فرایند توسعه‌یافتگی ایران بدبین نیستم، زیرا اکنون مفهوم دقیقی از توسعه که تمامی اقتصاددانان و تحلیلگران اقتصادی بر آن توافق داشته باشند، تعریف نشده است و دوم اینکه اگر سعی کنیم شاخص کمی شده‌ای را برای خود پیدا کنیم و آن را به عنوان شاخص

۱۲ . khabaronline.ir/news/۱۳۱۱۰۷۳

توسعه انسانی بشناسیم، اکنون بسیاری از شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوق زنان و... ایران نسبت به سال ۱۹۷۵ میلادی از موقعیت مطلق و نسبی بهتری برخوردارند. بنابراین اگر بخواهیم مبنایی را برای اندازگیری توسعه در ایران در نظر بگیریم و عدد و رقم را کنار آن قرار دهیم، وضعیت توسعه‌یافتگی ایران آن‌چنان هم در تنگنا قرار ندارد.

• اگر به صورت دیالکتیکی به این موضوعات توجه کنیم، ممکن است که میزان توسعه‌نیافتگی ما چندان وحشتناک نباشد، زیرا متوسط رشد اقتصادی ایران بعد از جنگ با عراق ۵/۵ درصد بوده است که به هیچ وجه رقم کمی نیست.

• شاخص توسعه انسانی ما در گذشته ۰/۵۵ بود، اکنون عدد نزدیک به ۰/۸۰ را نشان می‌دهد. اگر ما فقط بر چند کشور هم‌قطار خود تمرکز کنیم، متوجه می‌شویم که اتفاقاً رشد کمی آنها خوب بوده، اما شاخص توسعه انسانی آنها چندان مناسب نبوده است. بد نیست یادآوری کنم که هنوز میلیون‌ها اندونزیایی بالای درخت‌ها زندگی می‌کنند.

• اگر شاخص توسعه انسانی ایران را در محدوده جهان قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که ما از رتبه ۱۰۰ توسعه به رتبه ۷۲ رسیده‌ایم. ما یک تحول اجتماعی بزرگ را پشت سر گذاشته‌ایم که این تحول عظیم باید به عنوان شاخصی مهم در توسعه ایران محسوب شود.

• من کارنامه توسعه‌یافتگی ایران را درخشان نمی‌بینم، اما کارنامه سیاهی هم نیست که نسبت به آینده آن ناامید باشیم. ما تا به امروز لنگان و خیزان هم نسبت به خود رشد داشته‌ایم و هم از دیگر کشورها عقب نمانده‌ایم. اگر بخواهیم فقط با چند کشور توسعه‌یافته خود را مقایسه کنیم ممکن است وضعیت مناسبی نداشته باشیم، اما به قطع در نسبت جهانی شرایط خوبی را پشت سر گذاشته‌ایم. دستیابی به توسعه در ایران مانند بازی مار و پله است که پله پله جلو آمده‌ایم، اما اتفاقاتی نظیر کاهش قیمت نفت یا ظهور احمدی‌نژاد چندین پله ما را به عقب بازگردانده است.

• هیچ‌الگوی توسعه‌ای در جهان با الگوی دیگری قابل مقایسه نیست، چراکه هیچ دو جامعه‌ای مثل هم نیستند، اما موضوع این است که در ایران هر طبقه‌ای از منظر خود به الگوهای توسعه نگاه می‌کند.

• ما نمی‌توانیم از الگوهای مرسوم استفاده کنیم. چون کشوری هستیم که به هر حال با نظم بین‌المللی موجود درافتادیم. ممکن است بگویید این غلط است و یا اینکه درست است؛ و این را باید در منازعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران مفروض بگیریم.^{۱۳}

ابراهیم فیاض^{۱۴}

• هر نظام دانشی یک غایت دارد و بر طبق آن تعریف می‌شود. مثلاً علوم انسانی اروپایی، پیشرفت محور است. علوم انسانی آمریکایی می‌خواهد به توسعه برسد و پیشرفت اروپایی را قبول ندارد و بر آن نقد دارد و بعد از جنگ جهانی دوم به سمت مقوله توسعه (Development) رفتند. کسانی همچون آقای هاشمی رفسنجانی در کشور ما به دنبال این غایت بودند. اگر ما صحبت از علوم انسانی اسلامی و دانشگاه اسلامی

۱۳. <http://www.soltani.ir/0/1204/>

۱۴. <https://www.khabaronline.ir/news/1227485/>

می‌کنیم، مهم‌ترین نکته این است که مشخص کنیم به چه می‌خواهیم برسیم. این که تمام دانشگاه‌های ما ISI برایشان مهم است به معنای حاکم بودن علوم انسانی آمریکایی بر دانشگاه‌های ایران است.

• ما آمدیم و این را مطرح کردیم که ما نه رویکرد اروپایی را قبول داریم و نه آمریکایی. در قرآن می‌فرماید: *هُوَ أَنْشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا*. در این آیه هم به انسان شناسی اشاره شده و هم به عمران. عمران در فارسی به معنای آبادی است که می‌شود مفهوم غایی علوم انسانی اسلامی.

• علوم انسانی اسلامی باید به عمران و آبادی بینجامد و نه به توسعه یا پیشرفت، ابن خلدون این را خوب فهمیده است که حکم اسلامی، عمران است و علوم اجتماعی اسلامی هم که منجر به عمران می‌شود، نامش می‌شود علم عمران؛ یعنی علم آبادی، پس علوم انسانی اسلامی که مطرح می‌شود، باید بر اساس علم عمران باشد.

• در مفهوم عمران و آبادی علاوه بر این که به زندگی روزمره به شدت توجه می‌شود، به انسان هم توجه می‌شود. مشکلی که در پیشرفت اروپایی و در توسعه آمریکایی وجود دارد، این است که از انسان غافل می‌شوند. انسان را از خود بیگانه، از طبیعت بیگانه، بیگانه از دیگران و دچار بیگانگی مطلق و گسترده کردند. ما می‌گوییم علوم انسانی اسلامی باید به عمران و آبادی بینجامد و نه به توسعه یا پیشرفت. حالا آمدیم گفتیم عدالت و پیشرفت. این در واقع همان عمران و آبادی است که مهم‌ترین مقوله آن بحث عدالت است. در قرآن بلافاصله بعد از صحبت کردن راجع به "وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا" راجع به عدالت صحبت می‌کند که مبنای آن عمران و آبادی است. آن هم عدالتی که به انسان بر می‌گردد. این عدالت به معنای عدالت سوسیالیستی و حزبی و اجتماعی نیست. عدالتی است که ابتدای آن عدالت فردی است که به آن تقوا می‌گوییم و سپس عدالت اجتماعی را بر آن بنا می‌کنیم. مکانیزم این مسأله به فطرت بر می‌گردد که حسن و قبح عقلی را در این باره علمای ما اشاره کرده‌اند.

سید جواد طباطبایی^{۱۵}

• در تغافل از اهمیت تلاش برای تأسیس «موضع جدید آگاهی» با تکیه بر نقادی «سنت» و تأمل بر الزامات زندگی اجتماعی و منطق سیاست در دوران جدید، توسعه و تحولات صنعتی در ایران بسیار شکننده و تابع بخت و تصادف بوده است وقتی نتوانستیم درباره منطق و مبانی نهادی حیات اجتماعی در دوران جدید، آگاهی به هم‌رسانیم، آن می‌شود که حاصل کوشش صنعتگران به باد مصادره می‌رود و دولت و نهادهای عمومی — که اصولاً باید محل خدمت به مصالح عمومی و ملی باشند — عرصه فساد و ثروت‌اندوزی اشخاص و منافع خصوصی می‌شود

• توسعه را نمی‌توان تحولی مکانیکی دانست و گمان کرد که با تغییر پاره‌ای از مناسبات و دستکاری اجزائی از جامعه توسط یک مرکز فرماندهی، مناسبات و کلیت جامعه هم تغییر پیدا کنند. آنچه را بیش از هر چیز مانع «توسعه»ی کشور است، باید در شیوه اندیشیدن ایرانیان و نحوه مواجهه آنان با جهان پیش روی خود سراغ کرد.

۱۵. برگرفته از: «زوال اندیشه سیاسی در ایران»، «درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، «تأملی درباره ایران (جلد نخست): دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» و «بار دیگر درباره تجدد و توسعه»

• «توسعه» زمانی محقق می‌شود که فرهنگ عمومی جامعه و ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی غالب نخبگان و مردم بر مدار خرد بگردد و جامعه بتواند دریافتی خردمندانه از موقعیت خود به‌عنوان یک کلیت — و افراد به‌عنوان اجزاء تشکیل‌دهنده این کلیت — در تاریخ و در جهان مناسبات موجود بیابد. همگام با چنین فرایندی از خودآگاهی یافتن است که «توسعه»ی صنعتی و پیشرفت ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه می‌تواند سرانجامی داشته باشد. هنگامی که مفاهیم و تصورات فرهنگی خردمدارانه در مناسبات اجتماعی تعیین می‌یابند، می‌توان امید داشت که نهادها و مجاری توسعه شکل می‌گیرند، مرز میان دولت به‌عنوان متولی مصلحت عمومی، و جامعه مدنی و بازار به‌عنوان میدان آزادی‌های فردی و اجتماعی مشخص می‌شود و حقوق شهروندی فرد، به حیث اینکه عضوی از ملت است — فارغ از تعلقات اجتماعی و سیاسی و باورهای او — به رسمیت شناخته می‌شود.

• دولتی می‌تواند وظیفه توسعه را به عهده بگیرد که نماینده مصلحت عمومی و منافع ملی باشد و تا جایی که من در تاریخ اندیشه سیاسی به جستجو پرداخته‌ام، می‌توانم بگویم که مفهوم «مصلحت عمومی» و به تبع آن، مفهوم «منافع ملی» از تاریخ اندیشه این کشورها غایب است.

• کشورهایی که با فاصله از تجدد و توسعه اروپاییان، به کاروان کشورهای توسعه‌یافته پیوستند — نظیر ژاپن و سپس کره جنوبی — کشورهایی بودند که به تدریج خود را با منطق اندیشه تجدد انطباق دادند؛ به‌عبارتی، «موضع آگاهی خود را با اندیشه تجدد سازگار کردند. اگرچه تأسیس اندیشه تجدد یا لاقبل اجتهاد در مبانی آن اندیشه، تاکنون تنها در ژاپن امکان‌پذیر شده است، اما دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی، به‌نوعی، به تجربه‌ای تن در داده‌اند که ژاپن پیش از آن تن در داده بود.

محمد تقی دلفروز^۱

• در کشورهایی چون کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و تا حدی کمتر مالزی، اجماع نخبگان سیاسی بر هدف توسعه اقتصادی، ساخت یکپارچه دولت، رابطه تولید محور میان دولت و طبقات اجتماعی، دیوان سالاری حرفه‌ای و شایسته‌سالار، وجود یک جامعه مدنی ضعیف یا تضعیف شده و بالاخره شرایط مساعد و تکرار نشدنی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم به رشد و توسعه اقتصادی پایدار کمک نمود.

• در ایران پس از انقلاب ویژگی‌هایی چون ساخت متکثر و پراکنده قدرت، دموکراسی انتخاباتی، تغییرات گفتمانی پی در پی در سطح دولت و نخبگان، رابطه رانتهی دولت با طبقات و شرایط نامساعد بین‌المللی به کند شدن فرایند توسعه اقتصادی انجامیده است.

• بر اساس نظریه دولت توسعه‌گرا یکی از ویژگی‌های این دولت‌ها استقلال نسبی از طبقات اجتماعی است؛ بدین معنی که هر دولتی برای این که سیاست‌هایش را اجرا کند باید بتواند فاصله‌ای را با طبقات اجتماعی از جمله طبقه زمین‌دار (دهقان)، طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار حفظ کند. دولتی که از طبقات استقلال نسبی نداشته باشد نمی‌تواند اهداف توسعه‌ای را تدوین و به آن‌ها دیکته کند و برعکس این طبقات هستند که در راستای منافع خودشان در اهداف توسعه‌ای کلان دولت اختلال ایجاد می‌کنند. در مقام مقایسه گو اینکه دولت در ایران نیز بواسطه برخورداری از درآمدهای نفتی از طبقات استقلال داشته اما ماهیت دولت

۱. برگرفته از کتاب: «دولت و توسعه اقتصادی؛ اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا»

رأنتی بگونه‌ای است که همواره یک پیمان ضمنی بین دولت و طبقات (به ویژه طبقات پایین) وجود داشته است، یعنی دولت در قبال رفع نیازهای اولیه طبقات و اقشار پایین جامعه از آن‌ها حمایت طلب کرده و به این علت در ایران پس از انقلاب ما شاهد سیاست‌های اقتصادی عمدتاً توزیعی و بازتوزیعی که بکارگیری نامناسب شان مانع رشد و توسعه بلند مدت است، بوده‌ایم.

• علیرغم وجود برخی اصول عام در بحث توسعه اقتصادی، هیچ الگوی عام و خطی در این زمینه وجود ندارد و راه توسعه هر کشوری تا حد زیادی با توجه به شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی منحصر بفرد آن تعیین می‌شود. از این رو باید با تقلید و اقتباس الگوهای توسعه با احتیاط بیشتری برخورد نمود.

• توسعه دارای الزامات نهادی است و یکی از مهمترین این الزامات، بهره مندی از دولتی است که به عنوان نهاد کارگزار توسعه، خود را بازتعریف و در قالب دولت توسعه‌گرا شناسایی کند. تا زمانیکه توسعه‌گرایی به اولویت اصلی دولت (در معنای حاکمیت) بدل نشود، نمی‌توان انتظار داشت فرایند توسعه با موفقیت همراه باشد. الگوهای توسعه زمانی موفق خواهند بود که در نخستین گام دولت (حاکمیت) در ج.ا. ایران خود را از تمامی تعاریف دیگر رهانیده و در ذیل تعریف دولت توسعه‌گرا جانمایی کند. برای نیل به این هدف نوعی سلطه ایدئولوژیک توسعه‌گرایی لازم است؛ بدین معنا که «پروژه توسعه‌ای دولت با وام‌گیری از تعبیر گرامشی به پروژه هژمونیک تبدیل شود و همه بازیگران کلیدی کشور به طور داوطلبانه از آن پیروی کنند»

• لازم بذکر است که بازتعریف خود به عنوان دولت توسعه‌گرا به معنای ترک آرمانها و یا استحاله هویتی نمی‌باشد؛ جری هریس^۱ در مقاله خود تحت عنوان قدرتهای در حال ظهور جهان سوم، به درستی به همین نکته اشاره کرده است؛ وی می‌گوید: «چین، هند و برزیل هر یک در چارچوب بافت سیاسی و تاریخی خاص خود، در پی آن هستند که طبقه متوسط خود را گسترش دهند، برای مردم شغل ایجاد نمایند، یک اقتصاد پیشرفته به لحاظ تکنولوژیک بنا کنند و در نهایت قدرت سیاسی خود در عرصه بین‌المللی را فزونی بخشند. این یک تسلیم در برابر امپریالیسم نیست، بلکه یک استراتژی برای توسعه می‌باشد که توسط نخبگان جدید اقتصادی و سیاسی ترویج شده است»

• بطور کلی وی معتقد است که در کشورهای توسعه‌گرا یک ساخت سیاسی متمرکز و اقتدارگرا وجود داشت، اما در ایران چنین ساختاری وجود ندارد. نخستین ویژگی ساختار سیاسی در ایران وجود منابع دوگانه مشروعیت است. دومین ویژگی وجود مراکز متکثر قدرت در ایران است. سومین ویژگی دموکراسی انتخاباتی است که بر انتخابات بیش از وجوه دموکراسی تاکید می‌کند. هر سه این عوامل پیامدهای عمیقی برای پویای سیاسی و بحث توسعه اقتصادی در ایران دارد. در کشورهای شرق آسیا انتخابات یا نبود یا کاملاً صوری بود، در مالزی و سنگاپور انتخابات بود؛ اما فقط یک حزب در قدرت بود. در سنگاپور از ابتدای استقلال تا الان حزب اقدام خلق حکمرانی می‌کند. وجود این ساختار گرایانه در این کشورها باعث می‌شد که تمرکز و تداومی در سیاست‌ها تضمین شود. در کره جنوبی نظامیان ۲۶ سال حکومت کردند، بدون اینکه جابجایی و انتخاباتی باشد. مجلس این کشور کاملاً فرمایشی بود. در تایوان حزب کومینتانگ تا سال ۲۰۰۰، یعنی نزدیک ۵۰ سال در قدرت بود. آشکار است که این حزب اگر یک ایدئولوژی توسعه‌گرا داشته باشد، بدون اینکه نگران جابجایی قدرت باشد، برنامه‌های اقتصادی باثباتی را پیاده می‌کند. در مالزی ائتلافی از

۱ . Jerry Harris

حزب اصلی مالایایی و دو حزب دیگر همواره در قدرت است که در آن حزب مالایی‌ها برتری دارد. در نهایت اینکه دلفروز معتقد است عدم اجماع درون نخبگی، قدرت دیوانسالاری ضعیف و فراهم نبودن بستر بین‌المللی برای توسعه، اصلی‌ترین دلایل کاستی دولت توسعه‌گرا در ایران در مقایسه با کشورهای شرق آسیا است.

سید احمد موثقی

• زمانی که اقتصاد تحت‌الشعاع مسائل سیاسی، نظامی و امنیتی قرار گیرد، توسعه آسیب خواهد دید. «ژئوپلیتیک» و یا «جغرافیای سیاسی» ایران به گونه‌ای است که به دلیل قرار گرفتن در چهارراه خاورمیانه همواره با قدرت‌های مختلفی سر و کله زده است. مسائلی از جمله اسرائیل، خلیج‌فارس، کمونیسم و... همگی از این دسته‌اند. از سمت شرق نیز همواره مشکلاتی از جانب شبه‌قاره هند به ایران سرریز می‌شد، اما می‌توان این تهدیدهای امنیتی را به فرصت تبدیل کرد. به طور معمول کشورهای به دنبال گسترش نفوذ و توسعه‌طلبی ارضی هستند که توانمندی اقتصادی ندارند. زمانی که اقتصاد مولد، صنعتی و صادراتی شود، دیگر نیازی به رویکردهای نظامی و توسعه‌طلبانه ارضی نیست. هم‌اکنون اقتصاد چین بدون استفاده از تسلیحات نظامی و یا لشکرکشی به کشورهای منطقه‌اش، دنیا را قبضه کرده است. از این‌رو می‌توان نوع نگاه به منطقه و اقتصاد را تغییر داد. اگر فرمول توسعه در سیاست خارجی تعریف شود، بسیاری از تعارضات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از میان خواهند رفت.^۱

مجید وحید

• به نظر می‌رسد در جمهوری اسلامی ایران اجماع نظری میان نخبگان حاکم در خصوص مشکل توسعه نیافتگی اقتصادی وجود ندارد. بدیهی است یکی از الزامات اصلی عبور از وضع موجود و حرکت دادن اقتصاد کشور به سوی توسعه پایدار آن است که نخبگان ابزاری، در خصوص شناسایی مشکل یعنی توسعه نیافتگی اقتصاد کشور به اجماعی فراگیر دست یابند.

• در این زمینه مشکل توسعه نیافتگی کشور ریشه در مشکل بزرگتر و مبنایی تری دارد که عبارتند از عدم انباشت موثر سرمایه در اقتصاد ملی که خود ناشی از عدم وجود ساختار اجتماعی انباشت مناسب در کشور می‌باشد. همچنین مشکل دیگری که موارد قبلی را تشدید می‌کند، عدم توسعه‌گرایی دولت است که سیاست‌های داخلی و خارجی این ساختار و کارگزار غیر توسعه‌گرا، تبعات زیادی برای شرایط اقتصاد سیاسی ایران در بر داشته است.

• سیاست‌های غیر توسعه‌گرایانه این کارگزار منجر به بروز مشکلاتی شده که مهمترین آنها عبارتند از: تضعیف مداوم ارزش پول ملی، بی‌ثباتی اقتصادی، سلب امکان برنامه ریزی درازمدت از فعالان اقتصادی و در نتیجه گرایش آنها به فعالیتهای کوتاه مدت، تضعیف تولید و تقویت فعالیتهای دلالی و بازرگانی، دفع سرمایه گذاری مستقیم خارجی، عدم انباشت موثر سرمایه در بخش خصوصی واقعی، خصوصی سازی غلط و شکست آن و در نتیجه پررنگ ماندن نقش و مداخله مستقیم دولت در اقتصاد، تهدید پنداری جمهوری اسلامی ایران در عرصه نظام بین‌الملل و وضع تحریم‌های بین‌المللی علیه کشور.

۱ . <http://www.setaresobh.ir/fa/news/main/47612>

• در طراحی الگوهای توسعه برای جمهوری اسلامی ایران باید شرایط خاص اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک پیش زمینه و شرایط محیطی عملکرد، در نظر گرفته شود بدین معنا که باید توجه داشت ج ا ایران نمی‌تواند روی منابع خارجی و بین المللی به عنوان منابع تامین مالی انباشت و توسعه حساب کند. این موضوع در سیاست‌های اقتصاد مقاومتی ابلاغی توسط رهبر انقلاب مورد اشاره قرار گرفته و در ابتدای آن آمده است که این سیاست‌ها «با رویکردی جهادی، انعطاف پذیر، فرصت ساز، مولد، درون زا، پیشرو و برون گرا» تدوین و ابلاغ شده‌اند. لزوم درون زا بودن برنامه‌های تحول اقتصادی از آنجا ناشی می‌شود که در شرایط خاص ج ا ایران که با تحریم‌های درازمدت بین المللی روبرو است، اصولا توسعه برون زا و با استفاده از امکانات و منابع مالی بین المللی امکانپذیر نیست مگر آنکه تغییری کلی در سیاست‌های حاکمیت در خصوص مسایل مختلف داخلی و بین المللی صورت پذیرد و بویژه در حوزه سیاست خارجی، ج ا ایران رویکردی هماهنگ تر با نظام جهانی یافته، طبق قواعد پذیرفته شده در عرصه بین المللی با رویکردی توسعه‌گرایانه فعالیت نماید که این تغییر کلی، حداقل در میان مدت و با توجه به رویکردهای سیاسی نخبگان حاکم بر دستگاههای تصمیم سازی و اجرایی کشور، امکانپذیر به نظر نمی‌رسد.

پدرام سلطانی^۱

• همه کشورها به نوعی با نظم جهانی در حال مقابله و چالش هستند. در جهان امروز نوع و شکل این چالش عوض شده و دیگر آن مفهوم سنتی را ندارد، بلکه بر اساس منافع ملی، هر کشوری در حال رقابت است. منتها اصول رقابتشان را به نوعی تعریف کرده‌اند که هم افزایی ایجاد می‌کند، یعنی از طریق بالندگی خودشان، بالندگی جهانی را فراهم می‌کنند. اما در مقابل، رفتارهای ما نشان می‌دهد که در جریان جامعه جهانی، ما «جمع جبری صفر» می‌بینیم و برای همین تصور می‌کنیم که سهممان را باید با ستیز به دست بیاوریم.

• روشمان جواب نداده است. آن کشورهایی که با تلفیقی از رقابت و همکاری در جامعه جهانی حرکت می‌کنند، توانسته‌اند سهم بیشتری را نصیب خودشان کنند؛ در مقایسه با آن کشورهایی که پارادایم توسعه‌شان با چالش همراه است. در حال حاضر ایران یک نمونه است و در مقطعی دیگر ونزوئلا یک نمونه دیگر بود. پیش از این هم شوروی و بلوک شرق بودند که حرکت توسعه شان را بر مبنای ستیز در جامعه جهانی قرار داده بودند. این روش طبیعتا نیروهایشان را فرسایش می‌داد، به جای اینکه این نیرو صرف توسعه آن کشورها شود. در رقابت شوروی سابق و آمریکا چند درصد از تولید ناخالص هر دو کشور صرف این رقابت شد. اما به نسبت این هزینه از تولید ناخالص داخلی برای آمریکا حدود سه درصد بود و برای شوروی ۳۰ درصد. طبیعی است که اقتصاد شوروی لاجرم فرو می‌پاشید.

• شما در یک کشور بدون توسعه اقتصادی نمی‌توانید توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داشته باشید. البته این توسعه در سایر عرصه‌ها با فاصله از رشد اقتصادی قرار ندارد، یعنی این‌گونه نیست که کشوری به توسعه اقتصادی برسد و سال‌ها بعد به توسعه اجتماعی یا سیاسی برسد. اینها با یک فاصله نزدیک حرکت می‌کنند و هر چه اقتصاد بالنده‌تر باشد حرکت توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بیشتر می‌شود.

۱. <http://www.soltani.ir/۰۱۲۰۴/>

• واقعیت این است که ما باید ببینیم چه چیزی از توسعه می‌خواهیم و چه مصادیقی برای توسعه قبول داریم. اگر از کره، ترکیه، برزیل، مالزی یا اندونزی نام می‌برم و اروپای غربی، آمریکا یا ژاپن را معیار قیاس نمی‌گیرم، به این دلیل است که فاصله زمانی ما در این ۷۰-۶۰ ساله با آنها در مسیر توسعه زیاد بوده است. اما در مقایسه با کره و ترکیه و آن کشورهای دیگر هم باز ما جا مانده ایم. به کره و آن کشورها که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که موتور محرکه توسعه در آنها، اقتصادشان بوده است. کره جنوبی زمانی که حرکت خود به سمت توسعه را آغاز کرد، اتفاقاً یک کشور بسیار بسته از نظر سیاسی بود.

جمع بندی

به طور کلی مهمترین چالش‌ها و موانع توسعه‌گرایی از دیدگاه صاحب‌نظران مطرح ایرانی را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

پایین بودن ظرفیت نقدپذیری و عدم تحول درونی
عدم اجماع نظر نخبگان سیاسی
عدم نهادینه شدن فکر و اندیشه
ماهیت مطلقه دولت
دخالت بیش از حد دولت در اقتصاد
شیوه تولید غربی و وابسته
سازمان دولتی ضعیف و وجود فساد اداری
ضعف در نظارت و کنترل
فقدان سازوکار حل منازعه در میان نخبگان سیاسی کشور
مجموعه حکومت، یعنی قوه قضاییه، مقننه و اجرایی پیشرفت و توسعه را نمی‌خواهند
جزیی‌نگری، بخشی‌نگری و نگاه محلی
برنامه ریزی غیر کارشناسی
اختلاف در برداشت از قانون اساسی
حکومت «نفوذهای ناهمگن»
فقدان اتاق فکر متمرکزی برای طراحی اولویت‌های کشور
عدم تمرکز در یک حوزه
ساخت متکثر و پراکنده قدرت
دموکراسی انتخاباتی
تغییرات گفتمانی پی در پی در سطح دولت و نخبگان
رابطه رانتهی دولت با طبقات (سیاست‌های اقتصادی عمدتاً توزیعی و بازتوزیعی)
شرایط نامساعد بین‌المللی
وجود منابع دوگانه مشروعیت
وجود مراکز متکثر قدرت
عدم انباشت موثر سرمایه در اقتصاد ملی
عدم توسعه‌گرایی دولت
تهدیدپذنداری جمهوری اسلامی ایران در عرصه نظام بین‌الملل
عدم هماهنگی و همفکری در مورد مبانی اولیه (عدم وجود پارادایم مشترک)
غلبه سنت‌گرایی و چپ‌گرایی
فقدان درک مشخص و معین از مفهوم توسعه
ناهماهنگی و موازی کاری

تسخیر حکومت توسط گروه‌های غیرمولد
غفلت از مساله بنیادین تولید ملی
ساختار نهادی مشوق رانت و ربا و دلالی و واردات

مهمترین راهکارهای این صاحب‌نظران برای بهبود روند توسعه در ایران و دستیابی به جامعه و کشوری توسعه یافته را می‌توان به صورت خلاصه کرد:

- دوری نهادهای حکومتی از فعالیتهای اقتصادی و ایجاد بازار آزاد
- رقابتی بودن اقتصاد
- برنامه‌ریزی درست و مستطهر به توان کارشناسی و تجارب تاریخی
- اجماع بین الادهانی و اتفاق نظر
- انضباط پولی
- انضباط مالی
- ایجاد فضای کسب و کار مناسب برای توسعه
- ضرورت دانش فنی و انتقال تکنولوژی
- ارتباط اقتصادی برد-برد با جهان توسعه‌یافته
- تاکید بر باورهای مناسب فرهنگی
- تاکید بر اصول عام توسعه یافتگی
- هماهنگی میان سه قوه
- توزیع عادلانه امکانات
- قفل شدن اقتصادی به کشورهای دیگر
- تمرکز در یک حوزه
- فعالیت متمرکز و تخصصی
- تفکیک قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی
- تبادل با بازارهای کار، سرمایه و فناوری
- پشتیبانی طبقه متوسط و اقشار حرفه‌ای جامعه
- تعریف مشترک از آینده ایران
- دانش دقیق از جهان
- چشم انداز و اهداف یکسان برای همه دولتها
- ضرورت حرکت سیاست خارجی در ریل الزامات رشد اقتصادی
- تعطیلی هیجانانگیز رفتار سیاست خارجی
- تفکیک بین تبلیغ و تحلیل در دستگاه دیپلماسی کشور
- اجماع نخبگان سیاسی بر هدف توسعه اقتصادی
- ساخت یکپارچه دولت
- رابطه تولید محور میان دولت و طبقات اجتماعی
- دیوان سالاری حرفه‌ای و شایسته سالار
- سلطه ایدئولوژیک توسعه‌گرایی بر حاکمیت و کشور

توسعه ملی و سیاست خارجی

در تعریف سیاست خارجی^۱ آمده است؛ یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چهارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است (مقتدر، ۱۳۵۸) در تعریف دیگری می‌توان به شیوه نگرش دولت نسبت به جامعه بین‌المللی اشاره کرد. البته سیاست خارجی اصولاً ادامه سیاست داخلی یک کشور است. یکی از پرسش‌های اساسی که مخصوصاً برای کشورهای مثل ما، که در طی چهار دهه گذشته همواره در معرض تهدیدات و تحریم‌های خارجی قرار داشته است، نسبت میان روابط و تعاملات خارجی با توسعه کشور است. سؤال اینجاست که آیا اصولاً ارتباط مستقیمی میان این دو وجود دارد؟ یا اینکه می‌توان توسعه ملی را مستقل از خط مشی‌ها و رویدادهای سیاست خارجی دنبال کرد؟ در نظریه‌ها و تجارب مرتبط با توسعه‌گرایی، دیدگاه‌های متفاوتی در این باره اظهار شده است. به عبارت دیگر، همچنانکه شاهد تغییر در نظریات توسعه‌گرایی بوده ایم درباره نسبت میان سیاست خارجی و توسعه نیز تغییراتی رخ داده است.

در گذشته به ویژه در دهه ۶۰ با توجه به اینکه نظریه‌های توسعه تأکیدی خاص بر روی سیاست‌های درون‌نگر و جایگزینی واردات داشتند، نیاز کمتری به ارتباط بین سیاست خارجی و بحث توسعه وجود داشت، چرا که نیاز چندانی نبود تا در زمینه اقتصادی کشور با سایرین ارتباطات گسترده‌ای داشته باشد. اصولاً در چارچوب سیاست‌های جایگزینی واردات بازار داخلی مدنظر بود و کالا برای فروش در بازار داخلی تولید می‌شد. ضمن اینکه سعی می‌شد تا سرمایه‌ها و تکنولوژی‌های لازم از داخل تامین شود. در این زمینه حتی دیدی بسیار منفی نسبت به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وجود داشت (لارسون، ۱۳۹۰: ۳۰۹-۲۸۳). اما از اواخر دهه ۷۰ و بویژه با موفقیت کشورهای چینی، کره، تایوان و هنگ‌کنگ در زمینه استراتژی توسعه صادرات و در نتیجه تعامل گسترده با جهان خارج و سایر کشورها، مساله پیوند بین سیاست خارجی و توسعه مطرح شد، چرا که کشورها برای رسیدن به توسعه بر اساس اصول استراتژی توسعه صادرات و سیاست‌های برون‌گرا نیازمند سیاست خارجی ملازم و در خدمت توسعه و یا به عبارت دیگر «سیاست خارجی توسعه‌گرا» هستند. بر این اساس و بر مبنای این دیدگاه، امروزه دیگر تردیدی در این زمینه نیست که بدون برون‌گرایی و تعامل با سایر کشورها توسعه رخ نخواهد داد. کار و تعامل با سایرین هم نیازمند یک سیاست خارجی با ویژگی‌های خاص است که خود برآمده از شکل خاصی از هویت نظام سیاسی می‌باشد (Amsden, ۱۹۸۹: ۱۲). سازه‌انگاری بهترین دیدگاهی است که می‌تواند رابطه بین هویت و سیاست خارجی را تبیین کند. در چارچوب تئوری‌های کلاسیک بویژه خردگرایی چون «رنالیستها» و «لیبرالیستها»، اینگونه تصور می‌شود که هویت امری ثابت است که قابلیت تغییر ندارد. در این راستا هویت امری ماقبل اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که در تعاملات اجتماعی و بین‌المللی تغییری در آن رخ نمی‌دهد. بر این اساس منافع ملی نیز ثابت تعریف می‌شد و در نتیجه سیاست خارجی نیز بر اساس یک سری اصول ثابت قرار می‌گرفت (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۴۳-۱۱۳).

اما درست برعکس این دیدگاه، در چارچوب نظریه سازه‌انگاری، هویت به شکلی اجتماعی و در حال تحول تعریف می‌شود که قابلیت تغییر و تحول در نتیجه تعامل برای آن قالب تصور است. «الکساندر ونت»

۱ . Foreign Policy

در مقاله‌ای تحت عنوان «آنارشی چیزی است که دولتها خود می‌سازند» (Wendt, 1992: ۳۹۱-۴۲۵)، به شکلی مبسوط به این مساله پرداخته و نشان داده که هویت کشورها امری برساخته و قابل تغییر است. بنابراین اگر هدف یک کشور توسعه، بالابردن امنیت یا هر هدف دیگر باشد، باید هویت خود را به شکلی تعریف کند که در راستای رسیدن به آن هدف باشد. به عبارت دیگر با هر هویتی نمی‌توان به توسعه اقتصادی دست یافت (هادیان، ۱۳۸۴: ۹۴۹-۹۱۵). به عنوان مثال، در این زمینه می‌توان به تجربه کره شمالی و جنوبی اشاره نمود. کره شمالی با تعریف خود به عنوان کشوری غیرمسئول و انجام اقدامات تهدید زاء، علیرغم آنکه بخش اعظم منابع طبیعی و انسانی دو کره را در اختیار داشته و دارد، امروزه با مشکل تامین ساده ترین نیازهای اولیه شهروندان خود مواجه می‌باشد. در مقابل کره جنوبی با تعریفی دیگر از هویت و با نشان دادن خود به عنوان کشوری مسئول که توسعه اقتصادی آن برای سایرین خطری محسوب نمی‌شود، توانسته بخشی از بازارهای جهانی را به خود اختصاص دهد و سرنوشت بسیار متفاوتی از همسایه شمالی برای شهروندانش رقم بزند (Woo, 1991: ۱۸). در این زمینه می‌توان مثالهای متعدد دیگری مطرح کرد تا نشان داده شود که چگونه شکل هویت یک کشور عاملی تسریع دهنده در فرایند توسعه بوده و یا اینکه به عنوان مانع مهمی در این مسیر عمل کرده است (Wong, 2004: ۳۴۵-۳۶۲).

تفاوت در عملکرد اقتصادی همواره موجب تغییر جایگاه کشورها در اقتصاد جهانی و ظهور و افول قدرتهای اقتصادی در عرصه رقابت‌های بین‌المللی شده است. چنانچه در ابتدای قرن بیستم اقتصاد نوظهور آمریکا، ژاپن و آلمان گوی سبقت را از بریتانیا و فرانسه ربودند، قرن بیست و یکم شاهد رویارویی اقتصادهای نوظهور در برابر قدرتهای بزرگ اقتصادی می‌باشد (آذرمنند، ۱۳۸۹: ۴۳).

از جمله این اقتصادهای نوظهور چین، هند، برزیل و برخی کشورهای جنوب شرق آسیا هستند که برنامه توسعه اقتصادی خود را هم‌زمان با ایران و از دهه ۷۰ به بعد شروع کردند. نکته مهم در موفقیت این کشورها هماهنگ شدن سیاست خارجی با برنامه‌های اقتصادی دولت بود. به گونه‌ای که می‌توان ادعا نمود امروزه سطح توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی کشورها رابطه به هم پیوسته‌ای با جهت‌گیری کلان سیاست خارجی آنها پیدا کرده است. در چنین فضایی شرط توفیق برنامه‌های توسعه ملی منوط به ایجاد تعامل پویا و هم‌افزایی میان ضرورت‌ها و نیاز داخلی برای توسعه از یک سو و الزامات ناشی از روندهای پر قدرت اقتصاد جهانی از دیگر سو است و از همین باب سیاست خارجی به محل و ابزار ایجاد تعامل مزبور مبدل شده است (موسوی شفاپی، ۱۳۸۹: ۳۳۸-۳۱۹) دهه ۸۰ و ۹۰ که مقارن با دوران سازندگی است را دهه‌ی تسلط نظریه‌ی نئولیبرالیسم بر اقتصاد جهان و آغاز پیوند سیاست خارجی و اقتصاد باید دانست. دو عامل در رواج و گسترش نظریه نئولیبرالیسم در آن مقطع نقش اساسی داشت: نخست شکست تفکرات کینزی و تغییر نرخ ارز و شناور شدن آن و دیگری گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات و توسعه تعاملات دولت‌ها. رویکرد اقتصاد سیاسی نئولیبرال که فضای اقتصاد بین‌الملل در دوران سازندگی را شکل می‌داد در برگیرنده دو بُعد بازارگرایی و اقتصادگرایی و دارای سه اصل است که عبارتند از: آزادسازی و تجارت آزاد، خصوصی سازی و حذف نظارت دولت. اصل تجارت آزاد، سبب بالا رفتن کارآمدی بازار، گسترش رقابت و به حداکثر رسیدن منافع می‌شود و در پرتو آن عرضه و تقاضا در یک وضع تعادل طبیعی قرار می‌گیرند. نتیجه منطقی آزادسازی و خصوصی سازی نیز حذف نظارت دولت بر شرکتهای خصوصی است که این امر باعث افزایش ابتکار،

انعطاف‌پذیری و روح خطرپذیری و خلاقیت در آنها می‌شود. انباشت مداوم سرمایه و حاکمیت روح سرمایه‌داری بر رفتار دولتها نیز از جمله نتایج جهانی این تفکر است (صالحی، ۱۳۹۳: ۱۸۰)

الزامات و اصول سیاست خارجی دولت توسعه‌گرا

سیاست خارجی توسعه‌گرا دارای یک سری اصول و الزاماتی می‌باشد که از طریق آنها راه برای رسیدن به توسعه هموار می‌شود. این اصول و الزامات شامل بهبود چهره و تصویر، کسب اعتبار در عرصه بین‌المللی، دوری از درگیری‌ها و تنش‌زدایی، تحول هویتی و اجماع‌نخبگان، اعتمادسازی در عرصه بین‌المللی و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشد. تک‌تک موارد یاد شده نقش مهمی را در ایجاد زمینه توسعه فراهم می‌کنند که این امر را می‌توان از طریق تجربه سایر کشورها به شکل عینی مشاهده کرد. به عنوان مثال کشورهایی چون عراق و کره شمالی و بسیاری از کشورهای آفریقایی از جمله کشورهای بودند که درست برعکس الزامات و اصول سیاست خارجی توسعه‌گرا عمل کردند و نتایج مصیبت‌باری برای خود و مردمشان رقم زدند (۱۱-۱۸: Mkandawire, ۱۹۹۸)؛ اما کشورهایی چون آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی و کره، هنگ کنگ، تایوان و هند کشورهایی هستند که با شکل دهی به هویتی مسئول در عرصه جهانی و در پیش گرفتن سیاست خارجی توسعه‌گرا، موفقیت‌های عظیمی به دست آوردند (۱۰۹-۱۲۶: onis, ۱۹۹۱).

۱. بهبود چهره و تصویر

یک امر کاملاً پذیرفته شده در دنیای کنونی این است که برداشت از واقعیت حداقل به اندازه خود واقعیت دارای اهمیت است. به عبارت دیگر تصویری که سایرین از یک کشور دارند، حداقل به اندازه واقعیت دارای اهمیت است. در این راستا همانگونه که سازه‌انگاران می‌گویند کشورها بر اساس برداشتی که از هم دارند، همدیگر را درک می‌نمایند و بر اساس همین برداشت به اتخاذ سیاست می‌پردازند (ترابی (الف)، ۱۳۸۸: ۳۰). بنابراین رایج چهره و تصویری مثبت از کشور و تعریف آن به عنوان کشوری مسئول و تابع قواعد و رژیم‌های بین‌المللی، می‌تواند باعث گسترش تعاملات و پذیرش آن کشور به عنوان یک کشور مسئول در عرصه بین‌المللی و در نتیجه ورود گسترده تکنولوژی‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی گردد. در این راستا، رایج تصویری مثبت از کشور باعث می‌شود که توسعه آن برای سایرین تهدید در نظر گرفته نشود. بر این اساس هر چند کشورها در زمینه توسعه با هم رقیب هستند و توسعه همدیگر را زیر نظر دارند، اما کشورهایی که دارای تصویر مثبت هستند، بیشتر به عنوان یک رقیب در نظر گرفته می‌شوند که باید با آن رقابت نمود. این موضوع در مورد کشوری که در عرصه بین‌المللی دارای تصویری منفی است، شرایط متفاوتی دارد. کشورها در مورد اول یعنی در شرایط رقابت با همدیگر همکاری می‌کنند، اما در حالت دوم از همکاری اجتناب کرده و سعی می‌کنند مانع از توسعه کشور دشمن گردند.

۲. کسب اعتبار در عرصه بین‌المللی

بدون تردید اعتبار یک کشور در عرصه بین‌المللی، نقش بسیار مهمی را در توسعه آن ایفا می‌کند. البته رابطه بین توسعه و اعتبار را می‌توان دوطرفه در نظر گرفت. بدین معنا کشورهایی که در عرصه بین‌المللی اعتبار بیشتری دارند، توانایی بیشتری در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تکنولوژی‌های پیشرفته که از

مهمترین عوامل در توسعه اقتصادی یک کشور محسوب می‌شوند، برخوردار می‌باشند (اسلامی، ۱۳۸۶: ۸-۵). کشور چین در این زمینه مثال بسیار خوبی محسوب می‌شود.

۳. دوری از درگیری‌ها و تنش‌زدایی

تجربه تمامی کشورهایایی که در امر توسعه موفق بوده‌اند، نشانگر آن است که معمولاً آنها یکی از مهمترین اولویتهای سیاست خارجی خود را حداقل برای یک دوره چند دهه‌ای، تنش‌زدایی اعلان نموده‌اند. تجربه آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم و کره جنوبی و چین نشانگر این موضوع است. به عنوان مثال دولت چین در جهت ایجاد زمینه برای رشد و توسعه اقتصادی از استراتژی صلح با جهان صحبت کرده است (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۳-۱). ضمن اینکه ترکیه نیز با طرح ایده «به صفر رساندن مشکلات با همسایگان» توانسته است طی سالهای گذشته موفقیت‌های بزرگی را در عرصه توسعه و رشد اقتصادی بدست آورد (Kirisci, ۲۰۰۹: ۹).

۴. همزیستی مسالمت آمیز

تلاش برای همزیستی مسالمت آمیز با سایر کشورها، مرتبه‌ای بالاتر از تنش‌زدایی و اصول مورد تاکید جنبش عدم تعهد و منشور سازمان ملل متحد دارد. در واقع دوری از تنش و تنش‌زدایی مقدمه همزیستی مسالمت آمیز محسوب می‌شود. بر این اساس، تنش‌زدایی بیشتر تلاشی با هدف کاهش و مدیریت تنش و درگیری و جلوگیری از شکل‌گیری تنش و درگیری‌های جدید بین کشورها است؛ اما همزیستی مسالمت آمیز شامل موارد زیر می‌گردد که دارای سطحی بالاتر از موارد قبل هستند:

- احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت سایر کشورها
- عدم دخالت در امور داخلی همدیگر
- پذیرش دیگران علیرغم اختلافات موجود
- نفی هرگونه سلطه و سلطه‌پذیری
- پذیرش اختلافات ایدئولوژیک به عنوان واقعیات جامعه بین‌المللی
- احترام به اصول حقوق بین‌الملل در رابطه با سایر کشورها
- حل و فصل اختلافات بر اساس اصول مسالمت آمیز و عدم توسل به زور

۵. اعتمادسازی در عرصه بین‌المللی

اعتمادسازی یکی دیگر از اصول سیاست خارجی توسعه‌گرا است که می‌بایست به شکل موازی در کنار سایر اصول از جمله همزیستی مسالمت آمیز، تنش‌زدایی و کسب اعتبار در عرصه بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد. ضمن اینکه بدون اعتمادسازی، سایر اصول سیاست خارجی توسعه‌گرا نمی‌توانند به شکلی مطلوب مورد تعقیب قرار گیرند. منظور از اعتمادسازی ایجاد شفافیت در مورد قدرت دفاعی و نظامی و نیات کشور در این حوزه‌های حساس است. واقعیت این است که کشورها همیشه نگران توان نظامی و نیات کشورهای رقیب و به خصوص همسایگان خود هستند و این نگرانی باعث می‌شود که کشورهای یک منطقه وارد سیکلی از نگرانی امنیتی شوند که در نهایت به رقابت تسلیحاتی و هدر رفتن توان و انرژی کشورها در امور نظامی و میلیتاریزه شدن منطقه و در نتیجه ایجاد جوّی ضد توسعه می‌گردد (ترابی (ب)، ۱۳۸۸: ۴۸-۴۰). در این راستا اعتمادسازی به معمای ایجاد شفافیت در امور نظامی، می‌تواند تا اندازه‌ای و نه کاملاً در کاهش

نگرانی‌های امنیتی موفق باشد (Holsti, ۱۹۸۳: ۱۲). تلاش برای اعتمادسازی فرایندی بسیار پیچیده محسوب می‌شود. علیرغم همه اینها اعتمادسازی باید در اولویت سیاست خارجی توسعه‌گرا قرار گیرد و از طریق دیپلماسی تا جای ممکن نگرانی‌های سایر کشورها از قدرت نظامی کشور را کاست (Wolff, ۲۰۱۲: ۱-۳).

۶. تحول هویتی و اجماع نخبگان

همانطور که طی بخش‌های قبلی شرح داده شد، رشد و توسعه اقتصادی در دنیای جهانی شده امروز از طریق تعامل با سایر کشورها امکانپذیر است. سیاست‌های اقتصادی درون نگر مبتنی بر جایگزینی واردات که عمدتاً بر توان و سرمایه‌های داخلی برای تولید و بازارهای داخلی برای فروش تاکید دارد، جای خود را به سیاست‌های اقتصادی برون نگر که مبتنی بر تولید برای فروش در بازار جهانی می‌باشند داده است. سیاست‌های اقتصادی اخیر، گسترش تعاملات اقتصادی با سایر کشورها و ورود به رقابت جهانی را مدنظر قرار می‌دهد که پیش زمینه آن در اولویت قرار گرفتن یک سیاست خارجی فعال با ویژگیهای خاص است. چنین سیاست خارجی باید بتواند تصویر مثبتی از کشور ارائه دهد، تنش‌ها و اختلافات را با سایر کشورهای منطقه و جهان حل و فصل یا حداقل مدیریت نماید، بر اصول همزیستی مسالمت آمیز قرار داشته باشد و به گسترش صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی کمک نماید و در نهایت با اعتمادسازی در عرصه نظامی نگرانی‌های سایر کشورها را تا جای ممکن کاهش دهد (Wade, ۲۰۰۳: ۸). اما پیش شرط در پیش گرفتن چنین سیاست خارجی که هدف آن ارائه تصویری مثبت از کشور به عنوان بازیگری مسئول در سطح منطقه‌ای و جهانی است، اجماع گروهها و احزاب مهم کشور بر روی اصول آن و یا به عبارت دیگر وارد کردن این اصول در درون هویت نظام سیاسی است. این تحول باید به شکلی صورت گیرد که فارغ از اینکه کدام گروه در قدرت است، همیشه در اولویت دستگاه سیاست خارجی قرار داشته باشد (روحانی (الف)، ۱۳۸۵: ۱۰).

سیاست خارجی توسعه‌گرا در ایران

سیاست خارجی، به مثابه یک امر عمومی، بر تمام حوزه‌های اصلی زندگی اجتماعی تأثیر مستقیم دارد (سجادپور، ۱۳۸۱: ۷) به نظر می‌رسد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تمامی مقاطع پس از انقلاب بر سه استوانه کلیدی بنا شده است: تجربیات تلخ ایرانیان در تاریخ روابط خارجی قاجار و پهلوی، جهانبینی و تفکر اسلامی و تأمین امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۵)

سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی دستخوش تغییر و تحولات جدی گردید. یکی از بارزترین این تغییرات خروج ایران از زمره‌ی متحدین آمریکا و بلوک غرب و پیوستن آن به بلوک کشورهای غیرمتعهد با انتخاب شعار نه شرقی و نه غربی برای سیاست خارجی خود بود (رمضانی، ۱۳۸۰: ۸۱) اتخاذ این سیاست خارجی و پیگیری اصل صدور انقلاب، حمایت از مستضعفین، حمایت از جنبش‌های آزادی بخش، مبارزه با استکبار و استثمار که در اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی مورد اشاره قرار گرفته بودند واکنش نظام بین الملل و منطقه را در برابر انقلاب ایران به همراه داشت. کشورهای عرب منطقه به همراه آمریکا با استفاده از داعیه‌های قدرت طلبی و رهبری منطقه که در صدام حسین وجود داشت جنگی ناخواسته را بر ایران تحمیل

نمودند تا انقلاب ایران را در نطفه خفه سازند (باقری دولت آبادی، رشیدی، ۱۳۹۳: ۱۹۴-۱۷۷) اگرچه جنگ نتوانست خواسته‌های اولیه‌ی حامیان آن را برآورده سازد؛ اما به میزان زیادی از توان اقتصادی و نظامی ایران کاست. بدهی‌های خارجی و کسری بودجه، کاهش میزان تولید، کمبود سرمایه، فقدان سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیر ساخت‌های کشور به علت اولویت نیازهای جنگ، کاهش درآمدهای ارزی کشور، خسارت و خرابی‌های ناشی از جنگ، افزایش جمعیت نزدیک به دو برابر و بالاخره سقوط قیمت نفت از جمله عواملی بودند که منجر به بحران اقتصادی در دوران جنگ شدند (رحمانی، ۱۳۸۳: ۸۱).

مدل اقتصادی جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۳۶۸، اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی بود. این نظام اقتصادی بر پایه‌ی خودکفایی و خوداتکایی داخلی بود که دولت بیشترین نقش و سهم را در آن داشت. الگوی توسعه‌ای که برای تأمین استقلال اقتصادی اتخاذ شد، راهبرد جایگزینی واردات بود. براساس این راهبرد درون‌گرا، تلاش گردید با اتکای بر منابع و امکانات داخلی با کمترین تعامل و ارتباط با اقتصاد بین‌المللی و بازار جهانی، تولیدات داخلی به میزانی افزایش یابد که کشور از واردات خارجی بی‌نیاز گردد. در اثر منطق خوداتکایی این الگو، بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به نظم اقتصادی بین‌المللی و ماهیت سلطه‌طلب و ناعادلانه این نظام اقتصادی افزایش یافت. علت این امر در ماهیت ایدئولوژیک نظام، آرمان‌گرایی و ارزش‌هایی بود که از اوایل انقلاب به صورت مستمر ادامه پیدا می‌کرد. در واقع در این دوره به دلیل نگاه‌های آرمانگرایانه‌ای که از نظام بین‌الملل وجود داشت قواعد و بازی واقع‌بینانه تا سال ۱۳۶۸ مدنظر قرار نگرفت و به تبع آن ارتباطات و مبادلات اقتصادی با جهان خارج و نفوذ بازار جهانی به حداقل ممکن کاهش پیدا کرد. به ویژه که روابط با نظام سرمایه‌داری منقطع و هیچ‌گونه کمک و سرمایه‌گذاری پذیرفته نشد (دهقانی، ۱۳۹۰: ۴۰۲).

پس از جنگ خرابی‌ها و مشکلات مالی و مادی ناشی از آن، وضعیت مهاجران و اسرای جنگی، نابودی مراکز تولید، کاهش سرمایه ملی، محاصره اقتصادی و به طور کلی نابسامانی‌های اقتصادی، موجودیت جمهوری اسلامی را شدیداً تهدید می‌کرد. بنابراین طبیعی و بدیهی بود که پس از خاتمه جنگ، الزامات سیاست خارجی و داخلی آن نیز پایان پذیرد و الزامات و اهداف دیگری جایگزین گردد. رحلت امام خمینی (ره)، بازنگری در قانون اساسی و شرایط داخلی ایران بستری را برای چرخش نخبگان در کشور در شرایط فوق ایجاد کرد. متاثر از این چرخش نخبگان تغییر در شرایط منطقه‌ای و بی‌نامللی و به قدرت رسیدن تکنوکرات‌هایی هم چون آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که معتقد بودند باید تفسیرهای جدیدی از اسلام و اصول قانون اساسی ارائه نمود که با مقتضیات زمانه هماهنگ باشد فضای سیاست داخلی و خارجی ایران تغییر یافت (باقری دولت آبادی، شفیعی، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۲).

راهبردهای برنامه‌های اول و دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران، توسعه صادرات به معنای برونگرایی اقتصادی بود. پیش‌نیاز و پیش‌شرط لازم این راهبرد توسعه بومی، اقتصاد بازار آزاد بر مبنای آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی گسترده و همه‌جانبه بود.

در این راستا هم پیوندی و ارتباط با اقتصاد بین‌الملل و بازار جهانی اجتناب‌ناپذیر شد. از این رو، یکی از سیاست‌های این دو برنامه، تعامل فعال با کشورها و نهادهای موثر در اقتصاد جهانی در جهت نهادینه کردن روابط اقتصادی، افزایش جذب منابع و سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری پیشرفته و گسترش بازارهای

صادراتی ایران به منظور افزایش سهم ایران از تجارت جهانی و رشد اقتصادی بود (دهقانی، ۱۳۹۰: ۴۰۳). زیرا الگوی توسعه صادرات مستلزم سیاست خارجی توسعه‌گرا و برونگرا است (آرمان، ۱۳۷۳: ۲۷).

پس از جنگ تحمیلی، با درک نیاز کشور به بازسازی و توسعه، دولت هاشمی رفسنجانی برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی را تنظیم نمود. در تمامی این برنامه‌ها لزوم تغییر در ساختار اقتصادی ایران مورد توجه قرار گرفته بود. تاکید بر تعدیل ساختاری اقتصاد و کوچک سازی دولت، آزادسازی اقتصاد، کاهش وابستگی به نفت و توسعه پایدار مهم ترین بخش‌های برنامه توسعه اقتصادی بودند که بر اساس دیدگاه‌های اقتصاد سرمایه داری و اندیشه لیبرالیسم اقتصادی پیگیری می‌شد. دنبال نمودن توسعه محوری به عنوان رکن اصلی برنامه‌های دولت هاشمی رفسنجانی سیاست داخلی و خارجی ایران را تحت تاثیر خود قرار داد. دولت برای تحقق اصول مورد نظر خود در بخش داخلی از اقتصاد دولتی زمان جنگ فاصله گرفت، رشد اقتصادی، افزایش تولید ناخالص ملی، جذب سرمایه‌های خارجی و کاهش بیکاری را در راس سیاست‌های اقتصادی دولت قرار داد. این کار به مدد چرخش نخبگان، به قدرت رسیدن تکنوکرات‌ها، تغییر قانون اساسی و... میسر شد. اگرچه دولت از هیچ تلاشی در این زمینه کوتاهی نکرد؛ اما همه شاخص‌های اقتصادی طبق آن چه انتظار می‌رفت رخ نداد و وابستگی عمده اقتصاد ایران به نفت، افزایش حجم دولت و ناتوانی در رسیدن به اهداف تعیین شده در برنامه‌های توسعه، اعطای گزینشی یارانه‌ها، عدم اصالت این طرح‌ها و نداشتن مبنایی اسلامی ایرانی، نبود زیرساخت‌های لازم برای اجرای این طرح‌ها، عوارضی چون رانت خواری، ثروتهای بادآورده، تورم، افزایش نقدینگی و افزایش شکاف طبقاتی را به همراه آورد که دستاوردهای مثبت این دوره را تحت الشعاع قرار داد (کدی، ۱۳۸۳: ۵۲).

به رغم این ناکامی‌ها اجرای برنامه‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی بدون همراهی سیاست خارجی کشور مقدور نبود. لذا مشابه سیاست‌های داخلی اصول سیاست خارجی کشور نیز دستخوش تغییر و تحول گردید. هدف سیاست خارجی جدید بازسازی اقتصاد درهم ریخته، گسترش حوزه‌های مشارکت و سرمایه گذاری خارجی و خصوصی سازی اقتصاد داخلی کشور بود. برای این منظور در وهله ی نخست تنش زدایی به اصل جدی سیاست خارجی کشور تبدیل گردید. در سطح دولت‌ها ارتقا روابط با اتحادیه اروپا، چین و روسیه و کشورهای عربی همسایه به طور جدی دنبال شد. در سطح سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تلاش برای تقویت و احیای اکو، سیاست زدایی از اوپک و استفاده از ظرفیت سازمان کنفرانس اسلامی در کنار تعامل بیشتر با سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول پیگیری گردید. برای رسیدن به این مقصود دولت از وجه ایدئولوژیک خود کاست و قرائتش از صدور انقلاب را تغییر داد. این بار تبدیل شدن به زاین اسلامی، راه صدور انقلاب دانسته شد و دولت تلاش نمود تمام همت خود را مصروف ارتقا اقتصاد کشور نماید؛ حتی برای این کار به اصلاحاتی در وزارت امور خارجه نیز دست زد. این تلاش‌ها اگرچه ایران را به سمت ادغام در اقتصاد جهانی و پذیرش رهنمودهای نهادهای مالی بی‌نامللی سوق داد؛ اما هیچ‌گاه نتوانست تمامی آمال و آرزوهای دولت را برآورده سازد.

در مجموع می‌توان گفت سیاست تنش زدایی در این مقطع بر اصول زیر استوار بود: (ازغندی، ۱۳۷۰: ۱۵۱)

- پرهیز از درگیری ایدئولوژیک و اشتراک منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی با سایر کشورها،
- پذیرش کثرتگرایی سیاسی و اقتصادی،

- اعلان آمادگی طرفین به اجرای اصول جدید در روابط بین الملل و همکاری متقابل جهت تحکیم روابط درازمدت،
- مشارکت فعال در سازمان‌های منطق‌های و بین المللی،
- نهادینه کردن مجاری گفت و گو میان ایران و کشورهای منطقه و کمک به مدیریت بحران،
- به رسمیت شناخته شدن منافع و نقش ملی جمهوری اسلامی ایران در مسایل و امور جهانی و منطقه‌ای در کنار سایر بازیگران منطقه‌ای و بین المللی،
- ارتقا جایگاه ایران در منطقه و نظام بین الملل در راستای تأمین نیازهای اقتصادی و هم چنین تامین امنیت اقتصادی

به تدریج با رو به پایان رفتن دوران جنگ و با توجه به نظریه «الم القری» تأکید بر نقش مرکزی و کانونی ایران در جهان اسلام، اهداف فراملی سیاست خارجی ایران به سوی اهداف ملی متمایل شد و این روند از پایان جنگ شدت یافت. البته اهداف فراملی در بطن اصول سیاسی ایران و قانون اساسی ایران نهفته است و دارای اهمیت می‌باشد. اما توجه بیشتر به امور داخلی و الزامات پیش روی ایران بعد از جنگ، ملاحظات و بعد ملی را بر بعد فراملی مرجح می‌ساخت (آقایی، ۱۳۸۵: ۳) از این رو همانگونه که رئیس جمهور وقت سالها بعد نیز تأکید کرد، حفظ نظام جمهوری اسلامی، یکپارچگی و وحدت ملی، تمامیت ارضی، استقلال، اعتبار و حیثیت ملی، تامین نیازهای فنی و توسعه اقتصادی در سیاست خارجی اولویت یافتند (ازغندی، ۱۳۸۰: ۱۴۲).

البته لازم به ذکر است که این اصل به معنای کنار گذاشتن اهداف فراملی یعنی دفاع از حقوق همه مسلمانان، حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان، وحدت سیاسی اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام در سیاست خارجی ایران نبود؛ بلکه به معنای تغییر در اولویت‌ها بود. شاید بتوان گفت که در این دوره اهداف فراملی بیشتر اوقات در خدمت اهداف ملی قرار گرفته بود. به عبارتی اهداف فراملی حالت آرمانی خود را در جهت دیدی واقع‌گرایانه از دست داده بود. به طور مثال سیاست صدور انقلاب، مبنی بر الگوسازی اقتصادی قرار گرفت و رنگ و بوی ایدئولوژیکی نداشت و مسئولین جمهوری اسلامی اعتقاد داشتند که اگر جمهوری اسلامی موفق شود به نوسازی اقتصادی و رشد و توسعه دست یابد، مسلمانان را به الگوبرداری از آن تشویق خواهد کرد (امیری، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

در رابطه با حمایت از جنبش‌های اسلامی که یکی از اهداف فراملی مهم در سیاست خارجی ایران می‌باشد؛ به نظر می‌رسد تفاوتی در نوع و میزان حمایت از جنبش‌های اسلامی این دوره با دوره گذشته وجود دارد. بدین صورت که در دوره‌های گذشته حمایت از جنبش‌های اسلامی بسیار گسترده تر بود و تقریباً جنبش‌های سراسر جهان را در بر می‌گرفت. اما جنبش‌های این دوره بیشتر متمرکز بر حوزه ی خاورمیانه و در حمایت از جنبش‌های متعارض با اسرائیل معطوف می‌شد (آقایی، ۱۳۸۵: ۶).

سیاست‌های اقتصادی جدید بر آن بود تا روش‌های توده‌گرایی دهه ی ۱۹۸۰ را کنار گذاشته و همگرایی مستحکم تری را در سیستم اقتصاد سرمایه داری جهانی پیدا نماید. هدف این سیاست، بازسازی اقتصاد در هم ریخته، گسترش حوزه‌های مشارکت خارجی و خصوصی سازی اقتصاد داخلی کشور بود. این هدف تنها در گرو پیوند زدن اقتصاد ایران به منطقه و جهان و دور شدن از تفکر خودکفایی محض دانسته شد. آیت الله هاشمی در تشریح این دیدگاه خود بیان نمود: «اگر مردم معتقدند که ما می‌توانیم در پشت یک در بسته

زندگی کنیم در اشتباهند. در حالی که باید به گونه‌ای عقلانی مستقل بشویم، ما نیازمند داشتن دوستان و هم پیمانانی در سراسر جهان هستیم (Takeye, ۲۰۰۹: ۱۱۶).

بنابراین جمهوری اسلامی درصدد ایفای نقش مطلوب تری در حوزه اقتصاد جهانی برآمد و تعامل مثبت با نظام اقتصاد سیاسی جهان را در دستور کار خود قرار داد. این برنامه‌ها حتی هم سو با برنامه‌هایی بود که توسط نهادهای بین‌المللی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به اغلب کشورهای در حال توسعه تحمیل شده بود (پوراحمدی، ۱۳۸۸: ۲۶۲) در چارچوب اصلاحات اقتصادی از بالا، ایران تمایل خود را برای پیروی از سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در راستای خصوصی سازی و گذار از اقتصاد مبتنی بر جایگزینی واردات به اقتصاد صادرات محور اعلام کرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۹۲).

از آن جا که اقتصاد تولید محور به شدت تابع ارتباطات وسیع جهانی است؛ جمهوری اسلامی در دوران هاشمی رفسنجانی با توجه به ویژگی‌های نظام بین‌الملل در حال گذار، که همانا یارگیری و منطقه‌گرایی است، از استراتژی چند جانبه‌گرایی بهره گرفت. استراتژی چند جانبه‌گرایی که برآمده از عمل‌گرایی دولت سازندگی بود، به گسترش روابط و تعاملات در سطوح کشورهای همسایه، منطقه‌ای و بین‌المللی، نهادها و سازمانهای بین‌المللی و ۲۱ منطقه‌ای انجامید (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱۲). در این دوران جمهوری اسلامی برای دستیابی به توسعه اقتصادی درصدد عادی سازی روابط با کشورهای دیگر در چارچوب همزیستی مسالمت آمیز برآمد. از سرگیری مجدد روابط با اروپا در این مقطع نه تنها برای تقویت اقتصاد ایران بلکه به دلیل تداوم دشمنی آمریکا با ایران پیگیری شد (بیمان، ۱۳۸۱: ۴).

دولت با پذیرش تکثرگرایی بین‌المللی به جای الگوی تقابل و تعارض بر مبنای همکاری و همزیستی با سایر کشورها، روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای حاشیه خلیج فارس و سایر بازیگران عرب منطقه را تغییر داد. این موضوع تا حد زیادی به نیازهای اقتصادی ایران در دوران سازندگی باز می‌گشت (Ehteshami, ۱۹۹۵, ۴۲).

در این سال‌ها سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با توجه به قطب‌های جدید سیاسی و اقتصادی چون اتحادیه اروپا، چین و روسیه تلاش نمود تا با دیپلماسی چند جانبه‌گرایی نیازهای داخلی را تأمین کند. هم‌چنین ایران به دنبال سیاست زدایی از اوپک و فعال کردن اکو، استفاده از ظرفیت عدم تعهد و کنفرانس اسلامی در چارچوب چند جانبه‌گرایی در راستای منافع ملی برآمد. در این راستا جمهوری اسلامی ایران نه تنها در سازمان‌های اوپک، اکو، کنفرانس اسلامی، جنبش عدم تعهد، گروه ۷۷ نقش فعالانه‌ای برعهده گرفت بلکه در همگرایی آنها با دیگر سازمان‌های منطق‌های و بین‌المللی از جمله آ.سه. آن نیز نقش عمده‌ای ایفا کرد (باقری دولت‌آبادی، شفیعی، ۱۳۸۳: ۱۵۲-۱۴۲).

جمع بندی

به طور کلی و در مقام جمع‌بندی باید گفت که عدم اولویت توسعه‌گرایی موجب اتخاذ سیاست‌های نامتناسب با توسعه در دو حوزه سیاست خارجی و سیاست داخلی گردیده است. در حوزه سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران نه توسعه‌گرا، بلکه تا حد زیادی ایدئولوژیک می‌باشد (ازغندی، ۱۳۸۹: ۷۴) که منجر به اتخاذ رویکرد رویارویی آرمانگرایانه و در نتیجه شدت یابی منازعات بین‌المللی پیش روی کشور شده است

(رمضانی، ۱۳۸۶: ۶۲). این رویکرد که از آن تحت عنوان ستیزه جویی انقلابی یاد می‌شود، ناشی از رنجش عمیق و گسترده انقلاب ایران از رفتارهای سیاسی آمریکا بوده (متقی، ۱۳۷۹: ۴۵) و سبب می‌شود عمده توان کشور در حوزه سیاست خارجی صرف دفع تهدیدات گردد. البته باید توجه داشت که بخش عمده‌ای از منازعات پیش روی کشور در حوزه سیاست خارجی، ناشی از تعارض بنیادین نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظامی عدالت‌خواه و حامی مظلومین با نظام مسلط بین‌المللی است. درباره نسبت میان سیاست خارجی با فرایند توسعه ملی در جمهوری اسلامی ایران می‌توان از عامل «ایران‌هراسی» به عنوان یکی از عوامل بازدارنده نام برد. یکی از عوامل اصلی نامساعد شدن شرایط اقتصاد سیاسی کشور برای رشد سرمایه‌گذاری و از مهمترین موانع پیش روی افزایش قدرت ملی، تصویر تهدیدگونه‌ارایه شده از کشور در عرصه بین‌المللی می‌باشد. این تهدیدپذندی سبب شده «انگیزه اصلی کشورهای حاشیه خلیج فارس برای خرید تسلیحات پیشرفته، مقابله با تهدید استراتژیک ایران باشد» (Grimett and Kerr, ۲۰۱۲: ۱۴) این تهدیدپذندی موجب می‌شود میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) در ایران به نسبت کشورهای عربی همجوار و حاشیه خلیج فارس به شدت پایین باشد؛ در بازه زمانی بیست ساله ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱ در حالی که کشورهای امارات، بحرین، عربستان سعودی و قطر توانسته‌اند مجموعه حدود ۳۱۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کنند جمهوری اسلامی با جمعیتی معادل بیش از دو برابر جمعیت مجموع این کشورها، تنها حدود ۳۲ میلیارد دلار یعنی یک دهم آنها سرمایه‌گذاری خارجی جذب کرده است (UNKTAD, ۲۰۱۲: ۱۷۴-۵) که نشان‌دهنده وجود موانع جدی در مسیر جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی برای کشور می‌باشد. در حوزه سیاست داخلی نیز، سیاست‌های غیرتوسعه‌گرایانه منجر به بی‌ثباتی فضای اقتصاد کلان کشور گردیده که یکی از بارزترین نمونه‌های آن در تضعیف مداوم ارزش پول ملی قابل ملاحظه است.

فصل چهارم

الزامات و شاخص‌های دولت توسعه‌گرا

در جمهوری اسلامی ایران

(با تأکید بر دیدگاه خبرگان)

مقدمه

در مطالعات نظری این پژوهش اگر چه در کنار تجارب سایر کشورها، به بررسی دیدگاه‌های صاحب‌نظران مطرح ایرانی در حوزه توسعه پرداخته شد، اما از آنجا که دغدغه اصلی ما در این پژوهش ناظر بر ویژگی‌ها و الزامات «دولت توسعه‌گرا و انقلابی» است و پرسش‌ها و چالش‌های ما به اقتضات توسعه‌گرایی (و ایجاد دولت توسعه‌گرا) در شرایط و چارچوب‌های نظام جمهوری اسلامی ایران (به عنوان یک نظام و دولت انقلابی) بر می‌گردد، نیازمند بهره‌گیری از دیدگاه صاحب‌نظرانی بودیم که اولاً، از دانش و تجربه کافی پیرامون این موضوع برخوردار باشند و ثانیاً، با ارایه سئوالاتی مشخص و محدود به پاسخ‌هایی در راستای اهداف این تحقیق دست پیدا کنیم. اهداف ما در این تحقیق، همچنان که در فصل اول نیز به آنها اشاره شده است عبارتند از:

- شناسایی مهمترین الزامات تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی در ایران امروز
- شناسایی شاخص‌ها و ابعاد دولت توسعه‌گرای انقلابی
- شناسایی ویژگی‌های کارگزاران این دولت
- شناسایی نهاد سیاستگذار عالی در حوزه توسعه ملی

به منظور دستیابی به این اهداف به سراغ ۲۳ صاحب‌نظر ملی و ۹ صاحب‌نظر پژوهشگاهی رفتیم که صاحب‌نظران ملی شامل ۲ رئیس سابق مجلس، یک نایب رئیس سابق مجلس، ۴ وزیر اسبق، یک معاون رئیس جمهور، ۲ نماینده مجلس، یک معاون دفتر رهبری، یک معاون وزیر، یک مشاور وزیر، ۴ عضو شورایی انقلاب فرهنگی، یک عضو اتاق بازرگانی و ۵ استاد دانشگاه بوده‌اند. در این تقسیم بندی سعی شده است تا نمایندگانی از همه جریان‌های اصلی کشور حضور داشته باشند. جداول زیر مشخصات تفصیلی این افراد را - که به صورت الفبایی تنظیم شده است - ارایه می‌دهند:

مشخصات مصاحبه شونده‌گان

ردیف	نام و نام خانوادگی	مدرک	تخصص	سمت
۱	عباس احمدآخوندی	دکتری	اقتصاد سیاسی	عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران وزیر اسبق راه و شهرسازی
۲	محمد اسحاقی آستانی	دکتری	فقه و مبانی حقوق اسلامی	عضو هیات علمی دانشگاه تهران معاون آموزشی و پژوهشی موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری)
۳	محمد جواد ایروانی	دکتری	مدیریت	معاون نظارت و حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام وزیر اسبق امور اقتصادی و دارایی
۴	فواد ایزدی	دکتری	ارتباطات جمعی	عضو هیات علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
۵	محمد رضا باهنر	کارشناسی ارشد	برنامه‌ریزی اقتصادی	عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام نماینده ۷ دوره مجلس شورای اسلامی نایب رئیس سه دوره مجلس

۶	سید محمد بحرینیان	کارشناسی	مهندسی صنایع	عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران مدیرعامل مجموعه صنعتی تکلان توس
۷	اکبر ترکان	کارشناسی	مهندسی مکانیک	مشاور عالی پیشین رئیس جمهور وزیر اسبق دفاع و راه
۸	احمد توکلی	دکتری	اقتصاد	عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام وزیر اسبق کار نماینده ۴ دوره مجلس
۹	داود دانش جعفری ۱	دکتری	اقتصاد	عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام وزیر اسبق اقتصاد و نماینده دو دوره مجلس
۱۰	داود دانش جعفری ۲	#	#	#
۱۱	حمید رضا طیبی	دکتری	مهندسی برق	رییس جهاد دانشگاهی عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی
۱۲	علیرضا علوی تبار	دکتری	خط مشی گذاری عمومی	عضو هیئت علمی دانشگاه محیط زیست
۱۳	محمد فاضلی	دکتری	جامعه‌شناسی سیاسی	استادیار دانشگاه شهیدبهشتی و مشاور وزیر نیرو
۱۴	منصور کبگانیان	دکتری	مهندسی مکانیک	استاد مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی امیرکبیر و عضو حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی
۱۵	حسین کچوپان	دکتری	جامعه‌شناسی	عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و عضو حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی
۱۶	علی لاریجانی	دکتری	فلسفه	نماینده و رییس سابق مجلس شورای اسلامی در ۳ دوره دبیر اسبق شورای عالی امنیت ملی رییس اسبق سازمان صدا و سیما وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۷	سید حسین مرعشی	کارشناسی	اقتصاد	معاون اسبق رییس جمهور و رییس سازمان میراث فرهنگی نماینده دو دوره مجلس
۱۸	غلامرضا مصباحی مقدم	دکتری	فقه (ارشاد اقتصاد)	عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام نماینده سه دوره مجلس
۱۹	سید علی مقدم		مکانیک	معاون ارتباطات مردمی دفتر مقام معظم رهبری
۲۰	احمد میدری	دکتری	اقتصاد	معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی
۲۱	علی اکبر ناطق نوری	اجتهاد		رییس مجلس در دوره‌های چهارم و پنجم، رییس دفتر بازرسی رهبری، وزیر کشور و...
۲۲	قدیر نصری	دکتری	علوم سیاسی	دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی
۲۳	محمد رضا نعمت زاده	کارشناسی	مهندسی محیط زیست	مشاور وزیر نفت وزیر اسبق صنایع و کار
۲۴	احمد نقیب زاده	دکتری	جامعه‌شناسی سیاسی	استاد تمام گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

علاوه بر مصاحبه‌های فوق، دو جلسه هم‌اندیشی نیز با حضور برخی از اعضای هیات علمی جهاد دانشگاهی برگزار گردید و مجریان طرح، سئوالات مربوطه را با آنها در میان گذاشته و پاسخ‌های آنان را در کنار پاسخ‌های ارایه شده از سوی صاحب‌نظران فوق مورد تحلیل قرار دادند:

اعضای هم‌اندیشی نخبگان

ردیف	نام و نام خانوادگی	مدرک	تخصص	سمت
۱	حمید امین اسماعیلی	دکتری	مدیریت	مشاور ریاست جهاد دانشگاهی معاون پژوهشی سابق جهاد دانشگاهی
۲	محمد جواد چیت ساز	کارشناسی ارشد	جامعه‌شناسی	عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
۳	اسد رازانی	کارشناسی ارشد	برنامه ریزی شهری	"
۴	علی رنجبرکی	دکتری	اقتصاد	"
۵	سید رضا شاکری	دکتری	علوم سیاسی	"
۶	نقی عسگری	کارشناسی ارشد	برنامه ریزی شهری	"
۷	رضا عسگری مقدم	کارشناسی ارشد	جامعه‌شناسی	"
۸	ایرج قاسمی	دکتری	برنامه ریزی شهری	"
۹	سید محمد موسی مطلبی	دکتری	اقتصاد	"

به منظور دستیابی به اهداف پژوهش، سئوالات تحقیق را در ذیل چهار موضوع کلی زیر با صاحب‌نظران به اشتراک گذاشته و نظرات آنها را جمع‌بندی کرده ایم:

۱. الزامات و شرایط تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی
۲. «تغییرات لازم» برای حرکت در مسیر توسعه
۳. نهاد مرجع در حوزه توسعه ملی
۴. تجارب موفق جهانی

۱. الزامات و شرایط تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی

تحقق دولت توسعه‌گرا در ایران امروز، بدون تدارک شرایط و زیرساخت‌های لازم و در نظر گرفتن برخی ویژگیها و رویکردها امکان‌پذیر نخواهد بود. از دیدگاه صاحب‌نظران این الزامات و شرایط را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

الف) الزامات و شرایط داخلی:

مشخص کردن وظایف این دولت انقلابی، اولین اولویتی است که باید بر آن تاکید شود. هنگامیکه این وظایف مشخص شد می‌توان بر روی کارآمدی این دولت متمرکز شد. بنابراین در ابتدا باید بدنبال پاسخگویی به این سئوالات باشیم: (مصاحبه شماره ۹)

- ✓ وظیفه دولت اسلامی چیست؟
- ✓ این دولت چگونه می‌تواند وظایف خود را انجام دهد؟

✓ نقش بازار در این اقتصاد چیست؟

✓ این دولت، یک دولت فراگیر است یا تنظیم‌گر که دخالت‌هایش در بازار با هدف کارآمد کردن بازار است؟

• برداشتن موانع داخلی تحقق توسعه از جمله تاکیدات مورد نظر صاحب‌نظران است. از جمله این موانع می‌توان به وجود واگرایی‌ها و اختلاف نظرهای غیرسازنده اشاره داشت. از این رو یکی از مهمترین الزامات توسعه در سطح داخلی ایجاد «جماع‌سازی» میان جریانها و نخبگان سیاسی و همچنین کارگزاران اجرایی است. به زعم یکی از کارشناسان «وقتی از دولت توسعه‌گرا حرف می‌زنیم، منظورمان دولت بزرگ است. یعنی دولتی که در آن رهبری، قوه قضاییه و قوه مقننه و صدا و سیما و... هستند که همه با هم کشور را اداره می‌کنند. در کل باید به یک اجماع برسیم. اگر مجلس یا قوه قضاییه خودشان بخواهند در داخل خودشان به اجماع برسند کافی نیست. باید یک نظریه‌ای باشد که همه نهادها حول آن نظریه سازماندهی شوند و حرکت کنند.» (مصاحبه شماره ۹)

سطح دیگری از اجماع، اجماع بر سر ضرورت کارآمدی نظام است. «ما باید بدنبال این باشیم که سیستم چگونه باید کار کند که مقبولیت پیدا کرده و باعث رقابت و شایسته‌گزینی شود و نهایتاً کشور هم پیشرفت کند. اشکال اصلی اینجاست که کارآمدی سیستم را فراموش می‌کنیم. اشکال اصلی هر دو طرف این است که یا به دین خیلی توجه می‌کنند یا به راه حل‌هایی که در جوامع دیگر تجربه شده و آنها می‌خواهند آنها را عیناً در اینجا هم کپی کنند. اما ما اعتقاد داریم که باید راه حل‌های نظام را بگونه‌ای طراحی کنیم که این دو موضوع با هم پیگیری شوند. اهمیت اجماع‌سازی هم در همین است.» (مصاحبه شماره ۹)

• یکی از مهمترین سطوح اجماع‌سازی، اجماع نخبگانی پیرامون اولویتها و راه‌حل‌های اقتصادی است. برای رسیدن به چنین اجماعی، ابتدا باید نخبگان اقتصادی از نحله‌های گوناگون راهکارهای خود را ارائه داده و سپس بر روی یک راهکار اجماع صورت گیرد. (مصاحبه شماره ۶)

• هر اصلاح‌بزرگی نیازمند اجماع‌سازی و حمایت سیاسی است و رهبری تنها کسی است که می‌تواند اجماع ساز باشد. ...به عنوان نمونه درباره رابطه با آمریکا، رهبری می‌تواند این مساله را حل کند نه تا آنجا که به برقراری رابطه برسیم بلکه تا آنجا که فقط تحریم نباشیم. (مصاحبه شماره ۱۳)

به جای اجماع‌سازی می‌توان از مفهوم «وفاق ملی» نیز استفاده کرد. لازمه رسیدن به وفاق ملی، قرار گرفتن توسعه‌گرایی به عنوان «سیاست کلی نظام» است. در چارچوب این سیاست‌های کلی، وظیفه مجلس، تدوین سیاست‌ها و قوانین لازم و وظیفه قوه مجریه هم اجرای این سیاست‌ها و برنامه‌ها است.

• سیاست‌های کلی نظام در جهت توسعه‌گرایی باید در راستای تصور از جهان در سال ۲۰۵۰ باشد. برنامه‌های توسعه باید بدنبال ساختن کشوری توسعه یافته و همپای توسعه جهانی در سال ۲۰۵۰ باشد. اگر به فکر رسیدن به ۲۰۵۰ نباشیم و بعد از چند سال بخواهیم به وضع امروز جهان برسیم باز می‌بینیم که چندین سال از جهان عقب‌تریم. باید ببینیم که چگونه حرکت کنیم تا در ۲۰۵۰ همپای توسعه جهانی باشیم. تصور از جهان در ۲۰۵۰ برنامه‌ی توسعه ایران را تغییر می‌دهد. (مصاحبه شماره ۷)

«ایجاد یک ساختار در جهت همگرایی سه قوه» از دیگر الزامات مورد تاکید کارشناسان است.

• نکته دیگر اینکه در کشور وفاقی وجود ندارد و یکی از اصلاحات ساختاری باید در این حوزه باشد اگر چه یک مقداری هم به روش‌ها بستگی دارد. یعنی اگر ما قبول داریم که در نظام جمهوری اسلامی یک

جایگاه رهبری وجود دارد و یک جایگاه ریاست جمهوری و... هر کدام از این‌ها باید در جایگاه خودشان قرار داشته باشند. برای انتظام امور هم باید طراحی صورت گیرد، اگر چه مطابق با اصل ۱۱۰ این کار بر عهده رهبری است. باید این هماهنگ سازی‌ها یک نظمی بگیرد و همه هم باید آن را بپذیرند. رئیس‌جمهور باید بپذیرد که در جایگاه دوم قرار دارد. رئیس‌جمهور باید بپذیرد که وقتی رای آورد علامه حلی نمی‌شود. رای به معنای آن است که گرایش مردم به توست و تو باید بروی و کارهایی را انجام بدهی. کار تو نظریه پردازی نیست. (مصاحبه شماره ۱۶)

یکی دیگر از کارشناسان هم بر این مساله تاکید کرده است: «رئیس‌جمهور هم نباید یک تئوریسین باشد بلکه باید حرف خودش را در ذیل این سیاست‌ها تعریف کند و بگوید که با یک برنامه خاص کشور را از این جا به آن جا می‌رساند. همه هم باید همراه باشند. شورای نگهبان هم باید تایید صلاحیت‌ها را به این سمت ببرد.» (مصاحبه شماره ۱۹)

• همه می‌خواهند با رهبری و نظام وارد بحث و مغالطه شوند در حالی که باید برای حرف رهبرشان ارزش قایل شوند نه اینکه وارد بحث شوند. اجازه تصمیم‌گیری به نظام داده نمی‌شود، چرا؟ چون همه وارد بحث می‌شوند، در حالی که در چین، حزب کمونیست حرف آخر را می‌زند. در کشور ما آنقدر بحث‌ها را قطع می‌کنند و اجازه انعقاد تصمیم داده نمی‌شود. باید بدانیم که کجا سوال کنیم، کجا بحث کنیم و از چه کسی بشنویم نه اینکه دائما سوال کنیم. (مصاحبه شماره ۱۹)

• تنها سند کشور حرف‌های رهبر است باید همه حرف ایشان را بپذیرند. (مصاحبه شماره ۱۹)

• از آنجا که از اقتضائات مردمسالاری دینی، روی کار آمدن دولتهای مختلف با سلايق و رویکردهای متفاوت است، به منظور ایجاد مشارکت حداکثری از یکسو و تضمین حرکت در مسیر توسعه، از سوی دیگر، لازم است که به جای تمرکز بر روی یک فرد، بر روی یک سبد از کاندیداهای توسعه‌گرا تمرکز صورت گیرد که در آن افرادی از جریانهای اصولگرا و اصلاح طلب وارد رقابت با یکدیگر شده و هر کسی که انتخاب شد، امکان تحقق و اجرای برنامه‌هایش فراهم گردد (مصاحبه شماره ۱۷)

در توصیه‌ای مشابه باید وفاداران به انقلاب را در دو جبهه اصولگرایی و اصلاح طلبی جمع کرده و از آنها تعهد گرفته شود که در صورت رسیدن به قدرت و دولت، در برنامه‌های اصلی کشور تغییری ایجاد نکنند.

ب) الزامات و شرایط بین‌المللی:

در سطح بین‌المللی و رابطه با خارج، یکی از مهمترین الزامات مورد تاکید صاحب‌نظران، «روان سازی تعامل با خارج» است.

• سؤال این است که برای رسیدن به چنین توسعه‌ای به جهان بیرون از خودمان احتیاج داریم یا نه؟ به چند دلیل نیاز داریم، اولاً به تکنولوژی‌شان احتیاج داریم، سرعت افزایش فناوری خیلی زیاد است و ما برای مدتی طولانی از عرصه تولید تکنولوژی بیرون بوده ایم. امروز هم اگر چه می‌توانیم همه این تکنولوژی‌ها با مهندسی معکوس از صفر شروع کنیم اما باید بدانیم که هم هزینه خیلی زیادی دارد و هم خیلی زمان می‌برد که به تکنولوژی‌های روز دنیا برسیم. انتقال تکنولوژی و بومی کردن آن مهم‌ترین نیاز ما برای ارتباط با آنهاست. بعلاوه ما به بازارهای آنها هم احتیاج داریم. خیلی از کالاهایی که ما می‌خواهیم به فروش برسانیم خریدارش آنها هستند. ما دوست داریم تولید کنیم اما تولید تا چه حد؟ آیا فقط می‌خواهیم نیازهای خودمان

را برآورده کنیم یا اینکه می‌خواهیم صادر کنیم؟ همچنین گاهی به سرمایه آنها نیاز داریم. اگر بتوانیم از سرمایه‌های خارجی خوب استفاده کنیم مثل الان که به این نتیجه رسیده ایم که از سرمایه چین استفاده کنیم هم ما سود خواهیم برد و هم آنها، اما نتیجه اش می‌تواند توسعه ما باشد. ما همچنین به دانش نیاز داریم ما مرکز تولید دانش جهان نیستیم. به دانش جدید نیاز داریم و باید آن را وارد کنیم. (مصاحبه شماره ۱۱)

یکی دیگر از کارشناسان بر اجماعی دیگر تاکید می‌کند. «اجماع بر سر آزادی از غرب»: «این اجماع باید اتفاق بیفتد که ما غرب را فراموش کنیم. نه اینکه با آنها درگیر شویم و کارهای جسورانه انجام دهیم. باید دغدغه نسبت غرب در ذهن همه جریانها مخصوصا جریان غربگرا از بین برود.» (مصاحبه شماره ۴)

• اگر به این اجماع برسیم که غرب حاضر به تعامل با ما نیست مسایل حل می‌شود و این موضوع هم درست بشو نیست. اگر درست بشو بود، هاشمی بلد بود، خاتمی و روحانی یک کاری می‌کردند. اما این مساله درست بشو نیست. باید به اینجا برسیم که مشکلات کشور باید در داخل کشور حل شود. البته ما دوستانی هم در جهان داریم که اگر بفهمند که ما غرب را رها کرده ایم با ما جدیتتر مواجه می‌شوند. ما باید از نظر فکری از غرب و دغدغه رابطه با غرب آزاد شویم. (مصاحبه شماره ۴)

• اگر شاهد اجماعی درباره آزادی از غرب باشیم آنوقت می‌نشینیم و برای سایر حوزه‌ها نیز طراحی انجام می‌دهیم. مثلا در حوزه اقتصاد در شرایطی که تحریم‌ها هم هست و اسراییل هم دشمنی می‌کند، چه کنیم. (مصاحبه شماره ۴)

• اگر این مشکل ریشه‌ای حل شود آن وقت با استفاده از توانمندی‌های داخلی و ارتباط با جاهایی که آمادگی کار با ما دارند، مشکلات داخلی را می‌توان حل کرد. ما به آنهایی که آمادگی کار با ما ندارند دائما اصرار می‌کنیم اما آنهایی را که آمادگی کار دارند مورد بی‌مهری قرار می‌دهیم (مصاحبه شماره ۴).

جمع‌بندی

همچنانکه از مطالعه مصاحبه‌ها بدست می‌آید، اغلب صاحب‌نظران کشور از جریانهای مختلف سیاسی بر ضرورت حرکت در مسیر توسعه تاکید دارند. اختلاف نظرها در این زمینه بیشتر در حوزه تعیین اولویتها است. این اولویتها مخصوصا در مورد ضرورت «نگاه به داخل» یا «تعامل با خارج» ما را با یک دوقطبی روبرو می‌کند. اگر چه آنهایی که نگاه به داخل و ناامیدی از خارج را مورد تاکید قرار می‌دهند، منظورشان دست کشیدن از «چشم‌انتظاری غرب» است و گرنه تعامل با سایر کشورهای همراه و همسایه را نفی نکرده و حتی مورد تاکید قرار می‌دهند. در مقابل، آنهایی هم که از تعامل با خارج به عنوان یک ضرورت سخن می‌گویند، دغدغه‌ای ناظر بر رفع موانع تولید و تجارت دارند و چنین تعاملی را لازمه توسعه ملی می‌دانند.

اما سوای از برخی اختلاف نظرها، که بیشتر ناظر بر حوزه سیاست خارجی است، در مورد الزامات و شرایط داخلی شاهد نوعی اجماع نظر هستیم. تقریبا همگان بر ضرورت اجماع سازی میان نخبگان اجرایی و مسئولین ارشد کشور در خصوص اولویت توسعه و الزامات آن باور دارند و همچنین بر ضرورت وجود یک فرد یا نهاد اجماع ساز تاکید می‌ورزند. به طور کلی مهمترین الزامات و شرایط داخلی و بین‌المللی در خصوص ایجاد یک دولت توسعه‌گرا در ایران، بر مبنای دیدگاههای مصاحبه‌شوندگان، را می‌توان در جدول زیر به صورت خلاصه ارایه داد:

الزامات و شرایط بین‌المللی	الزامات و شرایط داخلی
روان‌سازی تعامل با خارج	اجماع‌سازی میان جریانها، نخبگان سیاسی و کارگزاران اجرائی درباره ضرورت توسعه‌گرایی
ضرورت انتقال تکنولوژی و بومی کردن آن	اجماع نخبگانی پیرامون اولویتهای و راه‌حل‌های اقتصادی
ضرورت صادرات تولیدات داخلی	جایگاه رهبری به عنوان مقام «اجماع‌ساز»
ضرورت استفاده از سرمایه‌های خارجی	قرار گرفتن توسعه‌گرایی به عنوان «سیاست کلی نظام»
ضرورت نیاز به دانش جدید	ایجاد یک ساختار در جهت همگرایی سه قوه
اجماع بر سر آزادی از جهان بیرون	آینده‌نگاری توسعه کشور در رقابت با سایر کشورها
	تفکیک حوزه نظریه پردازی از حوزه اجرایی
	التزام همه ارکان نظام به برنامه توسعه ملی
	زمینه‌سازی برای رقابت میان کاندیداهای دو جریان اصلی کشور در حوزه توسعه

همچنانکه در مطالعات نظری نیز شاهد بودیم، تجارب سایر کشورهای توسعه یافته، مخصوصاً آنهایی که در چارچوب دولتهای توسعه‌گرا تعریف می‌شوند، نشان‌دهنده الزامات و ضرورتهایی است که در جدول بالا نیز بر آنها تاکید شده است. آلسینا و پروتی با بررسی وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در چهار دهه گذشته به این نتیجه رسیده‌اند «آنچه بر رشد اقتصادی تاثیر می‌گذارد چندان نوع رژیم (خودکامه یا مردمسالار) نیست، بلکه ثبات آن است» (آلسینا و پروتی، ۱۳۸۷: ۳۱). آنان همچنین از کره جنوبی و تایوان مثال می‌آورند که از نظر اقتصادی کالا موفق بوده‌اند، در حالی که حکومت دیکتاتوری نسبتاً ملایمی داشته‌اند. چنین تجاربی نشان می‌دهد که ویژگیهایی نظیر «اجماع حاکمیتی»، «ثبات سیاست‌ها» و وجود یک «جایگاه اجماع‌ساز» بیش از مولفه‌هایی نظیر شکل یا نوع حکومت در موفقیت کشورها در مسیر توسعه موثر بوده‌اند. در همین راستا، کشور کره جنوبی در دوره ریاست جمهوری پارک چونگ‌هی در طول سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ توانست با مدیریت توسعه اقتصادی کشور و مطیع کردن سایر گروههای اجتماعی، موجب رشد اقتصادی قابل توجه و همچنین تسریع فرایند صنعتی شدن در این کشور شود و این در حالی است که سه کشور برزیل، هند و نیجریه بدلیل ضعیف تر بودن دولتهایشان نتوانسته‌اند رشد اقتصادی‌ای هم‌تراز با کره جنوبی را تجربه کنند (کوهلی، ۲۰۰۴: ۷-۲).

تمام این تجارب و دیدگاهها موید این رویکرد کلی هستند که مهمترین بستر و شرط لازم برای تحقق توسعه در کشور، وجود یک دولت (حاکمیت) منسجم، یکپارچه و مصمم در جهت توسعه ملی است. حاکمیتی که میان قوای سه‌گانه آن شاهد نوعی همگرایی سیاستی و اجرایی در جهت تحقق برنامه‌ها و اهداف توسعه‌ای کشور هستیم. چنین حکومتی به تعامل سازنده با جهان خارج به منظور انتقال فناوری و استفاده از سرمایه‌های خارجی نیازمند است اگرچه انتخاب کشورهای هدف نیازمند توجه به شرایط و تجارب تاریخی و ژئوپولیتیکی کشور و الزامات و محدودیتهای خاص نظام جمهوری اسلامی در حوزه سیاست خارجی خواهد بود.

۲. «تغییرات لازم» برای حرکت در مسیر توسعه

تقریباً این اجماع نخبگانی و عمومی وجود دارد که با تداوم سیاست‌ها، رویکردها و رویه‌های کنونی نمی‌توان به توسعه امید بست. روند توسعه در کشور ما در چرخه‌هایی از آزمون و خطا و با کمترین میزان درس آموزی و ارتقاء تجارب گرفتار شده است. به منظور خروج از این چرخه مطمئن نمی‌توان تنها در انتظار تصادف و معجزه نشست، بلکه باید بدنبال اتخاذ تصمیمات و راهکارهای جدی در حوزه‌های مختلف بود. یکی از مهمترین اقدامات ما در این زمینه، اصلاح روندهای نادرست گذشته و قرار دادن کشور در مسیر درست توسعه‌گرایی است. مسیری که در چارچوب اقتضائات و شرایط ملی و هویتی ما قرار دارد. یکی از سیاستمداران کهنه کار کشور بر ضرورت اصلاح ساختاری و.. در کشور اینگونه تاکید می‌کند: «یکی از اشکالات رویکردی ما این است که بدنبال اصلاح نظام نرفته ایم. در حالیکه در فرانسه بدنبال تاسیس جمهوری ششم هستند ما هیچ اصلاح و تجدیدنظری را بر نمی‌تابیم... اصولی که شامل جمهوریت و اسلامیت نظام باشند لایتغیر است اما سایر اصول را می‌توان تغییر داد.» (مصاحبه شماره ۵) او معتقد است که «اگر همین مشکلات ساختاری و رویکردی و عملکردی را اصلاح کنیم ۶۰ درصد مسیر توسعه را طی کرده ایم.» به زعم ایشان باید حرکتها در زمینه اصلاح امور را در سه فاز طراحی کرد:

۱. با همین قوانین موجود و در صورت وجود اراده لازم می‌شود روند امور را اصلاح کرد.

۲. با همین قانون اساسی و با اصلاح برخی قوانین موضوعه

۳. اصلاح قانون اساسی

مصاحبه شونده شماره ۲۲ با اظهار اینکه «شاخص گویی برای الگوی نوپدیدی چون توسعه‌گرایی انقلابی با اینکه دشوار (بدلیل استواری بر تخمین و نه تجربه) است اما به نظر من، چنین رویایی جذاب و در عین حال رهایی بخش است.» تاکید می‌کند: «بر اساس تجارب موجود، دو دسته باید اعلام تسلیم و انحطاط کنند: اول، آنانی که ساده دلانه گمان می‌کردند که می‌توان با ارایه چند آیه و روایت مردم و بنگاهها را از فساد، رانت، اسراف، کم فروشی و غارت نهی کرد. و دوم، آنانی (مانند الگوی کارگزاران سازندگی) که همچنان گمان می‌کنند می‌توان با نقدینه کردن رضایت و کمی کردن جمیع مناسبات کیفی، ایران را به ژاپن اسلامی یا مالزی و سوییس تبدیل کرد.» ایشان در ادامه اعلام می‌کند که: «در غیاب این دو تجربه ناکام، دولت توسعه‌گرای انقلابی، آلترناتیو شایسته‌ای است با این شاخص‌های ساختاری و کارکردی:

۱. دگرگون سازی نظام پذیرش، آموزش و سنجش دانشجو، دانش آموز و استاد و معلم در سه نهاد بی کفایت آموزش و پرورش و آموزش عالی و دانشگاه آزاد اسلامی. این سه نهاد به صورت رسمی، جیب خانواده‌ها را خالی، بهترین سنین یادگیری را تباه و بخش عظیمی از بودجه ملی را تلف می‌کنند. داستان دانشگاه آزاد اسلامی هم موضوعی علیحده است که هیچ توجیحی برای ادامه حیاتش نیست جز منافع صنفی عده‌ای سرمایه گذار.

۲. تمرکز نظامیان فقط بر امر دفاع، بواسطه سپری شدن دوره‌های بحرانی کشور.

۳. قوه قضاییه و نظام قضایی مستقل و قاطع و قدرتمند.

۴. شارژ ویژه نهادها و تشکیلات جهادی (طبق تعریف) به عنوان رقیب قدرتمند بوروکراسی.

۵. ماموریت محور کردن دانشگاهها و موسسات پژوهشی و مستقرسازی آنها در خارج از تهران.

۶. موظف شدن نهادهای دیپلماسی برای پل سازی و رفع تنش.

۷. بازنگری در قانون اساسی با نظارت و مشورت شخص رهبری و تیمی متشکل از دانشوران کاردان و ایراندوست (با هدف تدارک دولت انقلابی توسعه‌گرا)
۸. استقلال بانک مرکزی
۹. تبدیل نفوذ و امتیازات میدانی (در سطح منطقه) به میثاق و پیمانهای حقوقی
۱۰. احیای نظام خدمات اساسی (مانند بیمه فقرا، مسکن مهر، مقرری مستمری بگیران و...) در حد یک نظام سوسیال دموکراسی.
۱۱. پاسخگوسازی نهادهای مالی - تجاری که اختیارات و دسترسی‌های گسترده‌ای دارند و با بودجه بیت المال خدمات مبهمی (مانند تولید ماسک و...) ارائه می‌دهند بدون آنکه شفافیت لازم را داشته باشند.
۱۲. متحول سازی نظام انتخابات در هر ۴ سطح شوراها، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و مجلس خبرگان»
- از دیدگاه سایر صاحب‌نظران، عمده ترین تغییرات در این زمینه را می‌توان به تفکیک حوزه‌های مختلف، به صورت زیر پیشنهاد داد:

الف) تغییرات لازم در حوزه سیاست داخلی:

- تغییرات و اصلاحات لازم در حوزه سیاست داخلی ناظر بر کلیه رویکردهایی است که به حوزه «سیاستگذاری»، «قانونگذاری»، «اجرایی»، «رقابت سیاسی» و به طور کلی «رفتار حکمرانی و شیوه حکومتداری» در چارچوب مرزهای ملی بر می‌گردد. عمده ترین و با اولویت ترین تغییرات در این زمینه از منظر صاحب‌نظران ما به صورت زیر بوده است:
- در داخل باید اولویت را مشخص کرده و به صورت شفاف آن را بیان کرد. اگر چه در حرف و شعار بدنبال جهش تولید و پیشرفت هستیم اما در عرصه اجرا مشخص است که مباحث امنیتی و ایدئولوژیک در اولویت قرار دارند و توسعه اقتصادی در اولویت نیست. حالا اگر در کنار مباحث امنیتی و ایدئولوژیک، توسعه‌ای هم رخ دهد، از آن استقبال می‌شود. اما هیچکس بدنبال آن نیست که ایدئولوژی و امنیت گرایی را به قیمت توسعه متوقف کند. (هم اندیشی نخبگان ۲)
 - به زعم اکثر کارشناسان، باید «پیشرفت اقتصادی»، به عنوان مهمترین اولویت ما در عرصه سیاستگذاری انتخاب و تعیین شده و سایر سیاست‌ها و اهداف نظام در راستای تقویت و پیشبرد این هدف اصلی تنظیم گردند. به عبارت دیگر، در حوزه داخلی، مهمترین اولویت ما مسایل اقتصادی است و تمام سیاست‌های داخلی باید در راستای حل این مسایل بسیج شوند. (مصاحبه شماره ۹)
 - باید فهمی از موقعیت امروزمان داشته باشیم و اولویتها را به صورت concrete (انضمامی) مشخص کنیم تا همه بفهمند که چه می‌خواهیم. مثلا در مالزی چشم انداز ۲۰۲۰ برای خودشان درست کرده بودند بطوریکه مردم کوچه و بازار هم بفهمند. نه اینکه بگوییم حیات طیبه می‌خواهیم و بعد خود مولفین هم نتوانند بفهمند که حیات طیبه چیست. باید این اولویتها را ملموس کنیم. (مصاحبه شماره ۱۶)
 - اگر امروز اولویت اول کشور اقتصاد است به معنای حذف اولویت‌های بعدی نیست. اولویت‌های بعدی حیات دارند اما در ذیل اولویت اول قرار گرفته و معد آن هستند. خلاصه حرف من این است که به لحاظ اجرایی ما باید قبول کنیم که برای دوره ای، حداقل ۱۵ ساله، محور کار ما توسعه اقتصادی کشور است. بقیه

امور در اولویتهای بعدی قرار دارند و باید معد اولویت اول باشند، یعنی همکار و بستر ساز و کمک کننده به آن، در طول هم باشند و نه در عرض هم. یعنی سیاست خارجی شما بسترساز آن باشد. سیاست آموزش عالی باید معد آن باشد. (مصاحبه شماره ۱۶)

• یکی از اصولی که حتما باید در سیاستگذاری لحاظ کنیم ساده بودن و محدود بودن سیاست‌های کلی است تا همه برداشت یکسانی از آنها داشته باشند. مثلا در آموزش و پرورش ما نباید از خدا شروع کنیم و بعد کم کم به پایین بیاییم. اگر چه خدا، اسلام، تشیع و... همه جزو اصول ما است. باید بگوییم که از امروز تا چند سال آینده چه رشته‌هایی جزو اولویتهای ما است. باید به سمت ملموس سازی سیاست‌ها حرکت کنیم و گرنه پرتاب می‌شویم در محوطه‌ای پر از اشیاء خوب که نمی‌توانیم جهت‌مان را بدرستی تشخیص بدهیم. (مصاحبه شماره ۱۶)

• باید مسایل اصلی کشور را بر مبنای اولویت احصا کرده و سپس روی آنها به توافق و اجماع برسیم. اما برای حل مسایل ممکن است دیدگاهها متفاوت باشد. این دیدگاههای متفاوت برای حل مساله باید با یکدیگر به رقابت بپردازند و برنامه‌ها و راه‌حل‌های برنده انتخابات اجرا شوند، چنانچه مردم بعدا دیدند که این راه حل‌ها مناسب نیست، در انتخابات تجدیدنظر می‌کنند. بنابراین برای هر مساله‌ای با راه‌حل‌های متفاوتی روبرو هستیم که باید به رقابت گذاشته شوند در غیر آن صورت وجود احزاب معنا ندارد. (مصاحبه شماره ۱۰)

• اگر ما واقعا قبول داریم که دو جناح اصلی در کشور داریم که یکی از این دو جناح بالاخره پیروز انتخابات خواهند شد، به آنها پیشنهاد کنیم که کاندیدایشان برای ریاست جمهوری را یکسال قبل از انتخابات مشخص کنند و این کاندیداها بدنبال مدیرانی باشند، حداقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ مدیر، که بر روی برنامه‌های توسعه کشور بر مبنای اتکای به توان داخل یا استفاده مناسب از ظرفیتهای خارجی، کار کنند (مصاحبه شماره ۱۱).

• «من توسعه سیاسی را اینگونه تعریف می‌کنم که جناح‌های وفادار به انقلاب اسلامی همدیگر را بپذیرند و در اصول و اهداف و منافع انقلاب به توافق برسند و اختلاف نظر و دعوای در حوزه‌هایی باشد که اختلاف نظر در آن‌ها مفید بوده و باعث ارتقا شود.» (مصاحبه شماره ۱۱)

اصلاح نظام قانونگذاری یکی دیگر از تاکیدات کارشناسان در این زمینه است. به زعم حداقل دو تن از صاحب‌نظران، مجلس کنونی بیش از حد درگیر مسایل روزمره و زودگذر است، از این رو باید بر مبنای برخی تجارب جهانی به سمت نوعی نظام دو مجلسی حرکت کنیم که یکی از آنها در سطح منافع ملی قانونگذاری کند. (مصاحبه شماره ۵ و مصاحبه شماره ۱۶)

بسیاری از صاحب‌نظران از جریانهای مختلف سیاسی یکی از اصلاحات ضروری در عرصه سیاست داخلی را ایجاد فضای مناسب برای ایجاد و تعدد احزاب قدرتمند عنوان کرده‌اند. (مصاحبه‌های ۵ و ۱۱ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۱...)

در حوزه سیاسی، مساله اصلی ما ایجاد فضای باز است. الان همان اتفاقی که در دوره پهلوی دوم اتفاق افتاد، تکرار می‌شود و آنهم بسته بودن فضا است. امکان نقادی وجود ندارد. هر کسی که نقادی می‌کند به حاشیه می‌رود. مسیر آنهم مشخص است. باید از طریق فعال شدن احزاب باشد. (هم اندیشی نخبگان ۲)

• به اعتقاد من نیروها در داخل احزاب شناخته شده، ساخته شده و صاحب تجربه می‌شوند. برنامه‌ها هم در داخل احزاب نوشته می‌شود و وقتی که یک حزب شکست می‌خورد بدنبال این خواهد بود که برنامه و تیم مدیریتی خود را اصلاح کند. باید نظام به این نتیجه برسد که احزاب قوی باید در کشور تاسیس شوند ولی فعلا چنین شرایطی فراهم نیست. (مصاحبه شماره ۱۱)

• روش فعلی انتخابات در کشور ما قطعاً همیشه به دولت ناکارآمد منتهی خواهد شد. چون وقتی که حزب نداریم و بسیاری از اوقات تنها چند روز مانده به انتخابات، کاندیداهای نهایی مشخص می‌شوند، آنوقت چنین کاندیدایی که برنامه‌ای از قبل نداشته است چگونه می‌تواند برنامه‌ای را ظرف چند روز آماده کرده و به مردم اطلاع دهد؟ (مصاحبه شماره ۱۱)

• احزاب نباید اختلافشان در سیاست‌های کلی باشد. سیاست‌های کلی بین احاد ملت ایران مشترک است. نگاه احزاب باید به این باشد که چه کسی کارآمدتر عمل می‌کند... برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد باید وزرا کادرسازی شده و تربیت شده به میدان بیایند. نه اینکه رییس جمهور مثل آقای خاتمی تا ۶ ماه قبل نمی‌داند که کاندیدا خواهد شد و یکدفعه رییس جمهور می‌شود و نمی‌داند که چه کسی را باید وزیر اقتصاد و صنعت یا رییس بانک مرکزی قرار دهد. یادتان هست که چه تیم ناسازگاری داشت؟ ... آقای احمدی نژاد تا ۶ ماه قبل معلوم نبود که انتخاب خواهد شد. کسی انتخاب او را باور نمی‌کرد. اما بعد از انتخاب باید وزرا را انتخاب کرد. به گذشته نه گفت. نفی گذشته. آیا کادری ساخته است؟ از میان افراد ناهماهنگ با هم گزینش می‌کرد و خیلی سریع و راحت هم کنار می‌گذاشت. توسعه با چنین دولتهایی امکانپذیر نیست. (مصاحبه شماره ۱۸)

• اگر ما به دموکراسی اعتقاد داریم باید حتماً به لوازمش هم معتقد باشیم که یکی از آنها احزاب است. اگر این را قبول نداریم باید فکر دیگری بکنیم و مثلاً بگوییم که می‌خواهیم مثل چین کشور را اداره کنیم. اما مردمسالاری یک دستاورد مهم انقلاب است و نباید آن را از دست داد. منتها باید لوازمش را قبول کرد. وقتی که ما چند حزب بزرگ داشته باشیم، فرایند کادرسازی در درون خود احزاب رخ می‌دهد... ما یک مدل مردمسالاری داریم که لوازمش هم احزاب است و خود آنها هم نخبه پروری و کادرسازی می‌کنند. یعنی برای موفق شدن به چنین کاری احتیاج دارند. هم در حوزه نظریه پردازی کار می‌کنند و هم در حوزه تربیت کادر. (مصاحبه شماره ۱۶)

• ابزار دموکراسی احزابند در حالیکه ما حزب نداریم. اینهایی که هستند حزب نیستند، به قول مقام معظم رهبری اینها قبیله‌اند. در کشور ما در طول تاریخ معاصر تنها یک حزب به معنای واقعی وجود داشت و آنهم حزب توده بود. حزب جمهوری اسلامی را مرحوم بهشتی ایجاد کردند و خیلی هم خوب کار کردند و نیروهای انقلابی در آنجا جمع شدند اما همان اول با آن مخالفت شد. (مصاحبه شماره ۲۱)

• اگر به سمت حضور مردم در تشکیلات حرکت کنیم، نخبگان هم به سمت آن می‌روند. بالاخره احزاب و مردمسالاری و... مشکلاتی هم پیدا می‌کنند اما به هر حال وجود احزاب از نبود آنها خیلی بهتر است. خود مردمسالاری هم تماماً حسن نیست و اشکالاتی دارد نظیر اینکه در تصمیم‌گیری کندی و خلل ایجاد می‌کند و... ولی حسنش این است که دیکتاتوری در آن وجود ندارد. بالاخره این را قبول کرده ایم و لوازمش را هم باید قبول کنیم. (مصاحبه شماره ۱۶)

• ما نیازمند شکلگیری احزاب ملی هستیم، نه حزبه‌ها. بیشتر از صد حزب رسمی داریم که هیچکدام به دردی نمی‌خورند. اینها باید ادغام شوند در دو یا سه حزب که قدرت را به هم منتقل می‌کنند. احزاب نگاه بلندمدت دارند اما ریاست جمهوری که الان روی کار می‌آید نگاهش کوتاه مدت است. می‌گوید بعد از ۸ سال هر اتفاقی که افتاد، افتاد. این سخن وجود دارد که دولت آقای روحانی می‌خواهد اوراق سلف نفتی بفروشد،

پس دارد آینده‌فروشی می‌کند. یعنی این دولت به فکر دو سال بعد نیست. ولی اگر احزاب به میدان بیایند چون نگاه بلندمدت دارند، دولتها و مجالس پیاپی هم می‌شوند. (مصاحبه شماره ۱۸)

• نگاه من به احزاب این است که کار نظام را تسهیل می‌کنند. الان برای انتخابات مجلس ۱۶۰۰۰ نفر برای ۲۹۰ کرسی نمایندگی ثبت نام می‌کنند یا برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۶ نفر برای انتخاب یک رئیس جمهور. این شیوه بسیار بسیار پرهزینه است و هزینه‌های اجتماعی سنگینی به همراه دارد. هزینه‌های شورای نگهبان را هم بالا می‌برد. اما اگر احزاب شکل بگیرند و رای حزبی داده شود، بسیاری از این مسایل حل می‌شود. .. حزب باید در چارچوب اسناد بالادستی نظام تشکیل شود. در سایر نقاط جهان هم احزاب وفادار به قانون اساسی شان هستند. چون در کشور ما در قانون اساسی محوریتی به نام ولایت فقیه تعیین شده است، احزاب باید قسم بخورند که ما ولایت فقیه را قبول داریم. .. بنده الان پیشنهادم این است که در نظام جمهوری اسلامی حداقل دو تا حزب داشته باشیم: حزب اصلاح طلبان، حزب اصولگرایان، حالا هر اسمی که می‌خواهند رویشان بگذارند. اینها دو جریان سیاسی خیلی قوی هستند. نمی‌شود که هیچکدام را نادیده گرفت. باید هر دو را پذیرفت. باید با هم مبادله قدرت هم داشته باشند. وقتی یک حزب با قبول مسئولیت و داشتن بیانیه و اساسنامه و قسم به قانون اساسی و ولایت فقیه بر سر کار می‌آید، آن وقت چرا باید نیروهای رد صلاحیت شوند؟ اتفاقا کار شورای نگهبان را بسیار ساده می‌کند. حزب خودش شبیه یک فیلتر عمل می‌کند. (مصاحبه شماره ۱۸)

به زعم حداقل یکی از کارشناسان، «داشتن نظام حزبی با ولایت فقیه هیچگونه تعارضی ندارد.» (مصاحبه شماره ۵)

ایجاد انسجام ملی و جلوگیری از شکاف‌ها و چند دستگی‌های سیاسی و اجتماعی و... از دیگر تاکیدات صاحب‌نظران بوده است. در این زمینه مخصوصا بر پرهیز از حذف افراد و سرمایه‌های کشور با عناوینی نظیر «اصلاح طلب و فتنه‌گر و دوتابعیتی و...» تاکید می‌شود. (مصاحبه‌های شماره ۹ و ۱ و ۱۷ و ۷)

• نمی‌شود که منابع انسانی کشور را تخریب کنیم، آدم‌ها را قبول نداشته باشیم و مشارکت ندهیم و بعد بدنبال توسعه باشیم. باید همه منابع انسانی کشور را، چه آنهایی که جمهوری اسلامی را قبول دارند و چه آنهایی که قبول ندارند، باید همه آنها اجازه کار و تولید داشته باشند. (مصاحبه شماره ۱۷)

• اندک سالاری موجود ما نمی‌تواند در خدمت دولت توسعه‌گرا باشد بدلائل مختلف: اولاً؛ نمی‌تواند همه گرایش‌های موجود در جامعه ما را نمایندگی کند. بنابراین نمی‌تواند خواسته‌های عمومی و بلندمدت را اولویت بدهد بر خواسته‌ها و منافع خصوصی. بنابراین با شایسته سالاری ناسازگار است ... معمولاً اندک سالاری به شدت فساد پذیر است. ظرفیت سیاسی و قانونگذاری و... آن اندک است... در اندک سالاری، ارادت سالاری به جای شایسته سالاری حاکم است. (مصاحبه شماره ۱۲)

به اعتقاد برخی از کارشناسان ما دو رویه داریم که باید عوض شود: «۱. طرد و حذف ۲. فقدان حوصله و شرح صدر» (مصاحبه شماره ۱۰) به علت وجود نگاههای حذفی «اندیشه‌های سیاسی در ایران هیچ رشدی نکرده است و در سال ۱۹۸۰ باقی مانده است. نسل بعد از ما هم، آنهایی که اهل اندیشه و حرف بودند، هنگامی که تحت فشار واقع شدند به دو نتیجه می‌رسند: یا پژمرده می‌شوند و می‌روند به گوشه‌ای و اعتمادشان به نظام و انقلاب و ایران دوستی را از دست می‌دهند و یا اینکه از ایران می‌روند.» (مصاحبه شماره ۱۰)

۷) همین مساله باعث عقب ماندگی مسئولین ما شده است: «مسئولین ما قادر به درک پیچیدگی‌های جهان نیستند. جهان بعد از سال ۱۹۸۰ بسیار پیچیده شده است و ساختاری که اندیشه اش متعلق به قبل از آن تاریخ است قادر به درک این جهان پیچیده نیست.» (مصاحبه شماره ۷)

• ما دقیقا در همان ریلی حرکت می‌کنیم که در دهه ۵۰ حرکت می‌کردیم. آن ریل چه بود؟ در دهه ۵۰ با نظام خودکامه‌ای روبرو بودیم که افراد شایسته را با افراد بی لیاقت جابجا می‌کرد. ما امینی و قوام را تبدیل کردیم به هویدا. عالیخانی را تبدیل کردیم به انصاری. حاجعلی رزم آرا را به ازهاری. در حوزه امنیتی تیمور بختیار را تبدیل کردیم به نصیری. آدم‌های ضعیف را جایگزین آدم‌های قوی و مستقل کردیم. الان هم در همان ریل هستیم. .. در آن دوران ما یک نهاد روحانیت داشتیم که قدرت زیادی داشت که یک رهبر و سیاستمدار خودساخته به نام امام از ظرفیت آن استفاده کرد. اما ما امروز همین نهاد را هم نداریم. (هم اندیشی نخبگان ۲)

• باید تحملمان را هم زیاد کنیم. نباید کشور را بگونه‌ای اداره کنیم که فقط یک سلیقه حاکم باشد. باید تکثر فکری را قبول کرد و آن را به سمتی هدایت کنیم که سعادت کشور را تامین کند. ما فکر می‌کنیم برای رسیدن به سعادت باید همه راهها را ببندیم تا همه فقط از راهی که ما می‌گوییم بروند. اما اینگونه نمی‌شود. (مصاحبه شماره ۱۶)

• دولت‌ها باید میدان مسابقه و رقابت را در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... فراهم کنند و برای این احتیاج به آزادی داریم. ما آزادی و مردمسالاری را از نظریه عدالت استنتاج می‌کنیم. بر مبنای همین نظریه، اقتصاد ایران باید اقتصاد رقابتی باشد. بر مبنای این تئوری، دولت واجد دو شان است: یک شان بسترسازی برای مسابقه، که بر مبنای آن همه باید بتوانند در این مسابقه شرکت کنند. در حوزه سیاسی باید زمینه‌های آزادی سیاسی برای رقابت همه افراد وجود داشته باشد. برای رشد در عرصه اقتصاد هم باید بستر رقابت ایجاد شود. نه اینکه شرکتهای بزرگی را ایجاد کنیم، مثل وضعیت امروز ما، که امکان رقابت را محدود کند. (مصاحبه شماره ۱۶)

• به لحاظ بُعد عقیدتی چون در جایی بزرگ شده ام که اهل سنت در آنجا زیاد هستند و آذری‌ها هم حضور دارند، این گسست را به خوبی مشاهده کرده ام. خیلی‌ها تلویزیون ایران را نگاه نمی‌کنند و بیشتر متمایل به عربستان هستند. حتی معماری مساجد خود را مشابه عربستان انجام می‌دهند و کاملا با آن کشور هماهنگ هستند. علت این گسست آن بوده است که نظام ما آنها را کنار گذاشته است. این‌ها بر علیه روح جمعی کشور قرار می‌گیرند و این یک رویه ضد توسعه است. (هم اندیشی نخبگان ۲)

• ما بعد از چهل سال نتوانسته ایم اجتماع سیستانی و بلوچستانی را در جامعه‌ی ملی ادغام کنیم. همانطور که اجتماع ترک و کرد و... را نتوانستیم. مردم و برخی افراد جامعه احساس می‌کنند مشارکت آنها دارد به مشارکت ابزاری تبدیل می‌شود یعنی مشارکت به رای دادن تقلیل داده شده است و بعد از آن و در اداره ی کشور گسترش نیافته است. در چنین بستری بسیار دشوار است که دولت توسعه‌گرا شکل بگیرد. (هم اندیشی نخبگان ۲)

در همین زمینه کارشناسان بر «ضرورت هماهنگی و انسجام دولت (حاکمیت)» نیز تاکید می‌ورزند. مخصوصا «باید بدنبال ایجاد یک ساختار در جهت همگرایی سه قوه باشیم.» (مصاحبه شماره ۵)

یکی دیگر از تاکیدات کارشناسان مخصوصا در حوزه اصلاح و کارآمدی نظام بوروکراتیک کشور به ضرورت تفکیک «انتصابات غیر سیاسی» از «انتصابات سیاسی» بر می‌گردد. (مصاحبه‌های شماره ۷ و ۱۱ و ۱۲) بر این مبنا، که البته ریشه در قوانین اداری و استخدامی کشور نیز دارد، مدیریتهای غیرسیاسی کشور باید مستقل از جابجایی دولتها بوده و تنها بر مبنای مکانیزمهای داخلی و روندهای ارتقاء و شایسته‌سالاری سازمانی صورت پذیرد. (مصاحبه شماره ۱۱)

• یکی دیگر از مشکلات بوروکراتیک ما، فقدان تخصص‌گرایی است. یکی از مقامات اسبق کشور معتقد است که «حذف کلیه دانشگاهیان از عرصه اندیشه و محوریت طلاب بر همه حوزه اندیشه یک رویکرد غلط است. توسعه صنعتی از الگوهای صنعتی تبعیت می‌کند.» (مصاحبه شماره ۷)

• سیاستگذاری نباید متخلف باشد از نخبگانی که بیرون سیستم هستند. چه در انتخابات و چه در نظارت بر انتخابات نقش نخبگان خیلی کم‌رنگ است. در حوزه‌های مربوط به فرهنگ و دانش هم همینطور. این ایراد واقعا وارد است. وقتیکه نخبگان و دانشگاهیان خودشان درگیر می‌شوند، خودشان راهشان را هم پیدا می‌کنند. (مصاحبه شماره ۱۶)

• یکی از مشکلات دیگر ساختاری ما اختلاف نظر میان برنامه ریزان و سیاستمداران است. در تمام دنیا هنگامیکه یک سیاستمدار به قدرت می‌رسد موظف به انجام کارهایی است که برنامه ریزان طراحی کرده‌اند اما یکی از مشکلات کشور ما این است که سیاستمداران کشور را اداره می‌کنند نه برنامه ریزان؛ در حالیکه در دنیا برنامه ریزان کشور را اداره می‌کنند و سیاستمداران تنها در نقش مجری این برنامه‌ها ایفای نقش می‌کنند. (مصاحبه شماره ۵)

• یکی از اشکالات رویکردی ما در طول ۴۰ سال گذشته این بوده است که منافع مردم را فدای رضایت مردم کرده ایم اما نتیجه آن شد که نه منافع ملی را تامین کردیم و نه به رضایت مردم رسیدیم. ما همواره رضایت مردم را بر منافع ملی ترجیح داده ایم. (مصاحبه شماره ۵)

• ضرورت استقلال مناسب دولت از جامعه یکی دیگر از تاکیدات مورد نظر کارشناسان است: «آن دولتی می‌تواند هم توسعه‌گرا باشد و هم از ارزشهای انقلابی دفاع کند - که با توجه به زمان و مکان درک شده‌اند - که اولاً، یک مقدار زیادی از جامعه استقلال داشته باشد. همه دولتها با مطالبات زیادی از سوی مردم روبرو هستند، اما دولتی می‌تواند در خدمت توسعه باشد که بتواند خواسته‌های عمومی و بلندمدت را بر خواسته‌های خاص و کوتاه مدت اولویت بدهد. دولتهایی می‌توانند توسعه را تحقق بدهند که نه خیلی در بند خواسته‌های کوتاه مدت بخش‌های خاص جامعه باشند و نه اینکه اصلا هیچ ربطی به آن جامعه نداشته باشند. یعنی هم استقلال بیش از اندازه ضد توسعه عمل می‌کند و هم وابستگی بیش از اندازه ضد توسعه است.» (مصاحبه شماره ۱۲) ثانیاً متکی بر یک سیستم اداری کارشناسی و مبتنی بر شایسته‌سالاری باشد، ثالثاً، ظرفیت خط مشی‌گذاری ملی داشته باشد که شامل عناصر و ظرفیتهای هفتگانه (ظرفیت قانونگذاری، اجرا، فسادگریزی، سیاسی، ارتباطی، پاسخگویی، یادگیری) است. دولت توسعه‌گرای انقلابی باید این ویژگی‌ها را داشته باشد به اضافه اندیشه راهنمای مناسب که خیلی اهمیت دارد. (مصاحبه شماره ۱۲)

• اگر چند کار زیر انجام شود، جهت حرکت کشور تغییر خواهد کرد: (مصاحبه شماره ۱۳)

۱. ایجاد عدالت قضایی

۲. ساماندهی رقابتهای سیاسی

۳. حمایت سیاسی از اصلاح جویان

۴. تنش زدایی در سیاست خارجی

• از دید یکی از صاحب‌نظران سه قاعده طلایی وجود دارد و می‌توانند راهبر توسعه انقلابی یا انقلاب توسعه‌گرا باشند: (مصاحبه شماره ۲۲)

✓ نخستین قاعده، قوه قضاییه مستقل، منصف، شفاف و قدرتمند است به نحوی که از جانب هیچکس حتی رهبر مملکت هم توصیه پذیر نباشد؛

✓ دومین قاعده توسعه‌زا، رفع گیرهای فراملی و کاستن از فشارهای فزاینده و توسعه شکن است. روحیه انقلابی به خاطر تجدیدنظر طلبی و اعتراض، بیش از همه، گفتمان مسلط جهانی را تهدید و آن را به چالش می‌خواند. اصلی‌ترین ماموریت گفتمان توسعه‌گرای انقلابی، تمهیدات پیچیده سیاسی برای انحلال تحریم و امتناع از افتادن در کمند بیگانگان است.

✓ سومین قاعده طلایی برای تثبیت توسعه‌گرایی انقلابی، مدیریت روشمند روحیه جهادی در سیاستگذاری داخلی است. متأسفانه بوروکراسی مسلط بر کشور، اصلی‌ترین سد توسعه و تعالی شده است. این نهادها (از بانک گرفته تا شهرداری‌ها و وزارتخانه‌های سترون) منبع فساد، ائتلاف انرژی ملی و مانع روحیه‌های ایثارگری هستند. این به معنای سپردن امور به دست چند جوان حزب الهی کم‌اطلاع و هیأتی نیست. الگوی پژوهشگاه رویان، برخی قسمتهای (غیر مالی - تجاری) سپاه، بعضی دانشگاههای ماموریت‌گرا و... سمبل این ایده هستند. در غیر اینصورت، نهادهای مهمی چون آموزش و پرورش، دانشگاهها، ارتش، بسیج و... همگی در کمند ادارات عریض و طویل و بی‌بازده عقیدتی، تست زنی، تجاری سازی و جهالت و آزمون و خطا باقی خواهند ماند.

• در حوزه اجتماعی هم دچار خطاهای خیلی بزرگی شده‌ایم. در همه کشورها برخی نهادها مقدس‌اند. این نهادها موقعی که می‌خواهند کاری انجام دهند حواسشان حساسی جمع است که منافع بلندمدت ملی را فدای منافع زودگذر خود نکنند. نهادهای نظامی از این جمله‌اند که مدافع امنیت یک کشورند. و باید بالاترین میزان اعتماد عمومی را دارا باشند. اما در ایران در دوران رضا شاه و محمدرضا، تانک‌ها را برای سرکوب مردم به خیابان آوردند. تانک‌ها باید برای جنگ با دشمن خارجی بروند و نه برای سرکوب داخلی. نهادهای نظامی ما که تا پایان دهه ۶۰ نگاه مثبتی از سوی مردم به آنها وجود داشت با ورود به عرصه‌های اقتصادی و سیاسی اعتماد عمومی را از دست داده‌اند. ما از نهادهای مقدس‌مان تقدس زدایی کرده‌ایم. در کشورهای دیگر حتی اگر به دولت اعتماد ندارند، به ارتش بالاترین اعتماد را دارند، اما در کشور ما اینگونه نیست. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

• نظام ارزشی ما با نظام فنی و اجرایی مان یکی شده است. یک زمانی اگر نظام فنی ایراد داشت، نظام ارزشی آن ایراد را رفع می‌کرد و تکلیف مردم روشن بود. اگر الان خطایی رخ دهد نظام ارزشی زیر سوال می‌رود. مثلاً در عراق اگر آیت الله سیستانی چیزی بگوید همه تبعیت می‌کنند اما در ایران اینگونه نیست. امروز اگر از رابطه با آمریکا صحبت می‌شود همه با نگاه ارزشی به آن نگاه می‌کنند نه از زاویه منافع ملی و اقتصادی و... این به معنای آن نیست که نظام ارزشی را فدای توسعه کنیم یا توسعه را فدای نظام ارزشی؛ بلکه این دو باید با هم تعامل داشته باشند. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

ب) تغییرات لازم در حوزه سیاست‌های اقتصادی:

امروزه توسعه بیش از هر چیز با شاخص‌ها و معیارهای اقتصادی گره خورده است و این شاخص‌ها نیز بیش از هر چیز به عملکرد دولتها و حکومتها در عرصه تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بر می‌گردد. برخی از صاحب‌نظران ما در این پژوهش از بزرگترین کارشناسان اقتصادی کشور، و بعضا مسئولین اقتصادی ارشد کشور در ادوار گذشته در حوزه‌های اجرایی و تقنینی، بوده‌اند. از دیدگاه این صاحب‌نظران، برخی از مهمترین رویکردهای لازم در حوزه سیاست‌های اقتصادی دولت توسعه‌گرا به شرح زیرند:

«ما سه مشکل اصلی اقتصادی داریم که تا وقتی برای آنها برنامه‌ای نداشته باشیم نمی‌توانیم توسعه پیدا کنیم و از امکاناتمان به عنوان پشتوانه سیاست‌هایمان استفاده کنیم.» (مصاحبه شماره ۱۲) به زعم وی این سه مشکل اساسی عبارت‌اند از:

❖ تولید سرانه ما پایین و سرعت رشد آن هم خیلی کم است.

❖ توزیع ثروت و درآمد در ایران نابرابر است و مردم را به شدت ناراضی کرده و احساس تبعیض را به شدت در میان مردم ایجاد می‌کند.

❖ ارتباط ما با اقتصاد جهانی منفعلانه و ضعیف است.

یکی از وزیران اسبق و باتجربه کشور درباره ضرورت‌های رونق تولید معتقد است که: «برای اینکه وضعیتمان را خوب کنیم و تولید ملی را بالا ببریم، یعنی به جهش تولید دست پیدا کنیم دو راهکار بیشتر نداریم: یا با سرمایه‌گذاری یا با افزایش بهره‌وری. یا باید ظرفیت جدیدی بسازیم که تولید را بیشتر کند یا اینکه بهره‌وری همین کارخانه موجود را افزایش دهیم.» (مصاحبه شماره ۷)

• در حوزه اقتصادی، مساله اصلی ما بحث خصوصی سازی است. در کدام کشور توسعه یافته، حتی در قرن قبل، سراغ دارید که یک دولتی برای توسعه ایجاد شود مثل سوهارتو و ژنرال پارک و... و اینها هم خودشان پتروشیمی درست کنند و هم خودشان آن را اداره کنند. اینها آمدند فضا را درست کردند. خودشان متولیگری نکردند. اما در اینجا به بهانه‌های مختلف جاهایی مثل ایران خودرو به حوزه خصوصی نمی‌دهند. وقتی در حوزه‌ای مثل پتروشیمی به مردم اعتماد نمی‌کنیم چگونه می‌خواهیم به توسعه برسیم؟ (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

به زعم یکی دیگر از کارشناسان برجسته اقتصادی کشور و تایید ضمنی برخی دیگر از صاحب‌نظران، یکی از مهمترین مشکلات ما در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی، تعیین هدفهای چندگانه و نامتناسب است. هدفهایی که پیگیری و تحقق همزمان آنها، علما، عملا و منطقا امکانپذیر نخواهد بود، از اینرو مهمترین توصیه کارشناسان این است که تنها یک اولویت (هدف) به عنوان هدف اصلی انتخاب شده و تمام امکانات، منابع و اولویتهای دیگر در راستای تحقق آن بسیج گردند. یکی از وزیران اسبق اقتصاد کشور در این باره به ما گفته است:

• «یکی از مشکلات ما این است که همزمان ده هدف را با هم دنبال می‌کنیم. در حالیکه یک ابزار برای یک هدف است. می‌خواهیم هم رشد اقتصادی را بالا ببریم، هم توزیع را عادلانه کنیم، هم وضع روستاییان را ارتقاء دهیم و... و دنبال ابزاری می‌گردیم که همه اینها را با هم محقق کند، در حالیکه چنین ابزاری در دنیا وجود ندارد.» (مصاحبه شماره ۹)

یکی دیگر از سطوح تعیین اولویت، تعیین جایگاهمان در منطقه است. به زعم برخی از کارشناسان «ما باید جایگاهمان را در منطقه مشخص کنیم: کشاورزی، فولادی، تجاری، صنعتی یا ... اینکه خواهیم در همه چیز در منطقه اول باشیم یک نگاه ضد توسعه‌ای است.»

اما نکته مهم آن است که این اولویتها چگونه باید تعیین شوند. به عبارت دیگر اصلاحات و تغییرات اقتصادی از چه حوزه‌ای باید آغاز شوند؟ به زعم برخی از کارشناسان «اصلاحات را باید از آنجایی آغاز کنیم که امکان اجماع سازی وجود دارد، مثل اصلاح نظام بانکی.» (مصاحبه شماره ۱۳) یکی دیگر از کارشناسان «سیاست‌های اقتصاد مقاومتی در حوزه اقتصاد دانش بنیان و درون زا» (مصاحبه شماره ۳) را محور اصلاحات اقتصادی و توسعه انقلابی عنوان می‌کنند. یکی از وزیران باتجربه و اسبق کشور معتقد است که چنانچه به مقتضیات ایران آگاه باشیم باید اول مساله تجارت را حل کرده و هزینه مبادله را کاهش دهیم. (مصاحبه شماره ۱) به زعم حداقل یکی از کارشناسان ما، در تعیین این اولویتها هیچ تناقضی میان برخی از اولویتها یعنی «توسعه» و «عدالت» وجود ندارد. بلکه می‌توان با برنامه ریزی مناسب «در تمام برنامه‌های توسعه سهمی را برای قشرهای ضعیف جامعه پیش بینی کرد.» (مصاحبه شماره ۱۷)

مفاهیمی نظیر «اقتصاد دانش بنیان» و «توسعه فناورانه» از دیگر تاکیدات صاحب نظران در حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی است. (مصاحبه‌های شماره ۱۱ و ۱۴) یکی از صاحب نظران با تاکید فراوان اعلام می‌دارد که: «موتور محرکه اقتدار اقتصادی ما حتما باید توسعه فناورانه باشد. راه‌های درست و معقول برای تحقق توسعه فناورانه را می‌توان به دو صورت نشان داد: نخست آن که خود ما صاحب فناوری شویم و دوم اینکه برای افزایش سرعت رسیدن به فناوری، آن را به روش‌های منطقی و معقول از کشورهای خارجی منتقل کنیم یا راه‌های ورود به بازار داخلی را در گرو انتقال فناوری به داخل به روی کشورهای خارجی باز کنیم و بدین ترتیب فناوری‌های جدید را از آن‌ها بگیریم، بفهمیم و ارتقا دهیم. البته هیچ کس فناوری را به معنای انتقال دانش، انتقال نمی‌دهد، اما مثلا می‌توانیم لیسانس تولید را بخریم و روی آن کار کنیم و دانش آن را از آن خود کنیم.» (مصاحبه شماره ۱۱) این رویکرد در مقابل رویکرد «منبع بنیان» ارایه می‌شود زیرا: «جمهوری اسلامی که با شعار نه شرقی و نه غربی تشکیل شده و دشمنان زیادی در جهان داشت نمی‌تواند بر اقتصاد منبع بنیان تکیه کند چون حتما با دنیا به مشکلاتی برخورد خواهیم کرد.» (مصاحبه شماره ۱۱)

در مقابل این دیدگاه و به زعم یکی از مدیران اجرایی اسبق کشور، نفت و گاز جزو سرمایه‌های مهم کشورهای ما هستند و به منظور بهره برداری مناسب از آنها باید حتما آنها را به «تکنولوژی‌ها و بازارهای فروش جدید» برسانیم: «حتما باید نفت و گاز را به تکنولوژی‌های جدید و بازارهای فروش جدید برسانیم. باید بتوانیم بازار جهانی قبل از انقلاب (۱۰ درصد تولید جهانی نفت) را بازیابی کنیم. در ۴۰ سال گذشته، عدم النفع ایران برای از دست دادن این سهم ده درصدی، ۳۰۰۰ میلیارد دلار بوده است.» (مصاحبه شماره ۱۷)

• حرف غلطی است که گفته می‌شود اقتصاد بدون نفت، نفت و گاز برای ما خیلی مهم است. مثل این است که بگوییم می‌خواهیم ماهی پرورش دهیم بدون آب. با اقتصاد بدون نفت به افغانستان تبدیل می‌شویم نه سوییس. (مصاحبه شماره ۱۷)

• اینکه گفته می‌شود ایران کشور ثروتمندی است، اگر نفت و گاز را حذف کنیم، حرف دروغی است. اتفاقا ایران بسیار کشور فقیری است. در مورد کشاورزی ایران گفته می‌شود که چون ایران کشوری چهار

فصل است پس زمینه مناسبی برای توسعه کشاورزی دارد اما همین تنوع آب و هوایی ایران برخلاف ظاهرش بسیار محدود کننده است. در مقایسه با کشوری مثل عراق که ۹۰ درصد کشور در ارتفاع ۱۰۰ متری قرار دارد. (مصاحبه شماره ۱۷)^۲

• وقتیکه فقط ۸ اقلیم تولید گندم در کشور وجود دارد، امکان کارهای تخصصی از بین می‌رود و در این شرایط نباید دنبال خودکفایی در تولید گندم باشیم. در معادن نیز همینطور؛ فقط یکی از معادن استرالیا از مجموع معادن ایران بزرگتر است. سنگ آهنی که از استرالیا وارد می‌شود از سنگ آهنی که از خراسان بدست ما می‌رسد ارزانتر تمام می‌شود. تنها منبع واقعی ثروت برای ما همین نفت و گاز است. آنهم در بهترین حالت اگر دو و نیم میلیارد مترمکعب گاز تولید کنیم و ۱۰ میلیون بشکه نفت. آنوقت درآمد سرانه ما به ۴۰۰۰ دلار می‌رسد که باز هم درآمد زیادی نیست و بدرد هیچ کاری نمی‌خورد. (مصاحبه شماره ۱۷)

• در دیدگاهی دیگر «نفت برای کارهای درازمدت نظیر علم و مسایل استراتژیک کشور است. باید کشور را با استفاده از کار و تلاش بگردانیم.» (مصاحبه‌های شماره ۱۴ و ۱۸)

مصاحبه شونده شماره ۱۸ در همین زمینه پیشنهاد می‌دهد: «درآمد نفت کلا به بانک توسعه جمهوری اسلامی ایران واریز شود و این بانک به کسانی که می‌خواهند در پروژه‌های پیش برنده و توسعه سرمایه گذاری کنند، وام بدهد. این پروژه توسعه در جمهوری اسلامی ایران در قسمت انرژی خواهد بود. انرژی مزیت نسبی ما حتی مزیت مطلق ما است. هر چه ما بیشتر بتوانیم به انرژی برسیم و مصرف داخلی آن را بهینه کنیم (الان ما ۴ برابر میانگین جهانی و ۶ برابر میانگین کشورهای صنعتی انرژی مصرف می‌کنیم) و قیمتش را هم اصلاح کنیم، با مدیریت قیمتی و غیرقیمتی، شاهد صادرات محصولات نفت و گاز خواهیم بود که عواید آن به صندوق توسعه ملی یا بانک توسعه می‌رود. این بانک توسعه جمهوری اسلامی می‌تواند سرمایه‌های مورد نیاز ما برای توسعه را تامین کند. بخش خصوصی و نخبگان جوان ما باید به میدان بیایند. اگر این اتفاق بیفتد، آنوقت حاشیه دریای عمان و خلیج فارس هم مناطق توسعه نفتی ما می‌شود (مناطق سرمایه گذاری ما برای تبدیل نفت به سایر محصولات) و از آنجا هم صادر بشود هزینه‌های بسیار کمی پیدا می‌کند. از شیرین کردن آب دریا هم می‌توان استفاده کرد. اگر این اتفاق بیفتد هم انتقال جمعیتی به مرزهای خودمان خواهیم داشت و آن مناطق را با حضور افراد بیشتری مخصوصا نیروهای فنی آباد می‌کنیم که نتیجه اش توسعه بیشتر آنجا خواهد بود. اگر این اتفاق بیفتد ما بخش اعظمی از نیاز خودمان را از بخش داخلی تامین می‌کنیم.»

ج) سیاست‌های خارجی

یکی از مهمترین سئوالات و دغدغه‌های ما در این پژوهش، نسبت میان توسعه و سیاست خارجی است. مهمترین سئوال ما در این زمینه از صاحب‌نظران این بود که برای رسیدن به توسعه آیا باید بدنبال تغییر در

۲. مصاحبه شونده دیگری - که اتفاقا سالها رییس کمیسیون اقتصادی مجلس بوده است. دیدگاهی کاملا مخالف ارائه کرده است: «از این نباید غفلت کنیم که ایران کشور بزرگی است. از نظر ظرفیت اقتصادی هجدهمین یا هجدهمین کشور جهان است. هم CIA این رده بندی را انجام می‌دهد و هم صندوق بین المللی پول و هم بانک جهانی این رتبه بندی سالیانه را انجام می‌دهند. این اقتصاد بزرگ ظرفیت اینکه از جایگاه هیجدهم به جایگاه ۱۵ یا ۱۶ و حتی دهم در حد سه دهه برسد را داراست. توسعه یعنی این. توسعه نیازمند یک دوران شتاب است. روستو، یکی از متفکرین توسعه، این حرکت پرشتاب را که آقا اسمش را جهش تولید می‌گذارند، می‌گوید باید حدود ۲ تا ۳ دهه باشد. اگر ۲ تا ۳ دهه پرشتاب حرکت کنیم حتما باید یک برنامه سی سال را در قالب ۶ برنامه ۵ ساله آغاز کنیم و رسیدن به آن نقطه ایده آل را هدفگذاری کنیم که می‌تواند رسیدن به یکی از ده کشور توسعه یافته جهان باشد که واقعا ما ظرفیت آن را داریم. ما یک درصد جمعیت کره زمین، یک درصد جغرافیای کره زمین ولی ۷ درصد منابع و ذخایر زیرزمینی کره زمین را دارا هستیم.» (مصاحبه شماره ۱۸)

سیاست‌های خارجی کشور باشیم یا آنکه روند فعلی را ادامه دهیم؟ در این زمینه مخصوصاً تأکید ما بر نوع تعامل با آمریکا و قدرتهای جهانی بوده است که تحریم‌های سنگینی را هم طی تمام سالهای بعد از انقلاب، مخصوصاً سالهای اخیر، بر کشور ما تحریم کرده‌اند. در پاسخ به این سؤال با دو رویکرد کلی مواجه هستیم. گروهی که هیچگونه تغییر یا اصلاحی را توصیه نمی‌کنند و در مقابل گروهی که بر برخی از اصلاحات در حوزه سیاست خارجی تأکید می‌ورزند. گروه نخست شامل افرادی هم می‌شوند که هیچگونه نسبتی میان توسعه کشور و روابط خارجی نمی‌بینند و به عبارت دیگر بر «عدم تاثیرگذاری سیاست خارجی بر توسعه» تأکید می‌ورزند. مهمترین دیدگاههای این دو گروه را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

(۱) عدم نیاز به تغییر (عدم نسبت میان توسعه و سیاست خارجی)

به اعتقاد برخی از مصاحبه‌شوندگان ما، که می‌توانند نماینده جریان فکری گسترده تری باشند، توسعه کشور یک امر کاملاً داخلی محسوب شده و عوامل بیرونی تاثیری بر آن ندارند. مطابق با این دیدگاه، همچنانکه «توسعه نیافتگی ما ربطی به رابطه با آمریکا و... ندارد بلکه نتیجه ضعفهای داخلی ماست.» (مصاحبه شماره ۸)، نمی‌توان انتظار داشت که با برقراری رابطه با آمریکا، مشکلات توسعه‌ای ما حل شوند. به زعم قائلین به این دیدگاه «ما برای توسعه کارهای فراوانی می‌توانیم انجام دهیم که نیازی به رابطه با آمریکا ندارد.» (مصاحبه شماره ۵ و شماره ۸) در معنایی دیگر، ما نباید توسعه کشور را به رابطه یا عدم رابطه با آمریکا گره بزنیم و خود را در چارچوب مساله‌ای قرار دهیم که امکان حل آن به سادگی وجود ندارد. به عبارت دیگر «ما نباید مسیر توسعه را از جاهای سخت آن شروع کنیم.» (مصاحبه شماره ۵) بلکه به جای قرار گرفتن در مسیر حل این قبیل مسایل چالش برانگیز بهتر است که از نقاط مورد اجماع برای رسیدن به توسعه بهره بگیریم. «نباید بگوییم اقتصاد ما راه نمی‌افتد مگر آنکه ارتباط با آمریکا حل شود. اگر رابطه با آمریکا حل شود ممکن است برخی از مشکلات حل شود اما بسیاری از کشورها هم بوده‌اند که روابطشان حل شده است اما مشکلاتشان همچنان پابرجاست (مثل عراق و افغانستان و...)» (مصاحبه شماره ۵)

از دیدگاه یکی از صاحب‌نظران حوزه روابط خارجی، دشمنی آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران، همیشگی بوده و تا هنگامیکه جمهوری اسلامی وجود دارد این دشمنی نیز وجود خواهد داشت و هیچگونه راه حلی برای آن نمی‌توان پیدا کرد (مصاحبه شماره ۴): «اگر بدنبال این باشیم که آمریکا از ما راضی باشد چنین چیزی هیچ وقت محقق نخواهد شد. از نظر آنها باید حکومت در ایران تغییر کند و جمهوری اسلامی در ایران نباشد و حکومت جایگزین هم باید کاملاً در برابر آمریکا و اسرائیل تمکین کند. تا زمانیکه در ایران جمهوری اسلامی و هر حکومت مستقلی حاکم باشد، این درگیری‌ها با آمریکا و اسرائیل وجود خواهد داشت. نکته مثبت آنکه این وضعیت در حال تغییر است. آمریکا به دلایل مختلف کشور در حال افول است و بنابراین اگر همین مسیر مقاومت را تا ۵ یا ۱۰ سال دیگر ادامه دهیم، به تدریج این مشکلاتی که آمریکایی‌ها برای ایران ایجاد کرده‌اند، خود بخود صورت مساله اش از بین می‌رود و آمریکا اقتدار خودش را از دست می‌دهد. استمرار مقاومت می‌تواند تنها راه حل باشد.»

• از ابتدای انقلاب تا امروز جریانی در کشور بوده است که مشکلات اقتصادی را ناشی از دشمنی آمریکا می‌داند. این افراد معتقدند که باید فهرستی از ناراحتی‌های آمریکا تهیه کرده و یکی یکی آنها را حل کنیم تا مشکلات آمریکا با ایران حل شود تا بتوانیم تجارت کنیم و تحریم نداشته باشیم. این حرف اصالتاً حرف بدی

نیست که ما کاهش تنش داشته باشیم و مشکلات را حل کنیم، ... اما مشکل اینجا است که این داستان دو طرف دارد. یک طرف شما هستید و یک طرف هم طرف مقابل. آیا طرف مقابل هم همین ذهنیت را دارد که بدنبال کاهش تنش با شما باشد و مشکلاتش را با شما حل بکند. . . واقعیت امر این است که جواب این سؤال را بعد از ۴۰ سال ما گرفته ایم. هم مرحوم آقای هاشمی سعی کرد که تنش‌ها را با آمریکا کاهش دهد، هم آقای خاتمی سعی کرد، هم آقای احمدی نژاد .. دولت آقای روحانی هم که تکلیفش روشن است. رهبری هم با اینکه اعتقاد قلبی به این کار نداشتند اما به دولت‌ها اجازه می‌دادند. واقعیت این است که در این داستان، مشکل این نیست که ایران علاقمند به کاهش تنش نیست. ایران هم علاقمند بوده و هم آماده اعطای امتیازات فراوان بوده است .. مشکل این است که طرف مقابل آمادگی لازم را ندارد. .. دغدغه طرف مقابل محدودیت و سرنگونی حکومت ایران بوده است نه دغدغه رشد اقتصادی ایران. این را برخی‌ها در داخل کشور نفهمیدند. فکر کردند که اگر در برابر آمریکا تمکین کنیم براحتی به ما اجازه رشد می‌دهد. .. آنها چون با اصالت حکومت مشکل دارند احساس می‌کردند که اگر بر روی کاغذ تعهدی هم می‌دهند در عمل نباید انجام بدهند چون به جمهوری اسلامی فرصت رشد و تنفس می‌دهد و آمریکا نمی‌خواهد که این اتفاق بیفتد. در سال‌های بعد از جنگ ما بارها این داستان را تجربه کرده ایم اما درس نگرفته ایم.» (مصاحبه شماره ۴)

• اینکه اگر ما با نظام بین الملل همکاری کنیم این ملت بیچاره ما این مشکلات اقتصادی را تحمل نمی‌کرد، اشتباه و اشتباه است. .. چهار دهه است که ما این اشتباه را بیان می‌کنیم. چرا اشتباه است؟ این اولاً ناشی از ضعف درک و فهم اقتصاد ایران است و ثانیاً، ضعف در فهم راه حل این مشکلات. این ضعف درک مسایل اقتصاد ایران از کجا ناشی می‌شود؟ ناشی از این است که در این ۴ دهه افرادی بر اقتصاد ما حاکم بودند، به جز دوران جنگ، که طرفدار جریان راست و لیبرال آمریکایی بودند. تفکر اینها حاکم بود و تفکر اینها می‌گوید که ما باید به اقتصاد جهانی بپیوندیم تا از پازل و کیک اقتصاد جهانی به ما سهمی برسد. هم در دوران آقای هاشمی، هم خاتمی و روحانی و حتی در دوران احمدی نژاد حاکمان اقتصادی کشور همین تفکر را دنبال می‌کردند، تفکر اینها نئولیبرال است. اینها هرگز اقتصاد ناوابسته را دنبال نمی‌کردند. اینها اقتصاد ایران را نمی‌شناسند. چون ظرفیتهای اقتصادی ایران را نمی‌شناسند دائماً دنبال این هستند که دستی از غرب برون آید و کاری بکنند. ۸۰ درصد اقتصاد ایران داخلی است. ۲۰ درصد اقتصاد ایران وابسته به خارج است. اهتمام این افراد به این ۲۰ درصد بوده و از آن ۸۰ درصد غفلت کرده‌اند. (مصاحبه شماره ۱۸)

یکی از مصاحبه شونده‌گان ما از این هم فراتر می‌رود و معتقد است «رابطه با آمریکا عامل توسعه نیست بلکه مانع توسعه است. تنها منافع آنها و برخی عناصر غربزده تامین می‌شود نه منافع ملی. با آمدن آمریکا وضع ما از این هم بدتر می‌شود.» (مصاحبه شماره ۸)

به زعم یکی از صاحب‌نظران، قدرتهای جهانی، مخصوصاً آمریکا، بدنبال تسلیم کامل ما هستند و «نظامی در نظام اقتصادی جهان حاکم است که تا ما رام نشویم به ما راه نمی‌دهد.» به زعم این دیدگاه «این تحریم‌های ظالمانه خارج از اراده ما بوده است. با عقب نشینی ما هم مشکلی عوض نمی‌شود. آنها تا ما را با خاک یکسان نکنند رهایمان نخواهند کرد.» اما نباید جهان را به آمریکا و جهان غرب خلاصه کرد، بلکه ما می‌توانیم «با (سایر جهان) رابطه برقرار کنیم اما با مجموعه‌های همراه. همسایگان، جهان اسلام و کشورهای غیرمتعهد.» به زعم این دیدگاه به طور کلی «دندان وابستگی را باید قطع کرد.» (مصاحبه شماره ۱۵)

• در همین برنامه‌های پنجم و ششم توسعه هر جا که فرایندهای انقلابی حاکم بوده است ما به اهدافمان در حوزه‌های فناوری، دفاعی، منطقه‌ای و... رسیده ایم. همه شاخص‌های پیشرفت که برج و... نیست. فرصتها و زیر ساختهای زیادی فراهم بود اما برخی افراد آنها را از بین بردند. در حالیکه چینی‌ها آماده بودند که برای ما هم تکنولوژی و هم سرمایه بیاورند، عده‌ای فقط تعامل را در نوکری آمریکا می‌دیدند. (مصاحبه شماره ۱۹)

• ما با تعامل نیز مخالف نیستیم. اگر تعامل به معنای تعامل صحیح باشد ما همواره بدنبال تعامل هستیم اما اگر به معنی تو سری خوردن و... باشد، قبول نداریم. آقا همیشه گفته‌اند که ما از آموختن ابایی نداریم اما داشتن آقا بالاسر را قبول نمی‌کنیم. خودباوری انقلابی یعنی همین. (مصاحبه شماره ۱۹)

• از نظر تعاملات بین المللی شرایط کره جنوبی را عربستان و مصر هم داشته اند، چرا وضع مصر چنین وضع فلاکت باری است؟ (مصاحبه شماره ۱۹)

• بحث محدودیتهای توسعه مطرح است. یعنی توسعه غربی یک مدلی است که ایجادش برای همگان ممکن نیست. در چنین مدلی همه نمی‌توانند به توسعه برسند. توسعه غربی یعنی یک عده خاصی توسعه داشته باشند و عده دیگری مکیده بشوند تا آنها بتوانند این زندگی را ادامه بدهند. بنابراین، حتی اگر می‌خواهید توسعه غربی داشته باشید باید سیاستی داشته باشید که بتوانید در عرصه رقابتهای جهانی در برابر اینها بایستید تا سهمتان را از جهان بگیرید. اما این شیوه زندگی و این مدنیت و تمدنی که شما دنبالش هستید لازمه اش سازگاری با غرب نیست. بله شما در حدی که ممکن است باید از این جهان بهره ببرید و در تعامل با آن باشید اما آن معنا از تعامل که برخی ها می‌گویند به معنای تمکین از غرب است که از اصل در تعارض با آن مدنیتهای است که ما بدنبال آن هستیم. (مصاحبه شماره ۱۵)

• ژاپنی‌ها بعد از شکست از غرب مجبور شدند که این مسیر را بروند (اگرچه قبل از آن هم توسعه یافته بودند) و چینی‌ها هم انتخاب کردند که این مسیر را بروند. اتفاقا هر دوی این کشورها پایه هایشان را از قبل محکم کرده بودند و بعد در این مسیر قرار گرفتند. شما هم برو و پایه هایت را محکم کن و لازم نیست در مرحله استحکام پایه‌های و مبانی در مقابل غرب تمکین کنی. و اصولا اگر تمکین هم بکنی به تو نمی‌دهند. این به خطای ما بر می‌گردد که اینگونه از توسعه صحبت می‌کنیم تا آن آقایانی که بدنبال تمکین در برابر غرب هستند صدایشان بلندتر شود. ما به آنها می‌گوییم که‌ای آقایان، غربی‌ها اصلا به ما نمی‌دهند. آقایانی که فلان ایده‌ای دارید، غرب امکان توسعه به شما نخواهد داد. مگر توسعه وابسته به غرب چیزی به جز تجربه شاه بود؟ چرا در زمان شاه توسعه اتفاق نیفتاد؟ شاه که همه این حرفهای شما را انجام داده بود. (مصاحبه شماره ۱۵)

• امکان چین و هند و گروه بیست و روسیه و... وجود دارد، حتی در داخل خود اروپا. امروز وضعیت کاملا عوض شده است. شما با اروپایی روبروید که زهوار یونانش در رفته است، ایتالیایش از آن طرف و... فقط دو سه تا کشور قدرتمند دارد. دنیا آنگونه نیست که مانع تعامل و ارتباط شما باشد. بله با آن بخش از دنیا که نمی‌خواهد به شما اجازه تعامل بدهد باید بگونه‌ای رفتار کنید که ملزم به این کار بشوند. این مثل یک نبرد است. شما می‌خواهید شکل زندگی خود را داشته باشید و بنابراین باید برای آن مبارزه کنید. (مصاحبه شماره ۱۵)

یکی از صاحب‌نظران می‌گوید که چنانچه نظام به این باور رسیده باشد که هدف دشمنان نابودی کامل کشور است، با در نظر گرفتن این فرض، باز هم می‌توان به توسعه اندیشید و بدان دست یافت: «فرض ما این است که ما به این تحلیل درست رسیده ایم که دشمن قصد براندازی نظام ما را دارد و ما دو راه را باید همزمان پیگیری کنیم. اول آنکه برای جلوگیری از آسیب دیدن کشور، جبهه مبارزه با دشمن را با کمک انقلابیون سایر کشورها به بیرون مرزها ببریم و دوم اینکه؛ به شدت روی توسعه و پیشرفت کشور هم کار کنیم. من معتقدم که در همین شرایط هم امکان کار وجود دارد و حتی بر روی انتقال تکنولوژی هم می‌توانیم کار کنیم» (مصاحبه شماره ۱۱). اگر ما به این نتیجه رسیده ایم که روش فعلی را ادامه بدهیم، در همین روش فعلی هم فرصت‌های بسیار زیادی برای پیشرفت وجود دارد که ما از این فرصت‌ها در عمر ۸ ساله یک دولت بخوبی می‌توانیم استفاده کنیم. کشور ما به لحاظ زیرساخت‌ها بسیار مناسب است. نیروی انسانی بسیار خوبی در کشور تربیت می‌شود. همین نیروی انسانی در خارج از کشور بسیار موفق بوده است که نشان‌دهنده دارا بودن دانش پایه خوب است. همین نیروی انسانی اکنون این همه شرکت‌های دانش بنیان و... را ایجاد کرده است. باید مسیر را درست انتخاب کنیم که این مسیر منتهی به توسعه و پیشرفت کشور شود و مطمئناً ما اگر در خیلی از زمینه‌ها پیشرفت حاصل کنیم، فشار خارجی هم بر ما کمتر خواهد شد. (مصاحبه شماره ۱۱) مصاحبه گر شماره ۱۸ هم بر ظرفیتهای فراوان داخلی برای توسعه کشور تاکید کرده است.

یکی از صاحب‌نظران از «امنیت» به عنوان شرط لازم برای رسیدن به «پیشرفت» یاد می‌کند: «شرط اول و قبل از آنکه به تجارت برسید، امنیت است. تا کشوری امنیت نداشته باشد نه پیشرفت می‌کند و نه تجارتي می‌تواند داشته باشد... شما وقتی که در کشوری با جنگ روبرو هستید حتما در حوزه توسعه به مشکل برخورد می‌کنید چون کارخانه‌های شما را بمباران می‌کنند و امکان تجارت هم ندارید.» (مصاحبه شماره ۴) از این رو «یکی از اولویتهای در سیاست خارجی آن است که مقابله با تهدیدهای موجود را بگونه‌ای انجام دهید که امنیت شما مجدداً به خطر نیفتد.» (مصاحبه شماره ۴) به زعم ایشان سیاست‌های منطقه‌ای ما، مخصوصاً در عراق و سوریه و لبنان، سیاست‌هایی هوشمندانه و در جهت تامین امنیت ملی ایران بوده است.

۲) نیاز به تغییر و اصلاح

مهمترین تاکید صاحب‌نظران در این حوزه، اصلاح رویکردها و جهتگیری‌های سیاست خارجی کشور در جهت اولویتهای و مصالح اقتصادی و توسعه‌ای کشور است. بر همین مبنا به زعم کارشناسان، «سیاست خارجی دولت باید منجر به افزایش اقتدار اقتصادی کشور بشود و این بر می‌گردد به اولویتهای که دولت برای خودش قایل است.» آنها در این زمینه کشوری مثل چین را مثال می‌زنند «چینی‌ها با آنکه تضاد شدیدی با آمریکا دارند اما از قبل استراتژی خود را این تعیین کرده‌اند که اولویتشان مسایل اقتصادی باشد و بنابراین سعی می‌کنند که در سیاست خارجی از نزاع پرهیز کنند.» (مصاحبه شماره ۹).

در همین زمینه یکی از صاحب‌نظران تاکید می‌کند که سکان سیاست خارجی کشور نباید در دست نظامی‌ها باشد زیرا «اگر هدایت سیاست خارجی ما و طراحی‌اش بر عهده‌ی نظامی‌ها گذاشته شود ما به سمتی می‌رویم که به هیچ‌کدام از اهداف سیاست خارجی مان نمی‌رسیم. سیاست خارجی ما را باید استراتژیست‌ها و دیپلمات‌های غیرنظامی طراحی کرده و جایگاه نظامی‌ها را در آن تعیین و مشخص کنند. نظامی‌ها باید تابع غیرنظامی‌ها باشند. هر جا نظامی‌ها پرچمدار تعیین سیاست خارجی شدند نهایتاً به جنگ و درگیری ختم

شده است و کشورها با نابودی از آن خارج شده‌اند. این درسی است که باید از جهان یاد بگیریم. ولی تاکنون متاسفانه یاد نگرفته ایم.» (مصاحبه شماره ۱۲). سیاست خارجی ما در منطقه در دست سپاه است در حالیکه لازمه تعامل منطقی با جهان این است که سیاست خارجی در دست وزارت خارجه باشد. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

تعدادی از صاحب‌نظران با تأکید بر اینکه «عرصه بین الملل، عرصه زد و خورد کشورها برای حداکثر کردن منافع ملی است و این یک امر طبیعی به شمار می‌رود.» (مصاحبه شماره ۱۷) بر این نکته تأکید داشته‌اند که رابطه و تعامل با جهان (و حتی با آمریکا) لزوماً به معنای تسلیم شدن به آنها نیست، بلکه میان «ستیز» و «انقیاد» باید بدنبال راه میانه و بهینه‌ای گشت که «منافع» ما را مورد تهدید قرار ندهد. یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌گوید: «ما نباید در مناسبات بین المللی اصل را بر ستیز بگذاریم. ولی معنایش این نیست که اصل را بر انقیاد و تبعیت بگذاریم. بین ستیز و انقیاد فاصله بسیار بزرگی وجود دارد. در این فاصله بسیار بزرگ باید بدنبال انتخاب نقطه بهینه باشیم. ما با نظام بین الملل همکاری می‌کنیم و در عین حال اصولی داریم که از آنها عقب نمی‌نشینیم.» (مصاحبه شماره ۱۸) بر مبنای این دیدگاه «کارکردن با دنیا اصلاً به معنای تسلیم شدن در برابر دنیا نیست.» و «آمریکا را قابل اعتماد ندانستن با مبارزه با آمریکا متفاوت است. مگر چین به آمریکا اعتماد می‌کند؟ یا ژاپن به روسیه؟» (مصاحبه شماره ۱۷) به زعم این کارشناسان در شرایطی که «آنها دنبال منزوی کردن ما هستند، ما باید خلاف این هدف آنها حرکت کنیم. قرار نیست که ما با اینها رفیق یک دله باشیم، ولی می‌خواهیم که تجارت کنیم.» (مصاحبه شماره ۲۳) و لازمه تجارت، وجود روابط عادی در نظام بین الملل است زیرا «در شرایط غیرطبیعی در روابط خارجی اصلاً نمی‌شود هیچ کاری انجام داد. حتی تجارت عادی مختل می‌شود.» (مصاحبه شماره ۱۷) امروز هیچ خارجی با ما کار نمی‌کند. باید در سامسونیت پول بیاوریم. در مرز جلوی ما را می‌گیرند. با این مسایل که نمی‌شود به توسعه صادرات رسید. این مدیرانی که به این شرایط دارند کار صادرات و اقتصادی را انجام می‌دهند، مدیران جهادی هستند. (مصاحبه شماره ۲۳)

• همه بحث‌ها و اختلاف نظرها مانند «رابطه با آمریکا» نیست. اگر بخواهیم اقتصاد قوی داشته باشیم بدون روابط خارجی گسترده امکانپذیر نخواهد بود. ما الان شرکای تجاری محدودی داریم، واردات و صادرات ما هم همین محدودیت را دارد. بنابراین باید بپذیریم که امکان افزایش شرکای تجاری در این شرایط وجود ندارد. (مصاحبه شماره ۱۰)

به زعم یکی از وزیران اسبق «آن کسی که در چهارراه ایستاده است اساساً نمی‌تواند شرقی یا غربی باشد. باید نه شرقی و نه غربی باشد که با انقلاب هم سازگار است اما به این معنا که بتواند با شرق و غرب کار کند.» (مصاحبه شماره ۱) چیزی به نام توسعه مستقل نداریم. توسعه بدون تعاملات بین المللی غیرممکن است. مخصوصاً در دوران جدید نمی‌شود کشور را به جزیره‌ای تبدیل کرد و بدنبال توسعه یافتگی آن بود. در دنیای امروز جزیره توسعه یافته نداریم. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

• مطالعات نشان داده هیچ کشوری بدون آنکه رابطه‌اش را با کشورهای دیگر سامان بدهد به توسعه نرسیده است، از ژاپن گرفته تا کره و چین و... مگر می‌شود تعامل نداشته باشیم و زنجیره تولیدمان را حفظ کنیم. نتیجه‌اش این می‌شود که ما مجبوریم نفتمان را استخراج کنیم اما چون نمی‌توانیم بفروشیم و

ظرفیتهای ذخیره سازی ما هم محدود است ناچاریم از تولید خود کم کنیم. مگر ما مزیت‌های داخلی نداریم؟ آیا فقط باید به فکر بازارهای داخلی باشیم؟ آیا بازار داخلی ما این اندازه کشش دارد؟ (هم اندیشی نخبگان ۲)

• وابستگی به کشورهای دیگر درست نیست اما برای استفاده از مزیت‌های داخلی چاره‌ای جز رابطه با

کشورهای دیگر نیست. با انتقال پول چمدانی نمی‌شود با دنیا تعامل کرد. (هم اندیشی نخبگان ۲)

به زعم برخی از مصاحبه شوندهگان، «در سیاست خارجی باید هدفی و حوزه‌ای را انتخاب کنیم که با قابلیت‌ها و توانایی‌های ما تناسب داشته باشد.» (مصاحبه شماره ۱۲) لازمه پیشبرد آرمان‌های انقلاب اسلامی در حوزه سیاست خارجی، توسعه کشور است. به عبارت دیگر، باید ابتدا اولویت خود را قدرتمند شدن در عرصه اقتصادی قرار دهیم تا به پشتوانه این قدرت اقتصادی توان پیگیری اهدافمان در عرصه بین‌المللی را نیز پیدا کنیم و گرنه سرنوشتی جز ناکامی و شکست در انتظار ما نخواهد بود: «میزان گستره و ژرفای اثرگذاری ما در منطقه و جهان کاملاً به سطح توسعه یافتگی ما مرتبط است و لذا ما اهدافی را تعیین می‌کنیم که قابلیت تحقق و توانایی آن را نداریم و به بن بست می‌خوریم. بدون توانایی لازم دستیابی به اهداف هر اندازه هم که ارزشمند و اخلاقی باشد غیر ممکن است. به همین دلیل توسعه پیش شرط دستیابی به اهداف منطقه‌ای و جهانی است.» (مصاحبه شماره ۱۲) توازن قواست که ما را به اهدافمان می‌رساند. یک کشور ضعیف و آسیب پذیر از نظر اقتصادی نمی‌تواند اهداف منطقه‌ای خود را به صورت بلند مدت دنبال کند. همین تحریم‌ها اگر ادامه پیدا کند ما به تدریج امکان حمایت از دوستانمان را نخواهیم داشت و باید عقب نشینی کنیم. (مصاحبه شماره ۱۲)

• در دنیای جدید برای رسیدن به توسعه اول از همه باید مساله دولت - ملت را حل کنیم. توسعه با امت سازی سازگار نیست. هیچ تجربه موفق در این زمینه در دنیا وجود ندارد. بدنبال تحول در امت اسلامی بودن با توسعه و پیگیری منافع ملی سازگاری ندارد. (هم اندیشی نخبگان ۱)

• پیوندهای ما با کشورهای منطقه و جهان باید بر مبنای منافع ملی و ایجاد ثبات باشد نه پیوندهای صرفاً امنیتی و نظامی. (هم اندیشی نخبگان ۱)

• ما باید قبول کنیم که اگر انقلاب کردیم فقط برای ایران است و نه جای دیگر. ما وظیفه صدور انقلاب نداریم بلکه وظیفه داریم که ایران را به بالاترین حدی در دنیا برسانیم که الگویی برای دنیا باشد. در یک دوره‌ای این موضوع وارد سیاست خارجی ما شد که باید از سایر سازمانها و جریانهای مقاومت حمایت کنیم اما اگر ایران را به یک قدرت مهم تبدیل کنیم هم انقلاب صادر می‌شود و هم توسعه تحقق پیدا می‌کند. (مصاحبه شماره ۲۴)

• ما می‌توانیم اهداف انقلاب را دنبال کنیم ولی اگر نتوانیم برای آنها پشتوانه درست کنیم اتفاقی می‌افتد که در جنگ افتاد. در داستان جنگ در حقانیت ما شکی نبود، بالاخره باید صدام تنبیه می‌شد تا تمامیت ارضی ایران حفظ شود، ولی نتوانستیم آن را عملی کنیم. یعنی خوب بودن یک ارزش به منزله تحققش نیست. بدون پشتوانه اگر بخواهیم استکبار ستیزی کنیم نهایتاً تحقیر می‌شویم... وقتی که شما هدفی را تعیین می‌کنید که هر چند خوب است اما توان تحققش را ندارید نهایتاً تحقیر خواهید شد آن وقت در این حالت از این ارزش‌ها چه باقی می‌ماند؟ استکبار ستیزی وقتی ارزش دارد که شما بتوانید واقعاً پایش بایستید ولی اگر آنها بتوانند شما را به زانو درآورند این اسمش استکبار ستیزی نیست بلکه خودزنی است. (مصاحبه شماره ۱۲)

• موضع چین را با موضع قذافی در لیبی مقایسه کنید، لیبی آرمان‌هایی در ارتباط با جهان داشت اما توان تحقق آنها را نداشت پایان کارش چه بود؟ اما چین خواسته‌هایی را دنبال می‌کند که توان تحققش را هم دارد. ما می‌خواهیم کدام مدل را برای پیگیری آرمان‌هایمان انتخاب کنیم مدل چین یا مدل قذافی، که پول نفت به او توان برخی کارها را می‌داد اما جامعه‌اش این توان را نداشت که از اهداف او پشتیبانی کند. چنین راهی پایانش نابودی مردم است (مصاحبه شماره ۱۲).

یکی از روسای اسبق قوای سه‌گانه، همین موضوع را از زاویه‌ای دیگر اینگونه بیان می‌کند: «یک نکته‌ای را مرحوم آقای مطهری هم تأکید دارند و آن اینکه ممکن است یک حکومتی آرمانهای متعالی داشته باشد اما اگر از یک اقتصاد سالم برخوردار نباشد به آن آرمانها نمی‌رسد. منظورشان از اقتصاد سالم را هم اقتصاد ثروت‌زاد معرفی می‌کنند. کشور ما دچار چنین معضلی شده است. در ۴۰ سال گذشته زیرساختهای زیادی ایجاد شده است اما اینها تبدیل به ثروت نشده است. در تئوری توسعه ما، ارتباط میان زیرساختها و ثروت‌آفرینی دقیق نبوده است. همان موقع که دنبال ساخت زیرساختها بوده ایم باید به فکر نقد کردن آنها هم می‌بودیم. این مشکل نقد کردن در سیاست خارجی ما هم وجود دارد. چون ما یک کشور نفتی هستیم مدیران ما مدیران هزینه هستند هم در امور داخلی و هم امور خارجی. ما در نقد کردن آنچه در حیطه قدرت و اختیار ما هست باید نظریه داشته باشیم. اگر یک ظرفیت امنیتی ایجاد می‌کنیم باید آن را تبدیل به یک قدرت نقد هم بکنیم.» (مصاحبه شماره ۱۶)

در نقطه مقابل آنهایی که بر عدم ضرورت رابطه و تعامل با آمریکا برای رسیدن به توسعه صحبت می‌کنند، افرادی دیگری بر این باورند که «بطور کلی تا امروز هر کشوری که در مسیر درگیری با آمریکا قرار گرفته است، به توسعه دست پیدا نکرده است.» (مصاحبه شماره ۱۷) و بدین ترتیب شرط لازم توسعه یافتگی را موافقت و همراهی (یا حداقل عدم مخالفت و سنگ اندازی) آمریکا عنوان می‌کنند.^۳

• اگر می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم باید نظم جهانی را قبول کنیم. نمی‌شود دنبال مبادلات جهانی باشیم اما دلار آمریکا را قبول نکنیم. الان در سفارت چین هم برای مبادلات از دلار آمریکا استفاده می‌کنند. درست است که ناعادلانه است اما چاره‌ای جز این نیست. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

• یکی از مهمترین آرمانها و برنامه‌های انقلاب اسلامی در طول ۴ دهه گذشته حمایت از جنبش‌های انقلابی در منطقه و جهان اسلام بوده است و همین مساله نیز به یکی از زمینه‌های چالش میان ایران با غرب و برخی کشورهای منطقه تبدیل شده است. در پاسخ به این چالش برخی از صاحب‌نظران پیشنهاد کرده‌اند که «حمایت از برخی انقلابیون جهان می‌تواند به صورت غیرمستقیم صورت گیرد.» (مصاحبه شماره ۱۱)

• حمایت از همه انقلابیون مسلمان و غیرمسلمان را هم وظیفه خودمان می‌دانیم. اما حمایت ما از این انقلابیون چگونه باید باشد؟ ما برای رسیدن به پیشرفت باید بگونه‌ای رفتار کنیم که دشمنی‌ها با انقلاب به حداقل برسد و با شرایطی نظیر وضع کنونی - یعنی تحریم‌های سنگین - مواجه نشویم. (مصاحبه شماره ۱۱)

• اینکه ما از نهضتها باید حمایت کنیم هیچوقت نباید منسوخ شود یا گرایش انقلابی ما در حمایت از مستضعفین لزومی ندارد که منسوخ شود چون جزو آرمانهای ما است. اما نکته اینجاست که باید بدانیم امروز

۱. مصاحبه شونده شماره ۱۸ در مخالفت با این دیدگاه می‌گوید: «مناسبات بین‌المللی و تحریم‌های آمریکا نهایتاً ۲۵ درصد بر ما فشار وارد آورده و با مسامحه زیاد ۳۰ درصد. ۷۰ درصد دیگر این گندکاری‌ها (استقراض از بانک مرکزی و صندوق توسعه ملی و...) است که اقتصاد و معیشت ما را دچار مشکل کرده است.»

در کجا قرار گرفته ایم. برخی از این آرمانها رخ داده و محقق شده است و دلیلی ندارد که همان روش‌های گذشته را دنبال کنیم. وقتیکه در خیلی از نقاط این بینایی و بیداری انقلابی ایجاد شده است نباید همان کارهایی را که در گذشته انجام می‌دادیم تکرار کنیم چون ممکن است هم برای ما و هم برای آنها ایجاد مزاحمت کند و در مواقعی مانع از کمک رسانی ما به آنها در مواقع ضروری شود. مثلا حزب الله یک جریان فراگیر است که نیازی به حمایت از آن به شیوه گذشته وجود ندارد. در مورد عراق و کشورهای دیگر هم همینطور. بواسطه فعالیت‌های ۴۰ ساله انقلاب، آن بیداری اسلامی که رهبری فرمودند رخ داده است. (مصاحبه شماره ۱۶)

- در مورد بیداری اسلامی یک زمانی باید انقلاب هزینه می‌کرد، مستقیم هم باید هزینه می‌کرد. اما آیا اکنون که آنها رشد کرده‌اند باز هم باید همان روش را داشته باشیم. این کار به ضرر آنها خواهد بود. بحثی در حمایت نیست، بلکه چگونگی حمایت مهم است. نباید مثل گذشته فکر کنیم، بلکه باید بدانیم که در موقف امروز چگونه فکر کنیم. (مصاحبه شماره ۱۶)

- به هیچ وجه لازم نیست که در ارتباط با جهان از ارزش‌هایمان کوتاه بیاییم. نحوه‌ی دنبال کردن این ارزش‌هاست که اهمیت دارد. مثلا در مورد فلسطین، ما ظاهرا قبلا سه گام برای حل مساله فلسطین تعیین کرده بودیم که گام اول دو حکومت و دو کشور بود. گام دوم ایجاد فدراسیونی از این دو کشور و دو حکومت و گام سوم هم رفتن به سمت یک دموکراسی کامل، یعنی این‌ها با هم ادغام شده و تبدیل به یک کشور کامل بشود و نوعی دموکراسی اجماعی برقرار بشود. مثلا نخست وزیر یهودی باشد یا سنی باشد، رئیس مجلس شیعه باشد و.. مثل شیوه‌ای که در کشورهای چند قومی نظیر لبنان قبلا استفاده شده است... شود. در چنین حالتی خیلی از دنیا با ما همراهی خواهد کرد و ما از مظان اتهام هم خارج می‌شویم و در گام‌های بعدی می‌توانیم اسرائیل را هم محو کنیم. چون وقتی که کشوری ایجاد شود که بر مبنای دموکراسی اجماعی اداره می‌شود به معنای محو اسرائیل است. (مصاحبه شماره ۱۲)

- یکی از سیاست‌هایی که باید مدیریت کنیم مساله درگیری با اسرائیل است. درگیری با اسرائیل انرژی زیادی از ما می‌گیرد چون همه دنیا پشتیبان او هستند. چون او را آورده‌اند تا در خاورمیانه هرج و مرج ایجاد کند و نگذارد که این منطقه وارد توسعه پایدار شود. نباید برای شعارهایی که شدنی نیست هزینه بپردازیم. من نمی‌گویم که نباید مبارزه کرد بلکه باید این مبارزه را مدیریت کرد. نباید هزینه اش را بدهیم و عملا هم هیچ اتفاقی نیفتد. می‌شود بهتر عمل کرد و نیروهای انقلابی را به سمت سازندگی سوق داد. (مصاحبه شماره ۲۴)

- باید به این نکته هم توجه داشته باشیم که در بعضی جاها دوستان ما در اقلیتند. تا کی ما می‌توانیم از یک اقلیت در برابر اکثریت دفاع کنیم؟ اینکه مثلا ما در پاکستان فقط از شیعیان دفاع کنیم و سیاست منطقه‌ای مان این باشد جز به خطر انداختن شیعیان نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت همینطور در افغانستان. در این سیاست‌هایمان باید مجددا تامل کنیم. (مصاحبه شماره ۱۲)

- ما در سوریه نمی‌توانیم طولانی مدت حکومت اقلیت را حفظ کنیم اگر این کار را بکنیم نمی‌توانیم در بحرین یا عراق از اکثریت شیعه دفاع کنیم. نکته دیگر آنکه واکنش مردم این کشورها هم مهم است، در بلندمدت در میان مردم آنجا برای خود دشمن می‌آفرینیم نه دوست. ما باید درباره برنامه بلندمدت منطقه‌ای مان تدبیر بیشتری داشته باشیم. (مصاحبه شماره ۱۲)

• در این موارد باید به مسایل اخلاقی هم فکر کنیم. مثلا در مورد یمن اهداف ما در آنجا اهداف بدی نیست اما آیا ما حاضریم به بهای بیماری فراگیر و نابودی کودکان یمن بر اثر وبا و کرونا و... این سیاست را دنبال کنیم. چون این سیاست به معنای ادامه محاصره یمن است و ما قدرت شکستن این محاصره را نداریم و اگر امکاناتی را به یمنی‌ها بدهیم دشمنان یمن هم شروع به مقابله به مثل می‌کنند. یعنی ما وارد یک فضای جنگی می‌شویم و از جنگ هم توسعه بیرون نمی‌آید. کشورهایی که بعد از جنگ توسعه یافته‌اند قبل از جنگ هم توسعه یافته بوده و مراحل توسعه را طی کرده بودند. کشورهایی نظیر آمریکا و ژاپن و آلمان قبل از جنگ هم توسعه یافته بودند. (مصاحبه شماره ۱۲)

• پال کندی^۴ در این باره نظریه‌ای دارد که می‌گوید اگر دولت‌ها در خارج از کشورشان تعهداتی بیشتر از توان داخلی بر عهده بگیرند، سقوط می‌کنند، چون انرژی شان از درون خالی می‌شود و فرو می‌پاشند. مثال‌های تاریخی فراوانی برای این نظریه وجود دارد. شوروی انرژی فراوانی را برای کوبا، اروپای شرقی و جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان مصرف کرد و همین مساله موجب شد که در داخل دچار زوال شده و و پوک شود. این کشورها تنها زمانی به پیشرفت رسیدند که فهمیدند انقلاب تنها برای یک ملت و درون یک کشور باید حادث شود و هیچ داعیه جهانی نباید وجود داشته باشد. تا داعیه جهانی داشتند دائما با رکود و تعارض و چالش با جهان بیرون مواجه بودند. یک زمانی در دهه ۸۰ میلادی از چینی‌ها پرسیدند که در همسایگی شما، در افغانستان هرج و مرج است، چرا مداخله نمی‌کنید؟ در پاسخ گفتند که ما قرار نیست درگیر حکومت‌های دیگر و هرج و مرج داخلی آنها شویم، ما باید دنبال ساختن خودمان از درون باشیم. (مصاحبه شماره ۲۴)

• مباحث داخلی خیلی بر روی مسایل سیاست خارجی، حداقل در سطح منطقه، تاثیرگذار است. رفتار ما با عرب‌های خوزستان تاثیر مستقیمی بر رفتار کشورهای عربی با ما خواهد داشت. در مورد آذربایجان و ترکیه و... هم همینطور. بنابراین در سیاست خارجی باید به این نکته توجه شود. به عنوان نمونه برای آنکه رابطه ترکیه و چین ترمیم شود، اردوغان را به استان سینگ کیانگ بردند و به او نشان دادند که آنچه در مورد بدرفتاری با مسلمانان گفته شده درست نبوده است. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

• روابط و ارتباطات منطقه‌ای بسیار مهم و از واجبات است. پهلوی اول و دوم، خیلی بیشتر از الان این روابط را مدیریت می‌کردند. ایرادات وارده به مدیریت آنها از ایرادات وارده به مدیریت امروز کمتر است. ما در منطقه در شطرنج دیگران بازی می‌کنیم و آنها برای ما تعیین تکلیف می‌کنند. عراق همسایه ابدی ما است و ما باید رابطه مان را با آنها برای مدت مدیریت کنیم. اگر با آمریکا بشود با نیرنگ برخورد کرد با عراقی‌ها نمی‌شود. در زمان شاه می‌خواستیم در آنجا کودتا کنیم و بعد از انقلاب هم دنبال تسلط بر عراقیم. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

جمع بندی

هنگامیکه دغدغه‌ها و نکات مورد تاکید مصاحبه‌شوندگان مان را با مباحث نظری توسعه، مخصوصا تاملات صاحب‌نظران برجسته‌ی ایرانی، مقایسه می‌کنیم؛ به اشتراک نظرهای فراوانی برمی‌خوریم که می‌تواند

۴ پال کندی از استادان مشهور انگلیسی دانشگاه‌های آمریکا، نظراتی واقع بینانه‌ای در حوزه روابط بین الملل دارد هر چند که برخی از آنها خصوصا درباره رابطه آمریکا و چین، مربوط به دهه هشتاد است و دیگر کهنه شده و کاربرد ندارد. البته نظریات وی جنبه پیش بینی ندارد، بلکه بررسی مشکلات واقعی است که به ترتیب ایالات متحده آمریکا، غرب و بالاخره تمام انسانها با آن مواجه هستند و خواهند بود. یکی از این نظریات ناظر بر افول نسبی ایالات متحده آمریکا است که به تعبیر وی به عارضه «گسترده‌ی بیش از اندازه امپراتوری» دچار شده است. (یعنی مجموع منافع و تکالیف جهانی آن، امروزه بسیار بزرگتر از قدرت آن برای دفاع همزمان از همه آنهاست). (پی نوشت از محقق است)

نشاندهنده دستیابی به نوعی انباشت دانش نظری/ تجربی توسعه در میان نخبگان ایرانی اعم از نخبگان فکری و اجرایی باشد. هر چند که اختلاف نظرهای، بعضا جدی، میان صاحب‌نظران ما پیرامون سطوح و اولویت تغییرات و اصلاحات در حوزه‌های گوناگون، مخصوصا در حوزه سیاست خارجی، به چشم می‌خورد، اما آنچه مشهود است دغدغه‌ی «ملی» و فراجناحی همه این افراد برای رهایی از ادوار پرهزینه‌ی آزمون و خطا بر مبنای دانش و تجارب شخصی آنها است و طبیعتا وجود اختلاف نظر در این تجارب، آنها را در میان افرادی که بعضا داعیه‌ی مرجعیت در حوزه‌های اجرایی و دانشی مربوط به خود دارند، امری کاملا طبیعی و قابل پیش‌بینی است.

مهمترین دیدگاه‌های مصاحبه‌شوندگان در سه حوزه سیاست داخلی، سیاست خارجی و اقتصاد را می‌توان به صورت خلاصه در جدول زیر نشان داد:

اقتصاد	سیاست خارجی		سیاست داخلی
	تغییر و اصلاح	عدم تغییر	
انتخاب تنها یک اولویت به عنوان هدف اصلی	پرهیز از نزاع در سیاست خارجی	عدم نسبت میان توسعه و رابطه با آمریکا	قرارگرفتن پیشرفت اقتصادی به عنوان اولویت اول کشور
انجام اصلاحات از نقاط مورد اجماع	خروج نظامی‌ها از سیاست‌گذاری در سیاست خارجی	نفی تفکر نولیبرال در اقتصاد	قرارگرفتن سایر اولویتها به عنوان مُعدّ اولویت اول (همکار و بستر ساز)
حل مساله‌ی تجارت و هزینه‌ی مبادله	انتخاب نقطه بهینه میان ستیز و تسلیم	گسترش تعامل با کشورهای همراه	فهم انضمامی از اهداف و اولویتها
توسعه‌ی مبتنی بر فناوری در مقابل توسعه منبع بنیان	نفی توسعه‌ی مستقل	نفی توسعه به معنای تمکین	ساده و محدود بودن سیاست‌های کلی
تعیین یک جایگاه مشخص در منطقه (نفی جایگاههای متعدد)	توسعه پیش شرط دستیابی به اهداف منطقه‌ای و جهانی	توسعه‌ی مبتنی بر خودتکایی	اجماع بر روی سیاست‌ها و برنامه‌ها
اتصال نفت و گاز به تکنولوژی‌ها و بازارهای فروش جدید	ناسازگاری توسعه با امت‌سازی	تکیه بر ظرفیتهای فراوان داخلی	بسترسازی برای رقابت بر سر راهکارهای اجرایی
واریز درآمد نفت به بانک توسعه‌ی جمهوری اسلامی	تبدیل نفوذ و امتیازات میدانی (در سطح منطقه) به میثاق و پیمانهای حقوقی	ضرورت شبکه‌سازی به منظور تامین امنیت ملی	ایجاد احزاب قدرتمند (تاکید بر رقابت و کادرسازی حزبی)
خصوصی‌سازی	تبدیل ظرفیت امنیتی به قدرت نقد	دشمنی آمریکا و اسراییل با اصل نظام	اصلاح نظام قانونگذاری
	موظف شدن نهادهای دیپلماسی برای پل‌سازی و رفع تنش	عدم امکان اصلاح رابطه غرب (آمریکا) با ایران	ایجاد انسجام ملی و جلوگیری از شکاف‌ها و چنددستگی‌های سیاسی و اجتماعی و...
	لزوم پذیرش نظم جهانی	موفقیت نظام در سیاست خارجی	شایسته‌سالاری
	حمایت غیرمستقیم از	ایدئولوژی به مثابه‌ی	پذیرش کثرت‌گرایی سیاسی،

	انقلابیون جهان	قدرت نرم جمهوری اسلامی	فکری، اجتماعی، مذهبی، قومی و...
	بروز رسانی ارزشگرایی		مدیریت روشمند روحیه جهادی در سیاستگذاری داخلی
	مدیریت درگیری با اسرائیل		بسترسازی میدان مسابقه و رقابت در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...
	توجه به مسایل اخلاقی مداخلات منطقه ای		ایجاد یک ساختار در جهت همگرایی سه قوه
	توجه به عواقب بلندمدت سیاست‌های منطقه ای		تمرکز نظامیان فقط بر امر دفاع
			دگرگون سازی نظام پذیرش، آموزش و سنجش دانشجو، دانش آموز و استاد و معلم در سه نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی و دانشگاه آزاد اسلامی
			قوه قضاییه و نظام قضایی مستقل و قاطع و قدرتمند
			بازنگری در قانون اساسی با نظارت و مشورت شخص رهبری و تیمی متشکل از دانشوران کاردان و ایراندوست (با هدف تدارک دولت انقلابی توسعه‌گرا)
			متحول سازی نظام انتخابات در هر ۴ سطح شوراها، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و مجلس خبرگان
			استقلال بانک مرکزی
			احیای نظام خدمات اساسی (مانند بیمه فقرا، مسکن مهر، مقرری مستمری بگیران و...) در حد یک نظام سوسیال دموکراسی
			ضرورت هماهنگی و انسجام دولت
			تفکیک «انتصابات غیر سیاسی» از «انتصابات سیاسی»
			قرار گرفتن سیاستمداران در ذیل برنامه ریزان
			ضرورت استقلال مناسب دولت از جامعه
			ظرفیت خط مشی گذاری ملی

تاکید مصاحبه‌شوندگان بر اصلاح نظام اداری و کارآمدسازی آن که تقریباً مورد اجماع همه چهره‌ها و جریانهای سیاسی است، توسط اغلب نظریه پردازان دولت توسعه‌گرا هم مورد تأکید قرار گرفته است. بگونه‌ای که می‌توان مدعی شد وجود نخبگان توسعه‌گرا نخستین و شاید مهمترین ویژگی دولت توسعه‌گرا هستند. همه دولتهای توسعه‌گرا از سوی نخبگانی مصمم هدایت شده‌اند (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۳۵) نخبگانی مصمم به پیشبرد روند توسعه، دارای انگیزه‌های قوی ملی‌گرایانه برای توسعه اقتصادی و بازسازی رابطه دولت و جامعه در رژیم‌های اقتدارگرا (هاسکی، ۲۰۱۰). این نخبگان توسعه‌گرا که می‌توانند هم در نقش «هدایتگر» و «برنامه ریز» و هم در نقش «مجری» سیاست‌های توسعه‌گرایانه ظاهر شوند، مهمترین نقش را در پیگیری و تحقق توسعه ملی ایفا می‌کنند. بدون حضور چنین نخبگانی، آرمانهای توسعه تنها در حد آرزوهایی دست نیافتنی باقی مانده و هیچگاه رنگ تحقق نمی‌بینند. جانسون در کتاب خود درباره نظریه دولت توسعه‌گرا و تطبیق آن با وضعیت ژاپن، یکی از علت‌های اصلی موفقیت ژاپن در دستیابی به اهداف توسعه‌ای را این مهم می‌داند که در این کشور برای حدود یک قرن، بهترین، کارآمدترین و داناترین افراد برای تصدی پست‌های دولتی برگزیده شده و به استخدام دولت درآمده‌اند (مصلی نژاد و احمدی معین، ۱۳۹۶) بوروکراسی توسعه‌گرا به عناوین مختلف مورد تأکید نظریه پردازان اصلی این حوزه بوده و اصلی‌ترین ویژگی آن تحقق هدف‌های دوگانه‌ی توسعه سیاسی و ملت‌سازی از طریق مداخله دولت در توسعه است (فقیهی و تنهایی، ۱۳۹۰: ۳) برخلاف بوروکراسی‌های شرق آسیا که با تأکید بر شایسته‌سالاری، نظم و انضباط اداری، کارایی، استقلال و صلاحیت فنی توانسته‌اند به خوبی سیاست‌های توسعه‌ای را تدوین و راهبری کنند، بوروکراسی ایران از ساختار بوروکراتیک مدرن و عقلانی فاصله زیادی دارد. این بوروکراسی از دولت و حوزه سیاسی استقلال ندارد که بتواند بدون توجه به فشارهای سیاسی، تصمیمات اقتصادی عقلانی را برای نیل به توسعه اقتصادی اتخاذ کند (دلفروز، ۱۳۹۳) از سوی دیگر، سازمان برنامه به عنوان متولی برنامه ریزی جامع در کشور به زبان لفت ویچ (۱۳۸۵) یک سازمان هدایت‌گر مشارکت محور و غیرتمرکزگرا نبوده است که قادر به سرمایه‌داری صنعتی دولت محور باشد و به نهادینه کردن بوروکراسی مدنی کمک کند. دلفروز (۱۳۹۳) نظام سیاسی ایران را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که آن را با بوروکراسی حاکم بر کشورهای توسعه‌گرا متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: منابع دوگانه مشروعیت الهی و مردمی؛ تکثر و پراکندگی قدرت که از تمرکز قدرت تصمیم‌گیری در یک بخش جلوگیری می‌کند و انتخاب‌گرایی که به مثابه یک ایدئولوژی است و بستر سیاسی ایران را به یک بستر غیراجماعی تبدیل کرده است. بنابراین برخلاف دولتهای توسعه‌گرای شرق آسیا یا جدید (برزیل و ترکیه) که تمرکز قدرت در قوه مجریه عملاً دیگر نهادها را به مجری اوامر آنها تبدیل می‌کند؛ پراکندگی خاص توزیع قدرت در ایران، قوه مجریه را تنها به نیرویی در کنار سایر نهادها تبدیل می‌کند. بنابراین، ساختار اجرایی - بوروکراتیک ایران با دولتهای توسعه‌گرای ائتلافی (در مالزی یک ائتلاف متشکل از احزاب مالایی، چینی و هندی تحت تسلط سازمان ملی مالایی‌های متحد یا UMNO سالها است در این کشور حکومت می‌کند. یا دولتهای توسعه‌گرای دارای حزب مسلط (سنگاپور تحت حزب عمل مردم یا PAP، ترکیه‌ی تحت حزب عدالت و توسعه؛ تفاوت بنیادی دارد. در ایران نه تنها الگوی حزب مسلط (یا جناح مسلط) وجود نداشته؛ بلکه هیچ ائتلاف گسترده‌ای نیز بین جناح‌های مختلف (اصولگرایان و اصلاح طلبان) صورت نگرفته و برعکس، به مرور زمان بر میزان شکاف‌های درون نخبگی افزوده شده است.

«اجماع بر روی سیاست‌ها و برنامه‌ها»، نکته مهم دیگری است که تقریباً تمامی صاحب‌نظران کشور، منجمله همه‌ی مصاحبه‌شوندگان ما، بر آن تأکید داشته‌اند. علت اصلی این تأکید، علاوه بر نقش مهم این عامل در ایجاد انسجام و همگرایی حاکمیتی و دوری از چرخه‌های پرهزینه‌ی آزمون و خطا، ناظر بر آسیب‌شناسی روند اداره کشور در حداقل ۳ دهه گذشته بوده است. از دیدگاه دکتر دلفروز (۱۳۹۳) ایران با «چرخش‌های گفتمانی» بزرگی در دوران پس از جنگ روبرو بوده است و بنابراین آنچه ایران را از دولتهای توسعه‌گرا متمایز می‌کند نه اختلاف در سیاست‌های اقتصادی که آن نیز به نوبه خود مهم است؛ بلکه عدم اجماع بر روی اولویتهای سیاسی - اجتماعی کلان کشور در دولتهای مختلف و اتخاذ سیاست‌های متفاوت است، در حالیکه در دولتهای توسعه‌گرای شرق آسیا چون کره جنوبی و سنگاپور، رژیم‌های اقتدارگرا با اولویت دادن به توسعه اقتصادی، اجازه هیچگونه انحرافی از سیاست‌های کلان را نمی‌دادند، تحولات اجتماعی ایران و تلاش‌ها برای کسب پیروزی در چارچوب «دموکراسی انتخاباتی» با سوار شدن بر موج خواسته‌های متغیر اجتماعی، عرصه سیاست ایران را به عرصه چرخش‌های گفتمانی کلان و ستیز مداوم جناح‌های سیاسی تبدیل کرد. در چنین شرایطی اسناد بالادستی اقتصادی نظیر برنامه‌های ۵ ساله و سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، خود به عرصه تفاسیر متفاوت و ستیز جریانهای سیاسی تبدیل شدند.

آنچه را که دکتر دلفروز بر آن تأکید کرده است، یکی از مهمترین دغدغه‌های ما در این تحقیق نیز بوده است. یکی از سئوالات ما از همه مصاحبه‌شوندگان این بود که با توجه به عواقب ناگوار این واقعیت برای روند توسعه کشور، چگونه می‌توان به تضمینی کارآمد و مطمئن برای عدم تکرار چنین فرایندی دست یافت. گروهی از پاسخ‌دهندگان ما، چنین آسیبی را از نتایج طبیعی مردمسالاری می‌دانستند که تنها با گذر زمان و کسب تجارب بیشتر قابل حل خواهد بود و گروهی دیگر نیز راه حل را در ایجاد یک نهاد فرادستی می‌دیدند که عامل انسجام بخش روند تغییرات سیاسی در کشور باشد. گروه سوم نیز، راهکار را در محدود کردن زمینه‌های رقابت تنها در میان کاندیداهای متعهد به اصول توسعه و یا ضمانت از کاندیداها برای حرکت در این مسیر می‌دانستند. در این میان آنچه باید بر آن تأکید شود ضرورت حراست از مبانی و الزامات «مردمسالاری دینی» به عنوان مهمترین دستاورد انقلاب اسلامی است و از این رو هر نوع اصلاحی در روند اداره کشور به منظور تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی نمی‌تواند در چارچوبی خارج از الزامات و شاخصه‌های مردمسالاری دینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرد.

یکی از مهمترین نکات چالش برانگیز در مصاحبه‌ها، که البته برگرفته از فضای نخبگانی و اجتماعی کشور است، نحوه حضور نظامیان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی کشور است. همچنانکه در صفحات گذشته مشاهده شد، برخی از صاحب‌نظران ما بر عدم حضور نظامیان، مخصوصاً در حوزه سیاست‌گذاری خارجی، تأکید داشتند و آن را یکی از الزامات تحقق دولت توسعه‌گرا می‌دانستند. اگر چه در مقابل، برخی دیگر از صاحب‌نظران با تأکید بر اولویت «امنیت» نسبت به هر نوع توسعه و پیشرفت، سیاست خارجی ایران، مخصوصاً در حوزه شبکه‌سازی و مداخلات منطقه‌ای را که توسط نظامیان صورت گرفته است، سیاستی موفق دانسته و عملکرد نظام در این حوزه را کاملاً قابل دفاع عنوان کرده‌اند. این اختلاف نظر در حالی است که تجارب و نظریه‌های دولت توسعه‌گرا نسبت به حضور نظامیان در سیاست خیلی خوش بینانه برخورد کرده حتی آن را مقوم توسعه یافتگی برخی از دولتهای توسعه‌گرا دانسته است. به زعم یکی از مهمترین

نظریه پردازان این حوزه، یکی از ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، وجود نظامیان توسعه‌گرا است که از پیوند آغازین مستحکم میان توسعه، قدرت نظامی و استقلال بر می‌آید و این پیوند تا حد زیادی پیامد نیاز به پاسخ دادن به رقابت منطقه‌ای و تهدید خارجی است (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۲۴۴) برخی از نظامیان برغم اقتدارگرایی خود، توسعه‌گرا هستند و در دراز مدت راه را برای توسعه‌ی شتابان صنعتی و تا حدودی ورود دموکراسی کشورهای خود هموار کرده‌اند (دوراندیش، ۱۳۹۲). آنچه از این دیدگاه‌ها بدست می‌آید آن است که وجود نظامیان توسعه‌گرا، و البته نه هر نوع نظامیانی و نه هر نوع مداخله‌ای، می‌تواند نقشی سازنده و موثر در پیشبرد اهداف توسعه‌ای کشورها ایفا کند. چنین مسأله‌ای مخصوصاً در مورد کشور ما که در یکی از امنیتی‌ترین مناطق جهان حضور داشته و تجارب تجاوزات و مداخلات نظامی و امنیتی گسترده و پرهزینه‌ای را نیز با خود به همراه دارد، اهمیت‌ی دوچندان می‌یابد. با توجه به وجود یک دشمن منطقه‌ای قطعی (رژیم صهیونیستی) و رقبای مهم منطقه‌ای در مرزهای شرقی، غربی و جنوبی کشور (عراق، عربستان، ترکیه و پاکستان)، وجود یک نیروهای نظامی مقتدر که در تبیین و اجرای سیاست منطقه‌ای کشور نقش موثر و سازنده ایفا کند یک ضرورت به شمار می‌رود، مخصوصاً آنکه تاکنون نیز کارنامه موفقی از خود به جای گذاشته است. به نظر می‌رسد که چنانچه سایر اصلاحات لازم در حوزه سیاست داخلی، مخصوصاً اجماع نخبگانی و حاکمیتی، صورت پذیرد، آنهنگام می‌توان از حضور نظامیان متعهد انقلابی نیز به عنوان یکی از بازوان قدرتمند دولت توسعه‌گرای انقلابی بهره مند شد.

یکی دیگر از تاکیدات صاحب‌نظران ما در حوزه سیاست خارجی تاکید بر ایدئولوژی به عنوان «قدرت نرم» جمهوری اسلامی ایران بود. ایدئولوژی اسلامی که منبع اصلی قدرت نرم انقلاب ایران است، ذاتاً خصلتی فرهنگی دارد و زبان مشترک مسلمانان جهان است که فراهم کننده همان ویژگی فراملی انقلاب ایران است و می‌تواند از این طریق با مسلمانان جهان ارتباط برقرار کند و ارزش‌های معنوی و دینی و سیاسی خود را به آنها منتقل کند؛ زیرا مسلمانان جهان از کانال زبان مشترک دین، بهتر مشتری متاع فرهنگی جمهوری اسلامی ایران خواهند شد (جمال زاده، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۶). از منظر امام خمینی، الهام بخشی یک راه است با دو وجهی راهبردی: اولاً یک راهبرد دینی است، بدین معنا که نقشه‌ی راه، جهان‌گرایی اسلامی و زمینه‌سازی تحقق جهان‌گیری و جهان‌داری آن است. این یک تکلیف تعطیل‌ناپذیر برای مسلمانان و به خصوص دولت‌های اسلامی است. این وجه اصلی راهبرد صدور است. ثانیاً صدور، یک راهبرد ارزشمند ملی است، بدین معنا که خود عامل حفظ مرکزیت جریان جهان‌گرایی اسلامی یا همان ام‌القری است. امام خمینی (ره) معتقد است که اگر این نقطه کانونی (ام‌القری) در بسته بماند و در مرزهای جغرافیایی محبوس شود، قطعاً شکست خواهد خورد. بدین ترتیب، این الهام بخشی جهانی عامل توسعه‌ی عمق راهبردی ام‌القری است که با کمترین هزینه، مرزهای قدرت نرم و سخت آن را گسترش داده و پشتیبانی قابل اتکایی را برای خود ایجاد می‌کند و خطوط خطر را از مرزهای انقلاب اسلامی به عنوان هسته‌ی مرکزی دور و عامل بازدارندگی دفاعی و صیانت از موجودیت آن است. در نتیجه‌ی شکل‌گیری این عمق راهبردی، بخش زیادی از نیرو و انرژی دشمنان صرف حصر اسلام‌گرایی در سایر کشورها شده؛ از این رو، از تمرکز بر نقطه‌ی کانونی این جریان یعنی انقلاب اسلامی به دور می‌مانند و این تأمین‌کننده‌ی حاشیه‌ی امنیت ام‌القری است. چهره‌ی دینی راهبرد الهام بخشی، بعد تکلیفی است و وجه ملی آن، جنبه‌ی ابزاری دارد. در حقیقت، این الگوی بسط محور منتقد

الگوهای حفظ محوری هم چون رویکردهای ملی‌گرای، واقع‌گرایانه و ام‌القری است و معتقد است یک رابطه‌ی نفع دو طرفه بین مسئولیت‌های فراملی انقلاب اسلامی با منافع ملی آن وجود دارد. این از نقاط قوت سیره‌ی نظری و عملی امام خمینی است که بین آرمان و واقعیت و بین اهداف ایدئولوژیک و ملی و درون و برون حکومت اسلامی سازگاری ایجاد می‌کند. اصولاً حضرت امام به یک معنا، اهداف ملی و جهانی را در طول هم دانسته و بین آنها تناقضی قائل نیست. (پروانه، ۱۳۹۰: ۱۴۲-۱۳۶)

۳. نهاد مرجع در حوزه توسعه ملی

همچنانکه در مطالعات نظری مشاهده شد، در بسیاری از دولتها و کشورهای توسعه‌گرا، هدایت و سیاستگذاری توسعه کلان کشور توسط یک نهاد فرادستی، مستقل و قدرتمند انجام می‌شود که مهمترین نهاد مرجع و مسئول در امر توسعه کشور به شمار می‌رود. این نهاد وظیفه ایجاد وحدت رویه، سیاستگذاری و نظارت بر اجرای برنامه‌های بلندمدت توسعه‌ای را بر عهده دارد و سایر نهادهای حاکمیتی در ذیل آن به تدوین سیاست‌ها و برنامه ریزی‌های بخشی اقدام می‌کنند.

یکی از مصاحبه‌شوندگان ما به جای ایجاد نهاد بر ضرورت تغییر رویه‌های موجود تاکید می‌کند: (مصاحبه

شماره ۱۱)

«واقعیت این است که در ایران امروز، به دلیل عوامل پنهان دیگر، نه سازمان برنامه رفق و نفس توسعه‌گرایی انقلابی را دارد، نه سپاه می‌تواند منابع ملی را تجمیع و تبدیل به توسعه کند و نه سرمایه‌داری بومی کشور شکل و سامانی دارد. لذا، اولویت با قواعد و سازوکار است تا اینکه کدام نهاد باید متصدی الگوی مطلوب باشد.»

اینکه آیا نهادی باید برای اینکار ایجاد شود؛ بنده چنین تصویری ندارم. زیرا تاریخ سیاستگذاری ما مملو از چنین نهادهایی است. زیرا فکر می‌کردیم که چون آن نهادها کار نمی‌کنند ما نهادهای موازی ایجاد کنیم تا آن کار ویژه را انجام دهد. برای همین به عنوان مثال سه مرکز تحقیقات استراتژیک ایجاد کرده ایم. یکی وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام، یکی وابسته به نهاد ریاست جمهوری و یکی هم اخیراً سازمان برنامه ایجاد کرده است. جالب است که در نهاد ریاست جمهوری دوباره موسسه عالی پژوهش و برنامه ریزی ایجاد شده است. یعنی ۴ موسسه تحقیقاتی که وظایفشان بلندمدت‌نگری است را در کشور بوجود آورده ایم اما هیچکدام کار نمی‌کنند. (مصاحبه شماره ۲۰)

سؤال باید این باشد که ما چه مساله حل نشده‌ای داریم؟ متولی پاسخگویی به این مساله حل نشده چه نهادی بوده است؟ و چرا این نهاد تاکنون پاسخ نداده است؟ باید کاری کنیم که این نهاد را در برابر این وظیفه اش پاسخگو کنیم. (مصاحبه شماره ۲۰)

به جز این دو دیدگاه، تقریباً سایر مصاحبه‌شوندگان ما وجود چنین نهادی را برای کشور ضروری می‌دانند، اگر چه در مورد ماهیت، جایگاه و برخی دیگر از شاخصه‌های آن اختلاف نظرهایی وجود دارد.

• ما معتقدیم که فرماندهی پیشرفت کشور نیازمند وجود چنین شورایی است. تصمیمات این شورا باید اولی باشد بر قوای سه‌گانه، و قوای سه‌گانه موظف به تامین شرایط اجرای سیاست‌های این شورا باشند (مصاحبه شماره ۱۱)

• اگر ما سند چشم انداز داریم و اگر می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم باید یک جایی متولی این امر باشد. متولی این کار سازمان برنامه است. این سازمان برای توزیع بودجه جاری نیست. بودجه جاری را باید وزارت اقتصاد و خزانه داری تقسیم کند. این سازمان نباید ابزاری در دست دولت باشد که به یک جا بدهد و به یکجا ندهد. آنچه مهم است این است که پروژه‌های عمرانی و نحوه حضور مردم در اقتصاد باید در یکجایی سامان داده شود تا ما را به اهدافی که می‌خواهیم برساند. چنین مساله‌ای در کشور ما متولی ندارد. چون سازمان برنامه از صبح تا شب درگیر پیدا کردن و توزیع پول برای یارانه و... است. در حالیکه این سازمان باید یک سازمان کوچک و پر از نخبه باشد که فقط فکر می‌کنند برای اینکه اگر ما می‌خواهیم مثلا در چند سال آینده به فلان نقطه برسیم امسال این چندگام را باید برداریم و سال بعد و ... این کار نیازمند یک طراحی دقیق است که باید با حضور مردم هم باشد. (مصاحبه شماره ۱۶)

برخی دیگر از صاحب‌نظران، این نهاد عالی سیاستگذاری را در میان نهادهای موجود جستجو می‌کنند «من با تشکیل نهاد جدید موافق نیستم. باید نهادهای موجود و منتسب به رهبری ساماندهی شوند. مثلا مجمع تشخیص مصلحت نظام الان وارد روند خاصی شده است. قبلا اینگونه بود که آنها پیشنهاداتی را مطرح می‌کردند و خدمت حضرت آقا می‌فرستادند اما امروز از طرف حضرت آقا سفارش‌هایی برای آنها فرستاده می‌شود بدین مضمون که با این الزامات، سیاست‌های کلانی را تعریف کنید. در مجمع هم علیرغم بحث زیاد در کمیسیونها، چندین بار با دفتر رهبری تبادل اطلاعات می‌شود. بنابراین روند تدوین سیاست‌های کلی در سالهای اخیر کاملا به یک نظام تبدیل شده است. در بخش امنیت کشور با شورای عالی امنیت کشور روبرویم و در علم و فرهنگ شاهد تفویض اختیارات از سوی حضرت امام و حضرت آقا به شورای عالی انقلاب فرهنگی هستیم. (مصاحبه شماره ۱۴)

• مجمع تشخیص مصلحت با توجه به اینکه یک نهاد مشورتی برای رهبری است می‌تواند این نقش را بر عهده بگیرد. شورای عالی انقلاب فرهنگی هم با توجه به آنکه سه مأموریت سیاستگذاری توسعه فرهنگی، توسعه علمی و فناوری و ساماندهی نظام اداری کشور بر عهده آن گذاشته شده است می‌تواند اصلاحاتی را در این زمینه انجام دهد. (مصاحبه شماره ۱۱)

• در مورد سیاست‌های کلان، آنچه که تا الان در قوانین ما وجود دارد آن است که تدوین این سیاست‌ها بر عهده مجمع تشخیص مصلحت است و تایید و تصویب نهایی هم با مقام معظم رهبری است. من معتقدم که نهاد جدیدی لازم نیست چون این نهاد وجود دارد و کارش را هم انجام می‌دهد. (مصاحبه شماره ۲۳)

اما هم صاحب‌نظرانی که نهادهایی نظیر مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی انقلاب فرهنگی را به عنوان این نهادهای عالی پیشنهاد می‌دهند و هم سایر افرادی که بدنبال ایجاد نهاد جدیدی در این حوزه هستند بر وجود یک ترکیب کارآمد از نخبگان ملی در چنین نهادی تاکید می‌کنند. در همین زمینه نکات زیر از سوی مصاحبه‌شوندگان مورد تاکید قرار گرفته است:

• چاره‌ای نداریم که در کوتاه مدت این مسئولیت را به این دو شورا واگذار کنیم. منتها چنین چیزی باید مورد پذیرش نخبگان سیاسی قرار بگیرد، زیرا سرنوشت کشور و دولتها را نهایتا آنها رقم می‌زنند. در مورد شورای عالی انقلاب فرهنگی خود من معتقد هستم که باید تبدیل به دو شورا شود، یک شورا واقعا در حوزه فرهنگ وارد شود و شورای دیگر در حوزه علم و فناوری وارد شده و دغدغه‌اش توسعه کشور باشد. یا اینکه

دو کمیته مختلف داشته باشند که روی این دو موضوع کار کنند. سایر کشورها هم به این نتیجه رسیده اند که باید چنین ساختاری داشته باشند. یعنی برای نگاشت نهادی برنامه پیشرفت و نگاشت نهادی علم و فناوری باید دنبال چنین ساختاری باشند. ما هم باید ساختارمان را اصلاح کنیم تا بتوانیم به این هدف برسیم. (مصاحبه شماره ۱۱)

- سیاستگذاری کلی را باید یک تیم نخبه که ارتباط تنگاتنگی هم با نظام اجرایی کشور دارد انجام دهد و راهکار تبدیل این سیاست‌ها به برنامه‌های اجرایی هم باید مشخص شود. (مصاحبه شماره ۱۱)
- در مجمع تشخیص باید حداقل در اعضای آن تجدیدنظر شود زیرا اعضای ناهمگونی دارد (مصاحبه شماره ۱۴)

- در مورد اعضای آن (مجمع تشخیص) بنده معتقدم که با توجه به گذشت زمان و تغییرات بین‌المللی باید اعضای آن ترمیم شود. بعد اقتصادی آنجا به نظر من ضعیف است. باید آدم‌های عملیاتی در حوزه توسعه اقتصادی به آنجا وارد شوند چون برخی چیزهایی که تصویب می‌کنند غیرقابل اجرا است. رشد ۸ درصدی با این سیاست‌ها نمی‌شود ولی وقتی که تصویب می‌کنند باید در کنارش سیاستی را برای عملیاتی شدن آن هم در نظر بگیرند. (مصاحبه شماره ۲۳)

- باید یک ارزیابی در مورد افراد انجام شود و تنها به ظاهر انقلابی افراد بسنده نکنیم. باید ظاهرشان انقلابی باشد و باطنشان هم عملیاتی باشد. (مصاحبه شماره ۲۳)

- اگر قرار است مجمع تشخیص سیاست‌های کلی نظام را بنویسد باید معلوم شود که در ترکیب آن چند نفر اقتصاددان هستند، چند نفر بازرگان و دانشگاهی و... هستند. باید ترکیبی از اینها باشند که بتوانند سیاست‌های مناسبی تدوین کنند. اگر قرار باشد که همه شان مثل من باشند که دوره‌ای در حکومت بوده‌اند نمی‌شود انتظار خروجی مناسب داشت... ما به جایی نیاز داریم که امکان حلاجی بحث‌ها بوجود بیاید. اگر ۱۰ نفر آدم وزین ملی باشند بیشتر از ۱۰۰ تا آدم نامناسب کارآمد هستند. ما حتما در کشورمان ۱۰ تا رجل ملی داریم که مسایل ملی را خوب می‌فهمند. اما در شرایط فعلی حتی شاهد لابیگری در مجمع هستیم تا برای موضوعی رای جمع شود. شبیه آنچه در مجلس اتفاق می‌افتد در حالیکه مجلس جایی برای عامه است. (مصاحبه شماره ۱۶)

- نهادی که مسئولیت این اجماع و برنامه ریزی را بر عهده می‌گیرد باید تمام افراد دارای قدرت را در بر بگیرد تا آنها از قدرتشان در عرصه اجرا استفاده کنند.

- در بسیاری از کشورهای توسعه یافته آسیایی نظیر مالزی و چین، یک نهاد نخبگانی به عنوان حلقه واسط میان علم روز و نظام اجرایی قرار گرفته است و توسعه را هدایت می‌کند. این افراد از بوروکراتهای وطن دوست تشکیل می‌شدند. دولت‌ها خواسته‌های خود را به این نخبگان می‌گفتند و آنها با جزییات برایشان برنامه ریزی می‌کردند. (مصاحبه شماره ۶)

جمع بندی

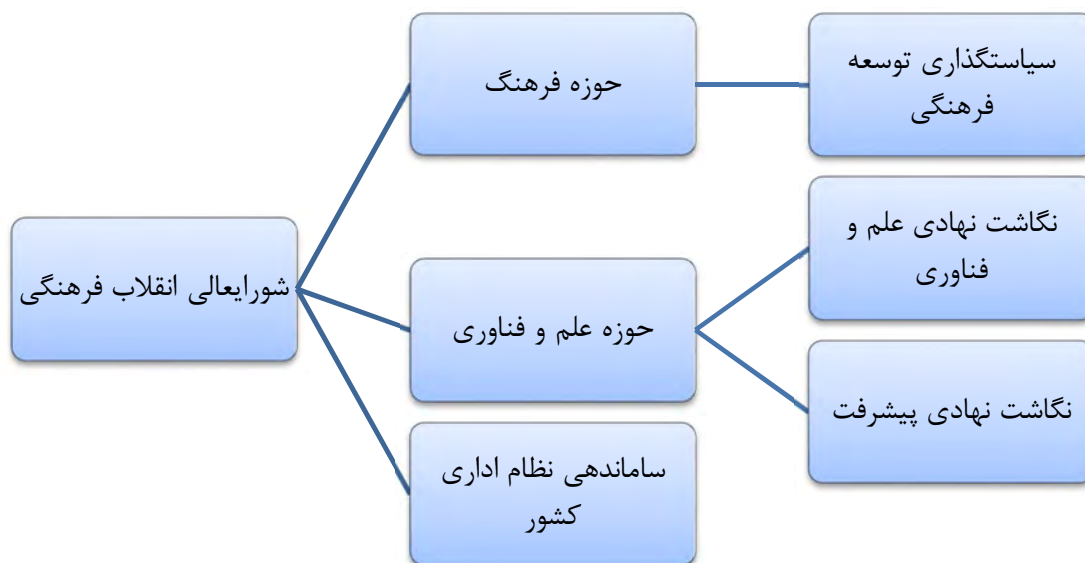
وجود، تکرر و بعضا توازی نهادهای سیاستگزاری در کشور، موجب شده است تا برخی از صاحب‌نظران کشور نسبت به ایجاد هر نوع نهاد سیاستگزاری جدید، دچار بدبینی شوند. تجارب گذشته نشان داده است که ایجاد نهادهای جدید در ایران، به جای افزودن بر کارآمدی نظام، بر چالش‌های دیوانسالاری افزوده و

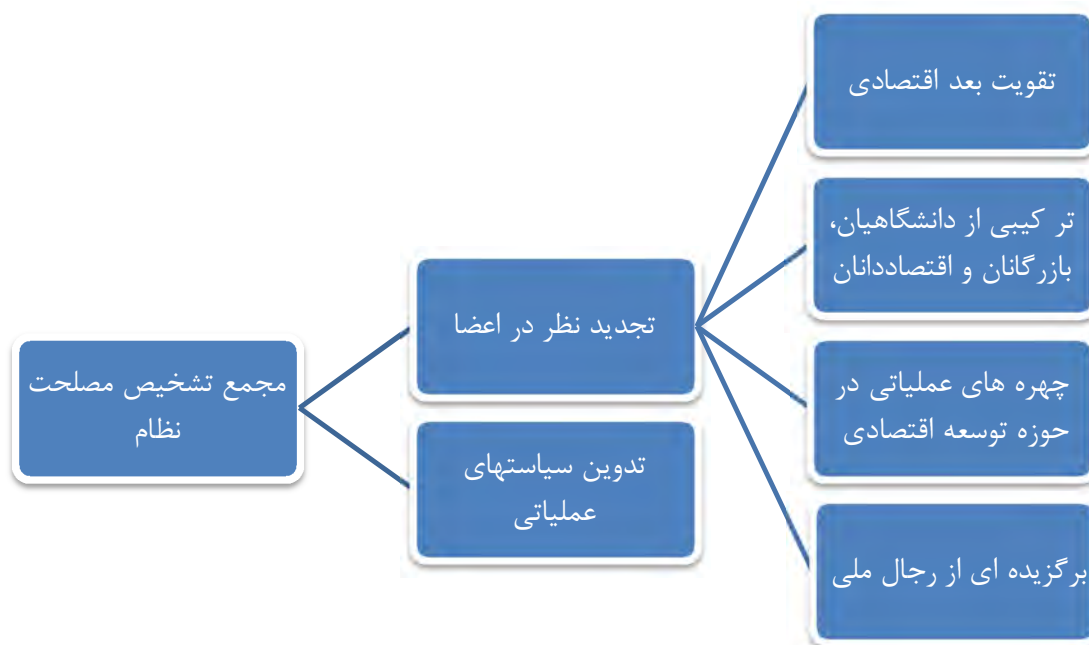
موجب تورم قوانین و سیاست‌ها می‌شود. به موجب همین آسیب‌شناسی، برخی از صاحب‌نظران بر لزوم بازسازی رویه‌ها و نهادهای موجود تاکید دارند. برخی از این نهادهای موجود که بر بازسازی و تجدیدساختار و اعضای آن در جهت راهبری توسعه ملی تاکید می‌شود، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای عالی امنیت ملی و سازمان برنامه و بودجه هستند. چنانچه این نهادها از ظرفیت و مرجعیت لازم برای این مسئولیت برخوردار نباشند، می‌توان بدنبال ایجاد یک نهاد نخبگانی متشکل از رجال ملی، بوروکراتهای توسعه‌گرا و انقلابی و... بود.

مهمترین دیدگاهها در این زمینه را می‌توان در جدول زیر ارایه داد:

مخالف	موافق
تغییر رویه‌های موجود به جای ایجاد نهاد جدید	لزوم ایجاد شورای فرماندهی
تجارب ناموفق ایجاد نهادهای موازی	تشکیل یک نهاد نخبگانی از بوروکراتهای وطن دوست
ضرورت مسئولیت‌پذیری نهادهای موجود	
ساماندهی نهادهای موجود و منتسب به رهبری	
سازمان برنامه به عنوان متولی توسعه	
مجمع تشخیص مصلحت (به عنوان مشاور رهبری و مسئول سیاستگذاری کلان)	
شورای عالی انقلاب فرهنگی (با توجه به ماموریت‌های سه‌گانه)	

اصلاحات لازم در نهادهای موجود:





همچنانکه در مطالعات نظری شاهد بودیم، ایجاد یک نهاد فرادستی در حوزه راهبری و سیاست‌گذاری توسعه ملی، از جمله تجارب مشترک میان برخی از دولتهای توسعه‌گرا بوده است. به عنوان نمونه، در کره جنوبی جایگاه نسبتاً ممتاز یک سازمان راهنما به نام «دفتر برنامه‌ریزی اقتصادی»^۵ (EPB) از مشخصه‌های احیای دیوان‌سالاری دولتی بود. پارک این دفتر را به‌عنوان یک ابرسازمان در حوزه اقتصاد ایجاد کرد و ریاست آن را برعهده معاون نخست‌وزیر گذاشت. دولت کومین تانگ (چین) نیز توانست مجموعه کوچکی از سازمان‌های نخبه مسئول تدوین خط‌مشی اقتصادی را پدید آورد که از لحاظ حوزه کار و تخصص شبیه نمونه‌های خود در ژاپن و کره بودند (اوانز، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۰۹).

از نظر نخبگان و برنامه‌ریزان کره، وجود یک نهاد قدرتمند، متعهد و با دانش برای متحد و هماهنگ کردن دستگاه‌های اقتصادی برای توسعه اقتصادی از ضرورت بالایی برخوردار بود. در واقع، EPB در عملکرد و برنامه‌ریزی خود بسیار موفق بود و توانست با پشتیبانی نهادریاست جمهوری و از طریق مشارکت تصمیم‌گیرندگان فعال اقتصادی، زمینه مناسبی در جهت آماده‌سازی و اجرای طرح‌های توسعه‌ای به وجود آورد. این نهاد توانست کنترل و هماهنگی تصمیمات وزارتخانه‌های مختلف اقتصادی را به دست گیرد و همه زیرساخت‌های اقتصادی کشور را در جهت توسعه اقتصادی بسیج کند. هماهنگی سیاست‌های اقتصادی و اقدامات اجرایی در بخش‌های مختلف صنعتی منجر به عبور گام به گام این کشور به سمت یک کشور توسعه یافته از طریق شش برنامه توسعه اقتصادی پنج ساله شد که EPB در طراحی و تحقق آنها نقش پررنگی ایفا کرد. EPB به دلیل حمایت و اعتماد رؤسای جمهور در دوره‌های مختلف و همچنین با ایجاد سازوکار قانونی برای اجرای اهداف خود، توانست وظیفه هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقتصادی کره جنوبی را به خوبی انجام دهد و با استقلال از گروه‌های ذینفع رانت جو و منافع شخصی مقامات عالیرتبه، در پیشرفت اقتصادی کره

۵ . Economic Planning Board

جنوبی به موفقیت چشمگیری دست یابد. همچنین EPB دارای ابزارهای سیاستی و اجرایی قوی بود که از آن جمله می‌توان به اختیار و قدرت الزام در مورد برنامه ریزی و تخصیص بودجه اشاره کرد.

بررسی تجربه دفتر برنامه ریزی اقتصادی کره جنوبی نشان می‌دهد که برای ایجاد یک سیستم هماهنگ جهت سیاستگذاری مناسب به منظور دستیابی به اهداف توسعه ای، همواره باید نکات زیر را مورد توجه قرار داد؟

- ❖ استقلال EPB به عنوان دستگاه هماهنگ کننده برنامه ها و سیاستها از گروههای ذینفع رانتجو
- ❖ بهره مند بودن EPB از حمایت رئیس جمهور (بالاترین مقام کشور) و داشتن ابزارهای هماهنگ کننده، اختیارات بودجه ای و جایگاه بالاتر نسبت به سایر وزارتخانه ها
- ❖ وجود تخصص و ثبات در EPB

❖ ارائه مشوق های جذب سرمایه و تعیین مجازات برای عملکردهای نامناسب از سوی EPB

❖ اتخاذ سیاستهای صحیح نظیر توسعه‌گرایی و استراتژی توسعه صنعتی

❖ شفافیت و مبارزه با فساد

یکی دیگر از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نهادهای برنامه‌ریزی توسعه در بین کشورهای آسیایی «کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی» است که در سال ۱۹۵۲ در جمهوری خلق چین تأسیس شد؛ نهادی که در سال ۱۹۹۸ به کمیسیون اصلاح و توسعه ملی چین (NRDC) تغییر نام یافت و در سال ۲۰۰۳ نیز با پیوستن اداره تجدید ساختار اقتصادی و تعدادی از دپارتمان‌های کمیسیون منحل شده تجارت و اقتصاد به آن، تقویت شد و تا به امروز نیز به حضور تأثیرگذار خود در اقتصاد چین ادامه داده است.

کمیسیون اصلاح و توسعه ملی چین از ابتدای تأسیس خود تاکنون ۱۳ برنامه پنج‌ساله توسعه را تدوین نموده و موفقیت این برنامه‌ها - به‌ویژه برنامه‌هایی که پس از مرگ مائو و آغاز سیاست درهای باز به اجرا درآمده‌اند - آن قدر بوده است که این کشور را از یک کشور بسیار فقیر در حد کشورهای جنوب صحرائی آفریقا به کشوری با درآمد سرانه متوسط تبدیل کند و آن را همچنان در مسیر دشوار تبدیل شدن به یک کشور توسعه‌یافته پیش ببرد.

البته کارکرد کمیسیون اصلاح و توسعه ملی چین تنها به تدوین برنامه‌های توسعه محدود نمی‌شود و این کمیسیون وظایف متعدد دیگری را نیز بر عهده دارد. به‌طور کلی ۱۵ کارکرد اصلی برای کمیسیون اصلاح و توسعه ملی چین تعریف شده است:

۱. تدوین و اجرای استراتژی‌های ملی توسعه اقتصادی و اجتماعی و برنامه‌های سالانه، میان‌مدت و بلندمدت توسعه

۲. نظارت بر روندهای کلان اقتصادی و توسعه اجتماعی و ارائه اطلاعات، پیش‌بینی‌ها و یا هشدارهای لازم

۳. ارائه خلاصه‌ای از وضعیت مالی و پولی کشور و مشارکت در تدوین سیاست‌های مالی، پولی و نیز

سیاست‌های مرتبط با زمین‌های عمومی

۴. هدایت، ارتقاء و هماهنگ‌سازی تجدید ساختار نظام اقتصادی

۵. برنامه‌ریزی کلی برای پروژه‌های زیربنایی و بهبود بهره‌وری

۶. پیش‌برد اصلاحات اقتصادی استراتژیک و سازماندهی سیاست‌های جامع صنعتی

۶. به نقل از: (بررسی تجربه کره جنوبی در تشکیل هیئت برنامه ریزی اقتصادی (EPB) درسهایی برای ایران، مرکز پژوهش‌های مجلس، خرداد ۹۹)

۷. سازماندهی برنامه‌های حوزه‌های مهم اقتصادی، صنعتی و شهرسازی
۸. حفظ توازن و کنترل کالاهای اساسی از طریق تدوین برنامه‌هایی برای نظارت بر حجم صادرات و واردات آنها
۹. هماهنگ نمودن سیاست‌های توسعه اجتماعی با سیاست‌های ملی توسعه اقتصادی
۱۰. ترویج استراتژی توسعه پایدار از طریق نظارت و هماهنگ‌سازی روند صرفه‌جویی انرژی و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای
۱۱. سازماندهی روند تدوین استراتژی‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌های کلیدی جهت مقابله با تغییرات آب و هوایی
۱۲. تهیه پیش‌نویس قوانین و مقررات مرتبط با توسعه اقتصادی و اجتماعی در سطح ملی
۱۳. سازماندهی و تدوین برنامه‌هایی برای بسیج منابع و عوامل اقتصادی در زمان مقتضی
۱۴. انجام امورات روزانه مرتبط با کمیسیون بسیج دفاعی چین
۱۵. انجام سایر وظایف محوله از سوی شورای دولتی چین

۴. تجارب جهانی

یکی از سئوالات ما از صاحب‌نظران این بود که «کدامیک از تجارب جهانی می‌تواند در روند توسعه کشور ایران برای ما مفید باشد؟» اهمیت این سؤال ناظر بر این واقعیت بود که نظریه دولت توسعه‌گرا برآمده از تجربه موفق تعدادی از کشورهای آسیای جنوب شرقی بوده و همین کشورها که خود متأثر از الگوی توسعه ژاپن یا کشورهای غربی بوده‌اند بعداً به الگوی توسعه برای کشورهای زیادی در آسیا و آمریکای جنوبی تبدیل می‌شوند. تعمیم موفق این تجارب بین‌المللی می‌تواند امیدبخش کشورهایی باشد که می‌خواهند روند توسعه ملی را با خطاها و هزینه‌های کمتر طی کرده و از نقشه آزموده شده‌ای برای توسعه یافتگی بهره ببرند.

۵ نفر از مصاحبه‌شوندگان ما دیدگاهی متفاوت از سایرین دارند. (مصاحبه‌های شماره ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۴ و ۲۱) یکی از آنها معتقد است که لازمه دستیابی به توسعه بومی عدم الگوگیری از قالب‌ها و مسیر توسعه هر کشور دیگر و به جای آن آمادگی برای پذیرش دشواری‌های حرکت در مسیر توسعه است: «این طور نیست که توسعه براحتی با این نوع ذهنیت‌هایی که نسبت به تاریخ آگاهی ندارند، اتفاق بیفتد. توسعه حقیقی مستلزم زمین خوردن و بلندشدن است. شما بالاخره باید دائماً خطا کنید. تا یک بچه‌ای خطا نکند که راه نمی‌افتد. شما می‌خواهید کشورتان را به دست خودتان بسازید و هیچ تجربه‌ای هم نداشته‌اید، نمی‌توانید بروید از جای دیگری آدم و مدیر بیاورید. همین مردم باید بتوانند خودشان را اداره کنند تا یک مدنیت و شکل زندگی معقول شکوفا بشود. چنین چیزی به کسب تجربه نیاز دارد. مگر پیدا کردن ساختارهای سیاسی متناسب راحت است؟ ۲۰ سال سرهنگ‌ها و ارتشی‌ها بر کره جنوبی حکومت کردند، آمریکایی‌ها در آنجا سرمایه‌گذاری کردند و با یک سیستم دیکتاتوری به سمت توسعه رفتند.» (مصاحبه شماره ۱۵) همین صاحب‌نظر در مورد الگوگیری از سایر کشورها می‌گوید: «وقتیکه شما به سمت چنین الگویی می‌روید محاسن و معایبی خواهد داشت. محاسنش این است که اولاً یک الگویی هست و ثانیاً یک کشوری هست که اگر آن کشور به شما کمک کند و منابعی در اختیار شما قرار دهد و... شما راحت‌تر توسعه پیدا می‌کنید. اما وقتیکه قرار است که شما الگوی متفاوتی از توسعه را دنبال کنید، این مستلزم خطا کردن است. مقامات کشور ما

مثل بچه‌هایی هستند که دارند کار یاد می‌گیرند. شاید چنین چیزی برای شما سخت باشد. اما ما اگر می‌خواهیم که زندگی متفاوتی داشته باشیم باید به این سختی تن بدهیم.» (مصاحبه شماره ۱۵)

ایران اصلاً قابل مقایسه با الگوهای مالزی و ترکیه و کره نیست. ما یک سابقه تاریخی طولانی داریم که باید به آن توجه کنیم. (هم‌اندیشی نخبگان ۲)

یکی دیگر نیز، شرایط ما با سایر کشورها، مخصوصاً چین، را متفاوت تر از آن می‌بیند که بتواند الگوی ما باشد «چینی‌ها یک دوره‌ای سرشان را پایین انداختند و مشغول کار شدند و به فناوری دست یافتند و به قدرت رسیدند و الان هم دیگر کسی نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد. الان برای مقابله با آنها دیر شده و چین بار خود را بسته است. اما روش ما با آنها متفاوت بوده است. ما مثل آنها نمی‌توانیم کار بکنیم. لزومی هم ندارد. شرایط ما با آنها متفاوت است. اما می‌توانیم از راهبرد دقیق تری استفاده کنیم که نتیجه‌اش افزایش توان ملی باشد. استراتژی ما باید این باشد که در یک فرصتی خودمان را جمع و جور کنیم.» (مصاحبه شماره ۱۶)

ما یک شعاری به نام مردم‌سالاری دینی داریم که چینی‌ها چنین چیزی را ندارند. کره هم ندارد. این شعار هم برکاتی دارد و هم آسیب‌هایی. یکی از آسیب‌های این است که مسایل اساسی پیگیری نمی‌شود. (مصاحبه شماره ۱۹) در کشور ما دیکتاتورهای عجیب و غریب و حتی ظالمانه مثل چین و غیره نیست ما اقتضائات خاص خودمان را داریم. (مصاحبه شماره ۱۹) اصولاً الگوهای چینی و کره جنوبی و... الگوهای مناسبی برای ایران نیست. با طبع مردم ایران هم ناسازگار است. مردم ایران اهل فکر و استدلال و آزادی و... هستند. جنس مردم ایران با مردم آنجاها متفاوت است. حکومت ایران باید مردمسالار، دینی و... باشد. (مصاحبه شماره ۴) الگوی ما حاج قاسم سلیمانی است نه ترامپ، نه بن سلمان و نه ماهاتیر محمد. در میان نهادهای ما مدل ما جهاد دانشگاهی و رویان است نه جهاد کشاورزی و مسکن و مدل آخوندی و زنگنه. همه اینها به خاطر خودباختگی و کم آوردن در برابر دشمن است. (مصاحبه شماره ۱۹)

سایر دیدگاهها در این زمینه را می‌توان به دو دسته «تجارب منفی» و «تجارب مثبت» طبقه‌بندی کرد. اگر چه میان آنها موارد مشابهی هم به چشم می‌خورد که می‌تواند نشان‌دهنده وجود اختلاف نظرهای نسبتاً عمیق میان صاحب‌نظران ایرانی در خصوص معنا و مفهوم توسعه یافتگی باشد.

از دیدگاه حداقل دو نفر از مصاحبه‌شوندگان کشورهای نظیر «برزیل و مکزیک و... نمی‌توانند تجربه‌های خوبی باشند چون شاهد شکاف طبقاتی گسترده در آنها هستیم.» از دیدگاه همین صاحب‌نظران حتی کشورهایی نظیر «کره جنوبی یا تایوان و... از برخی جهات نمی‌توانند الگوهای خوبی باشند زیرا، اولاً توسعه آنها بنیادین و عمیق نیست، بلکه توسعه وابسته است، یعنی اگر دُم‌شان از غرب قطع شود، توسعه‌شان مختل می‌شود و ثانیاً، اقتضای سیاست‌های غرب برای هر جای دنیا متفاوت است. به لحاظ تجربه تاریخی، غرب نگذاشته است که در کل جهان اسلام هیچ نوع رشد و تحول قابل لمسی شکل بگیرد.» (مصاحبه شماره ۱۵) امارات هم نمی‌تواند الگوی مناسبی باشد زیرا «توسعه در معنای واقعی‌اش، چه غربی و چه غیرغربی، در دویی معنا ندارد زیرا نه جمعیت لازم را دارد، نه سرزمین لازم و نه هیچ چیز دیگر.» (مصاحبه شماره ۱۵) از منظری دیگر نیز الگو بودن این کشورها نفی شده است: «تعریف توسعه در چارچوب تسلیم شدن با مبانی انسانی هم سازگاری ندارد. در چنین تعریفی باید از حقوق انسانی، برابری، آزادی و... دست برداریم. آیا می‌توان عربستان، امارات و... را که حقوق انسانی را رعایت نمی‌کنند توسعه یافته نامید؟» (مصاحبه شماره ۲)

اما از جنبه‌ای دیگر «کره جنوبی و سنگاپور می‌توانند نمونه‌های خوبی باشند آنهم در سختکوشی، نظم و مدیریت» به عنوان نمونه «کره جنوبی در ۵ دهه پیش ۱۶ ساعت و بعد از آن ۱۲ ساعت کار می‌کردند.» (مصاحبه شماره ۸) و «پیشرفتهای کره نتیجه دست کشیدن از آرمانهایشان نیست. نتیجه عواملی است که در کشور ما هم باید بر آنها تاکید شود نظیر: غیرت ملی، همبستگی ملی، انضباط، وجدان کاری، دولت پاک و... همه چیزهایی که جزو آرمانهای انقلاب هم هست. آنها با ۴ تا سند پیشرفت کردند اما ما به سندهایمان عمل نکردیم.» (مصاحبه شماره ۱۹) از طرف دیگر «آنها برخی ویژگیهای مثبت دارند که ما آنها را نداریم. برخی ویژگیهای منفی هم ما داریم که آنها ندارند. نکته دیگر آنکه آنها هویت سیاسی خاصی نداشتند یا نمی‌خواستند داشته باشند. آنها تابع آمریکا بودند. ما نه می‌توانیم و نه می‌خواهیم اینگونه باشیم. اگر ما آن خوبی‌ها را داشته باشیم و این بدی‌ها را هم نداشته باشیم، حداقل تا ۵۰ یا ۶۰ درصد مسیر توسعه را می‌توانیم طی کنیم. ما منابع بی‌شمار داریم اما عرضه استفاده از آنها را نداریم. منابع را درست مصرف نمی‌کنیم. توزیع نابرابر درآمد داریم. ما باید خودمان را عوض کنیم (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی لا یغیر ما بانفسهم). آنها خودشان را تغییر دادند. روز بروز بهتر شدند.» (مصاحبه شماره ۸)

ژاپن مهمترین کشوری است که به عنوان یک الگو تقریباً مورد تاکید همه صاحب‌نظران مخصوصاً مخالفین نظریه و الگوی توسعه غربی است «از این جهت که توسعه، حتی توسعه غربی، الزاماً مستلزم سازگاری و هماهنگی و تمکین به تمدن غربی نیست. رسیدن ژاپن به آن سطح از توسعه الزاماً به معنای هماهنگی با غرب نبود و از آن مسیر هم اتفاق نیفتاد.» (مصاحبه شماره ۱۵)

در میان ژاپنی‌ها یک تفکر فلسفی وجود دارد که در مدیریت سبک ژاپنی هم اثر آن دیده می‌شود. مثلاً این تفکر می‌پرسد اگر در کتابخانه‌ات، کتابهایی داری که اصلاً دست نزنه‌ای، چرا این کتابها را نگه می‌داری؟ کتابخانه را با کتاب‌هایی که احتیاج داری جایگزین کن. این نکته بر تفکر ژاپنی‌ها خیلی تاثیر گذاشته است. با همین نگاه بدنبال انقلاب نبوده‌اند و اصلاحات را تدریجی انجام می‌دهند. این نوع نگاه در شیوه حل مسایل روزمره آنها هم تاثیر گذاشته است. بطور مثال در هنگام بروز رکود اقتصادی، درحالیکه راه حل رایج بنگاههای آمریکایی‌ها اخراج کارگران است، ولی در تفکر ژاپنی اخراج در اولویت نیست و سعی کنند با کاهش دستمزد قبلی به اشتغال دائمی دست پیدا کنند و حتی المقدر کمتر کسی بیکار شود زیرا اصل بر کارآمدی و حل مساله است. یک دلیل کارآمدی سیستم در ژاپن پذیرش اصلاحات تدریجی ولی مستمر است. (مصاحبه شماره ۱۰)

یکی از وزیران اسبق اقتصاد کشور از «تجربه برنامه ریزی در هند» به عنوان الگویی موفق برای برنامه ریزی و سیاستگذاری توسعه در کشور نام می‌برد که بر مبنای آن دو حزب عمده هندوستان برای ۵۰ سال آینده بر سر سیاست‌های کلی به توافق رسیده‌اند. (مصاحبه شماره ۹)

یکی دیگر از تجارب موفق در زمینه توسعه، که به عنوان یک الگو مورد توجه تعداد زیادی از صاحب‌نظران ایرانی قرار دارد، کشور چین است. البته با این توضیح که «اگر ما هم می‌خواهیم راه چین را برویم باید در تعاملاتمان با دنیا هم تجدید نظر کنیم. چین در کنار این تعاملات، توسعه‌ی متکی بر توان داخلی را هم محقق کرده است.»

• آنچه باعث موفقیت چینی‌ها شده عرق چینی بوده است اگر عرق آمریکایی داشتند به این جا نمی‌رسیدند (مصاحبه شماره ۱۹)

• در کشور چین بعد از تغییری که در سیاست هایشان رخ داد و به سمت اقتصاد مبتنی بر علم و فناوری حرکت کردند، در ازای واگذاری بخش کوچکی از بازار به شرکت‌های معتبر اروپایی و آمریکایی و شرق پیشرفته، به سرعت صاحب دانش و فناوری شدند. (مصاحبه شماره ۱۱)

• تجربه چین و هند نشان می‌دهد که آنها اصولشان را حفظ کرده‌اند، اما مسیرشان را عوض کرده‌اند. اما آنچه از تجارب این کشورها برای ما قابل اجرا و درس آموزی است اقدامات آنها در جهت زیرساخت‌های توسعه علمی و فناورانه است. چین در این زمینه الگوی بسیار مناسبی برای ما است. البته به این معناست که اگر ما هم می‌خواهیم راه چین را برویم باید در تعاملاتمان با دنیا هم تجدید نظر کنیم. اما چین در کنار این تعاملات، توسعه‌ی متکی بر توان داخلی را هم محقق کرده است. (مصاحبه شماره ۱۱)

• یکی از صاحبان صنایع کشور درباره الگوی توسعه چینی به ما می‌گوید: «چین برای افق ۲۰۵۰ ساختار سه گانه‌ای را طراحی کرده است: (مصاحبه شماره ۶)

۱. دولت به عنوان STATE

۲. پلنوم حزب کمونیست

۳. NDRC کمیسیون توسعه و اصلاحات ملی (هیچ کاری توسط دولت انجام نمی‌شود مگر آنکه قبل از آن توسط NRDC در مورد آن تصمیم گیری شده باشد).

• من طی سال‌های اخیر دو سفر ده روزه برای آشنایی با اقتصاد چین به این کشور داشته‌ام. در جلساتی که با مقامات چینی داشتیم به کرات در معرفی نظام اقتصادی چین جمله کوتاهی را بدین شکل بیان می‌کردند "نظام اقتصادی چین، اقتصاد بازار است ولی مبتنی بر سوسیالیسم چینی". یک بار در ملاقات با معاون حزب کمونیست چین از او پرسیدم همزیستی نظام بازار و سوسیالیسم را چگونه تبیین می‌کنید؟ در پاسخ گفت نظام بازار یک دستاورد علمی بشر است. چرا ما باید خودمان را از این دستاورد محروم کنیم؟! در ادامه گفت به کارگیری نظام بازار در چین توانسته اقتصاد این کشور را به طور کلی متحول کند و اقتصاد این کشور را به مقام دوم اقتصاد جهانی برساند و ما از آن خوشنود هستیم. پرسیدم آیا نظام بازار با نظام سوسیالیسم در تضاد نیست؟ در پاسخ گفت سوسیالیسم چینی یعنی تامین خواسته‌های جامعه، لحاظ کردن اولویت‌های جامعه. ما این موارد را در حزب شناسایی و تصمیم گیری می‌کنیم. البته در حزب فقط از نظرات اعضای حزب که ۸۰ میلیون هستند استفاده نمی‌کنیم بلکه از نخبگان و انجمن‌های علمی نیز بهره مند می‌شویم تا خواسته‌های جامعه را بهتر درک کنیم. البته تامین خواسته‌های جامعه از طریق ساز و کار بازار صورت می‌گیرد. حتی اگر بخشی از اقتصاد ما دولتی باشد در آنجا نیز سعی می‌کنیم سازوکار بازار حاکم شود و تصمیم‌گیری‌های اداری مانع از تشخیص اولویت‌ها و یا بهینه‌سازی نتایج نشود. (مصاحبه شماره ۱۰)

• در چین جوان زیر ۳۰ ساله را دیدم که عضو حزب کمونیست نبود ولی مشاور نخست وزیر بود. (مصاحبه شماره ۱۰)

• یکی از فرصت‌های خوبی که الان در اختیار ما قرار دارد، بحث همکاری ۲۵ ساله ایران و چین است. این همکاری اگر به این شکل طراحی شود که در برابر فروش نفت، امکان تعامل با شرکت‌های چینی فراهم شده و ما از این فرصت برای تصاحب دانش و فناوری استفاده کنیم، بسیار فرصت مناسبی خواهد بود. انتقال دانش

و فناوری بدین معناست که اگر چینی‌ها در حوزه‌های ما بیشتر می‌دانند، ما از آنها بیاموزیم و اگر ما در حوزه‌های از آنها فراتریم، آنها از ما یاد بگیرند. ما بر این باوریم که در برخی حوزه‌ها از چینی‌ها برتریم، اما عدم باور به توان داخلی باعث شده است که نتوانیم از توان داخلی استفاده کنیم. بواسطه همین عدم خودباوری، ما مجبوریم که بواسطه یک شرکت معتبر چینی، وارد بازارهای داخلی شویم و به عبارتی این شرکت واسطه حضور ما در بازار ایران شود تا بتوانیم بعد از پایان این دوره همکاری، خودمان این کارها را ادامه دهیم. از این فرصت باید بسیار خوب استفاده کنیم اگر چه این نگرانی هم وجود دارد که فقط به آنها نفت بفروشیم و بجای آن همه چیز را از چین وارد کنیم و از این طریق صنایع و خدمات و بنادرمان را رونق دهیم. هدف ما اگر چنین چیزی باشد شاید در یک مقطع کوتاهی بتوانیم کشور را به رفاه و رونق مناسبی برسانیم، اما باز هم ما صاحب دانش نشده ایم. در برابر فروش نفت به چین حتما باید بدنبال انتقال تکنولوژی از آن کشور باشیم. (مصاحبه شماره ۱۱)

مصاحبه شونده شماره ۱۰ الگوهای متداول شرقی و غربی را رد می‌کند: «به گمان من، دولت توسعه‌گرای کنونی، علی‌الاصول دو الگوی لیبرال (غربی) و اقتدارگرا (چین) را در پیش چشم همگان نهاده است، اما هیچ یک از این دو کشور برای این ایران کنونی الگوی مساعدی نمی‌تواند باشد. می‌توان و باید الگوی کشورهایی چون بوتان، گرجستان (قانون ضدفساد)، مالزی و نروژ را واری و طبق آن سیاستگذاری کرد. مثلا در الگوی بوتان، اولویت اصلی درآمد سرانه نیست، بلکه زیستن رضایت بخش است همراه با دسترسی به منابع غیرمادی (مانند محیط زیست) زندگی. یا در گرجستان، سیستم کشف و مجازات فساد بسیار پیشرفته است. همین طور الگوی نروژ در هزینه کرد عایدات نفتی.»

مصاحبه شونده شماره ۴، تجربه شوراها در آمریکا را تجربه موفقی برای الگوگیری می‌داند: «رییس جمهور آمریکا در حوزه‌های مختلف دارای شورای مشورتی است از اقتصاد تا صنعت و امنیت و... اعضای شوراها مشورتی همگی از افراد کارکشته آن موضوع هستند در ذیل تفکر رییس جمهور. یعنی قرار نیست نظر همه را بخواهیم. افرادی که از نظر اندیشه‌ای همراه رییس جمهور هستند ولی متخصص آن حوزه هم هستند. نظرات این افراد تجمیع می‌شود و به عنوان سیاست‌های اقتصادی و... در اختیار رییس جمهور قرار می‌گیرد. رییس جمهور در آمریکا یک عقبه فکری و اندیشه‌ای دارد. ما هم در ایران مشاور اقتصادی و... داریم اما او یک چیز می‌گوید، وزیر اقتصاد یک چیز دیگر می‌گوید، وزیر صنعت یک چیز دیگر و... رییس جمهور هم گیج می‌شود. خودش هم اقتصاددان نیست. یک روز به حرف این گوش می‌کند و یک روز به حرف آن دیگری و نتیجه آن ایجاد تشویش در کشور است. این یک نمونه از تجارب ریز است. اگر دولت جدید بیايد بهتر است که از این سبک استفاده کند. ... نگاه اقتصادی رییس جمهور هر چه که باشد، پوپولیستی، اقتصاد مردمی و... باید آدمهایی که این نگاه اقتصادی را قبول دارند و در این حوزه متخصص هستند را جمع کرده و آنهايي که نگاه متفاوت دارند را حذف کنیم و آنها هم مباحث خرد سیاستگذاری را تعیین کرده و به رییس جمهور منتقل می‌کنند و رییس جمهور هم همین را اجرا می‌کند. این می‌شود سبک صحیح حکومتداری که آمریکایی‌ها تجربه کرده‌اند و تجربه خوبی هم بوده است. شما برای سیاست‌هایتان عقبه خوبی دارید در یک جریان فکری خاص. همان آدمها می‌توانند به تدریج نظریات بیرونی‌ها را هم بگیرند و نظرات خودشان را اصلاح کنند.»

جمع بندی

نظریه‌هایی نظیر «دولت توسعه‌گرا» برآمده از تجارب مشترک میان کشورهای بوده است که در یک مدت زمانی مشخص و نسبتاً محدود از کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته تبدیل شده‌اند. اکثر این کشورها از اصول و الگوهای مشابه بهره برده‌اند که به زعم برخی از صاحب‌نظران می‌تواند در سایر کشورهای در حال توسعه هم تکرار شده و به همان نتایج منتهی گردد. اما بی تردید، همانگونه که اکثر صاحب‌نظران ما بر آن تاکید داشتند، اقتضائات کشورها با یکدیگر متفاوت است و بنا بر اقتضائات متعدد داخلی و بین‌المللی نمی‌توان الگوی یکسانی را برای توسعه همه کشورها تجویز نمود. به همین دلیل، به منظور کاستن از هزینه‌های فراوان آزمون و خطا و برداشتن گام‌هایی مطمئن تر در مسیر توسعه، بهره‌گیری از تجارب سایر کشورها یک ضرورت عقلانی محسوب می‌شود. دیدگاه صاحب‌نظران ما در این زمینه را می‌توان در قالب سه گروه زیر طبقه‌بندی کرد:

تجارب مثبت	تجارب منفی	عدم الگوگیری
کره جنوبی و سنگاپور در سختکوشی، نظم و مدیریت	برزیل و مکزیک و... به خاطر وجود شکاف طبقاتی گسترده در آنها	عدم تقلید به مثابه لازمه توسعه بومی
ژاپن، الگوی توسعه یافتگی منفصل از غرب	کره جنوبی، تایوان و... به خاطر وجود توسعه غیربنیادین و وابسته	آمادگی برای پذیرش دشواری‌های حرکت در مسیر توسعه
ژاپن، بواسطه تاکید بر کارآمدی و حل مساله	امارات و... به خاطر آنکه توسعه به معنای واقعی در چین وسعت و جمعیت و... امکانپذیر نیست.	ضرورت آزمون و خطا در مسیر توسعه بومی
ژاپن، بواسطه تاکید بر اصلاحات تدریجی ولی مستمر	امارات و عربستان و... به خاطر نفی حقوق انسانی	عدم امکان مقایسه ایران با سایر کشورهای توسعه یافته (تفاوت در جنس و طبع مردم ایران، الزامات مردمسالاری دینی)
«تجربه برنامه‌ریزی در هند» به عنوان الگویی موفق برای برنامه ریزی و سیاستگذاری توسعه	کره جنوبی، امارات و... به واسطه فقدان هویت سیاسی و تابعیت محض از آمریکا	توجه به الگوهای داخلی
چین، بواسطه توسعه‌ی متکی بر توان داخلی		توجه به سایر الگوها به مثابه خودباختگی به غرب
چین، بواسطه اقتصاد مبتنی بر علم و فناوری		
چین و هند، بواسطه «حفظ» اصول و «تغییر» مسیر		
بوتان، که در آن اولویت اصلی درآمد سرانه نیست، بلکه زیستن رضایت بخش است همراه با دسترسی به منابع غیرمادی (مانند محیط زیست) زندگی.		
گرجستان، بواسطه وجود سیستم کشف و مجازات فساد بسیار پیشرفته		
نروژ، در هزینه کرد عایدات نفتی		
آمریکا: تجربه شوراهای مشورتی رییس جمهور		

به نظر می‌رسد که علیرغم همه اختلاف نظرها می‌توان بر این نکته تاکید داشت که «اصول توسعه ثابت اند اما هر کشوری بنا به شرایط خود باید بدنبال الگوی بومی خود باشد.» در مورد جمهوری اسلامی ایران، اقتضائاتی نظیر مردمسالاری دینی، عدالت طلبی، ارزشهای اسلامی، ظلم ستیزی، استبداد ستیزی و... موجب می‌شود که نتوان هیچکدام از الگوهای توسعه موجود را به صورت تام مورد اقتباس قرار داد. اما بی تردید تجارب این کشورها، واجد موارد الهام بخش فراوانی برای ما خواهند بود، همچنانکه کره‌ای‌ها، تایوانی‌ها، سنگاپوری‌ها و... تاثیرات فراوانی از تجارب یکدیگر پذیرفته‌اند و همه آنها نیز به نوعی متاثر از تجربه توسعه ژاپن به عنوان اولین دولت توسعه‌گرا در آسیا بوده‌اند. همه آنها از اقتصاد مبتنی بر صنعت، نرخ رشد اقتصادی بالا، بوروکراسی حرفه‌ای، دولت بوروکراتیک مستقل و مقتدر و... به عنوان اصول توسعه‌گرایی بهره بردند.

دولت چین که این روزها به عنوان یکی از مهمترین الگوهای دولت توسعه‌گرا شمرده می‌شود، علیرغم بهره‌گیری از سایر تجارب جهانی و منطقه‌ای، رویکردی مختص به خود را برگزیده که نمی‌توان آن را توسعه‌گرا نامید. بلکه بیشتر می‌توان آن را مفهومی چندریخت^۷ و پیچیده، مختص به جامعه و کشور چین، دانست که تاکنون مدل موفق نیز بوده است (Howell, ۲۰۰۶). بر همین اساس، الگوی توسعه چین، با **تأکید بر خود اتکایی و ابتکار بومی در مسیر توسعه**، الگوی نوینی از توسعه است که بر اساس آن، هر کشور می‌بایست با استفاده از ابتکار و تجربه، به بهبود وضعیت اقتصادی خود کمک کند. در این راستا، چین سرمایه گذاری‌های هنگفتی را به بخش آموزش و فناوری اختصاص داده و با حمایت از حقوق مالکیت نخبگان، مشوق‌هایی برای افزایش روحیه ابتکار ایجاد کرده است. (Li&etal, ۲۰۰۹)

۷ . Polymorphous

فصل پنجم

نتیجه گیری

مقدمه

داستان توسعه در ایران «یکی داستانت پر آب چشم!»؛ در طول بیش از یکصد سال گذشته، نویسندگان بیشماری صدها کتاب و مقاله و... درباره‌ی آن نوشته‌اند و هزاران نکته درباره آن گفته‌اند. اما با وجود چنین پیشینه گرانباری از ادبیات توسعه، همچنان با همان سوالاتی روبرویم که یکصدسال قبل هم روبرو بودیم. روشنفکر توسعه‌گرای امروز ما همچنان همان دغدغه‌هایی را در سر دارد که منورالفکر ترقی خواه صد سال پیش داشت و عجیب آنکه دولتمرد امروز ما نیز با همان چالش‌هایی روبرو است که دولتمردان یک قرن گذشته‌ی ایران همگی با آن روبرو بوده‌اند. در این میان، با جامعه‌ای روبرو هستیم که هم «نسخه‌ها»ی گروه اول را تماما از بر است و هم «عملکرد» گروه دوم را با تمام وجود لمس کرده است. جامعه‌ای که از نسخه نویسانش گریزان گشته و از حاکمانش ناامید؛ و چشم امیدش یا به آسمانها است یا به آن سوی آنها.

در این پژوهش بدنبال آن نبوده ایم تا ما هم نسخه‌ای در کنار نسخه‌های بیشمار دیگر نوشته باشیم و آن را به عنوان دارویی شفابخش به دولتمردان خسته و نظام سیاسی بیمارمان تجویز کنیم. این پژوهش برای پاسخگویی به ضرورتی به نام «لزوم بهره‌گیری از دانش و تجارب جهانی در جهت کاهش هزینه‌های توسعه‌یافتگی» و در کنار آن، شناسایی «راهکارهای برون رفت از بن بست توسعه یافتگی» و «الزامات توسعه‌گرایی در چارچوب ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی» شکل گرفت. ما در این پژوهش بدنبال آن هستیم تا چکیده‌ای از تجارب موفق جهانی را در کنار توصیه‌های جمعی از صاحب‌نظران مطرح کشور برای ایجاد یک دولت توسعه‌گرا در چارچوب مبانی و آرمانهای انقلاب اسلامی گردآوری کرده و در اختیار مخاطبین خاص چنین طرحی قرار دهیم. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه‌ای از مهمترین نتایج بدست آمده در این تحقیق، مخصوصا با تاکید بر تحلیل محتوای مصاحبه‌های نخبگانی، است.

جهت‌گیری‌های کلی

در یک جمع بندی کلی، دیدگاه صاحب‌نظران در زمینه امکان تحقق و ضرورت ایجاد دولت توسعه‌گرای انقلابی را می‌توانیم به چهار دسته اصلی زیر تقسیم کنیم:

<ul style="list-style-type: none"> • گروهی که توسعه به مفهوم متداول آن را دغدغه، اولویت و مساله اصلی امروز ما ندانسته و به تبع آن، ضرورتی برای تشکیل دولت توسعه‌گرا هم قایل نبودند.
<ul style="list-style-type: none"> • گروهی که توسعه به مفهوم متداول را قبول داشته، بر ضرورت تحقق دولت توسعه‌گرا نیز تاکید کرده و آن را در چارچوب انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران محقق می‌دانستند. (دولت توسعه‌گرای انقلابی را مفهومی معنادار و قابل تحقق می‌دانستند)
<ul style="list-style-type: none"> • گروهی که توسعه به مفهوم متداول را قبول داشته، بر ضرورت تحقق دولت توسعه‌گرا نیز تاکید کرده و آن را در چارچوب آرمانهای اولیه انقلاب محقق می‌دانستند (و نه شرایط کنونی جمهوری اسلامی ایران)
<ul style="list-style-type: none"> • گروهی که توسعه به مفهوم متداول را قبول داشته، بر ضرورت تحقق دولت توسعه‌گرا نیز تاکید کرده، اما آن را در چارچوب انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران محقق نمی‌دانستند. (دولت توسعه‌گرای انقلابی را مفهومی معنادار و قابل تحقق نمی‌دانستند)

درباره الزامات و شاخص‌های تحقق دولت توسعه‌گرا نیز می‌توان دیدگاه‌های صاحب‌نظران را به سه دسته اصلی زیر تقسیم کرد:

• دسته اول، آنهایی هستند که راه و مسیر توسعه‌ی مرسوم و متداول در دنیا را توصیه می‌کنند. مسیری که مهمترین شاخصه آن را باید تعامل و همکاری‌های بین‌المللی (یا حداقل عدم ستیز) به ویژه با آمریکا دانست (تقریباً اکثر مصاحبه‌شوندگان در این طیف جای می‌گیرند)

• دسته دوم، آنهایی هستند که اعتقاد دارند جهت‌گیری کلی و کلان ما در مسیر توسعه تاکنون درست بوده و بهترین راه یا تنها راه ممکن ما برای بوده است. بر مبنای این دیدگاه، ساختارهای ما مشکلی نداشته و از این رو نیازمند اصلاح ساختاری نیستیم. آنچه که بدان نیز داریم جهت‌گیری کارگزاران نظام (مجلس و دولت) در چارچوب سیاست‌های کلی توسعه‌ای نظام و عمل در این چارچوب است. برخی افراد در این زمینه بر ضرورت تشکیل یک دولت انقلابی، به موازات مجلس انقلابی موجود، به عنوان یک راهکار کارآمد تاکید می‌کنند.

• دسته سوم کسانی هستند که معتقد به الگوگیری از کشورهای نظیر چین، هند، کره جنوبی و... برای اصلاح ساختارها و فرایندهای اداره کشور در مسیر تحقق توسعه ملی هستند. بازتعریف انقلابی‌گری یا تعطیلی موقت آن، ایجاد انسجام حاکمیتی و ملی در جهت توسعه‌گرایی، تعیین اولویتها و تمرکز بر آنها، اصلاح ساختارها متناسب با اهداف و اولویتها و... از جمله توصیه‌های این افراد است.

تحلیل نتایج

اولین هدف ما در این تحقیق «شناسایی مهمترین الزامات تحقق یک دولت توسعه‌گرا و انقلابی در ایران امروز و در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران» بود. پاسخ صاحب‌نظران به این سؤال ما، همچنان که مشاهده شد، با نوعی اجماع همراه بود. به این معنا که اکثر آنها بر اولویت توسعه‌گرایی و تن دادن به الزامات آن، به عنوان مهمترین ضرورت امروز کشور، تاکید داشته و از ایجاد اجماع در این خصوص در میان مسئولین کشور حمایت می‌کردند. اکثر آنها از «رهبری» یا نهادهای زیر نظر ایشان به عنوان مهمترین فرد یا نهادهای اجماع ساز یاد کرده و بر قرار گرفتن توسعه‌گرایی به عنوان «سیاست کلی نظام» تاکید داشتند. البته در این زمینه اختلافاتی نیز وجود دارد که بیشتر ناظر بر نحوه رفتار نظام در حوزه سیاست خارجی است. دولت توسعه‌گرا از یکسو نیازمند روان سازی تعاملات خارجی به منظور سهولت در دستیابی به دانش و فناوری روز، استفاده از سرمایه‌های خارجی و صادرات تولیدات داخلی است و از سوی دیگر، امکان رسیدن به چنین تعاملی با دنیای بیرون (مخصوصاً قدرتهای بزرگ غربی) در شرایط کنونی بسیار دشوار به نظر می‌رسد. بر مبنای پاسخ‌هایی که در این باره دریافت داشتیم، این دشواری احتمالاً وابسته به یک یا چند مورد از موارد زیر است:

۱. ضدیت بنیادین آمریکا (و غرب و اسرائیل) با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران
۲. ضدیت آمریکا (و غرب و اسرائیل) به همراه برخی کشورهای منطقه با سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران
۳. تضاد میان دوستی و رابطه با آمریکا و غرب با پیگیری و تامین منافع ملی ایران

۴. علاقه و تلاش افراد و جریان‌هایی در داخل ایران یا درون ساختار قدرتهای غربی برای جلوگیری از تنش

زدایی

۵. نگاه حیثیتی یا ایدئولوژیک به رابطه با غرب

بواسطه دشواری‌ها و شرایط فوق، تحقق دولت توسعه‌گرا و انقلابی با چالشی جدی در حوزه روابط خارجی مواجه است. برخی از این دشواری‌ها، در صورت اذعان بر وجود آنها، حتی با تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های داخلی نیز قابل حل و فصل نخواهند بود و نیازمند اراده‌هایی فراتر از اراده ما هستند، اما ارایه راه حل برای برخی دیگر از این دشواری‌ها را می‌توان در چارچوب قدرت و اراده حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی ایران تعریف کرد. در واقع چنانچه عزم و اراده لازم برای حل آنها وجود داشته باشد، می‌توان فارغ از اراده‌های برون مرزی، تغییراتی جدی را در این حوزه‌ها سامان داد. برخی از صاحب‌نظران ما در پاسخ به سئوالهای بعدی این تحقیق، راهکارهایی را در این زمینه ارایه داده‌اند.

دومین هدف ما در این تحقیق «شناسایی شاخص‌ها و ابعاد دولت توسعه‌گرا و انقلابی» است. بر مبنای آنچه از دیدگاه صاحب‌نظران بدست آمده است، مهمترین شاخص و ویژگی چنین دولتی آن است که «پیشرفت اقتصادی» را مهمترین اولویت خود قرار داده و سایر اولویتها را در ذیل آن و در مقام زمینه‌سازی و بسترسازی برای تحقق آن قرار می‌دهد. تقریباً هیچکدام از صاحب‌نظران ما در خصوص ضرورت حرکت دولت در مسیر پیشرفت اقتصادی کشور تردیدی نداشتند و چنین موضوعی به عنوان هدف اصلی دولت مورد تاکید همه نخبگان کشور است. تقریباً همگی آنها بر ضرورت اجماع بر سر برنامه‌ها و سیاست‌های کلی، انسجام قوه مجریه و همگرایی سه قوه تاکید داشته‌اند. تفکیک «انتصابات غیر سیاسی» از «انتصابات سیاسی» و قرار گرفتن سیاستمداران در ذیل برنامه ریزان و پرهیز آنها از ورود به حوزه نظریه پردازی از دیگر نکات مورد تاکید صاحب‌نظران است. ایجاد و تعدد احزاب قدرتمند و زمینه‌سازی برای رقابت در عرصه راهکارهای اجرایی را نیز می‌توان از جمله موارد مورد اجماع صاحب‌نظران دانست. در حوزه اقتصادی نیز تاکید زیادی از سوی کارشناسان اقتصادی بر انجام اصلاحات از نقاط مورد اجماع نظیر نظام بانکی، خصوصی سازی، توسعه مبتنی بر فناوری و نگاه سرمایه‌ای و توسعه‌ای به نفت و گاز را شاهد هستیم. اما باز هم مهمترین اختلاف نظر را می‌توان در حوزه سیاست خارجی مشاهده کرد. در این زمینه یکدسته از صاحب‌نظران بر فقدان نسبت یا نسبت اندک میان توسعه‌گرایی و رابطه با غرب (آمریکا) تاکید کرده و تکیه بر ظرفیتهای فراوان داخلی و گسترش تعامل با مجموعه‌های همراه را مسیر صحیح توسعه در جمهوری اسلامی ایران عنوان می‌کنند. در مقابل، عده‌ای دیگر بر نفی هرگونه توسعه مستقل و در انزوا تاکید کرده و بر لزوم تنش زدایی با آمریکا، اسراییل و ... به عنوان پیش شرط توسعه یافتگی کشور اذعان دارند. این دسته از کارشناسان، سیاست‌های منطقه‌ای ایران را نیز در تضاد با حرکت کشور در مسیر توسعه می‌بینند. در میان این دو دسته می‌توان از دسته سومی هم یاد کرد که اگر چه بر ضرورت عادی سازی روابط با جهان خارج و قدرتهای بزرگ تاکید دارند اما با در نظر گرفتن محدودیتها و سیاست‌های کلی نظام، از انتخاب «یک نقطه بهینه میان ستیز و تسلیم» سخن می‌گویند. نقطه‌ای که در آن ما بدنبال «حمایت غیرمستقیم» از انقلابیون و جوامع هدف خود خواهیم رفت و تسهیل روابط خارجی را به عنوان لازمه بهره‌گیری از ظرفیتهای داخلی و مکمل توان ملی در نظر می‌گیریم. به نظر می‌رسد که در عرصه سیاست خارجی، انتخاب این راه میانه، تنها گزینه‌ای است که

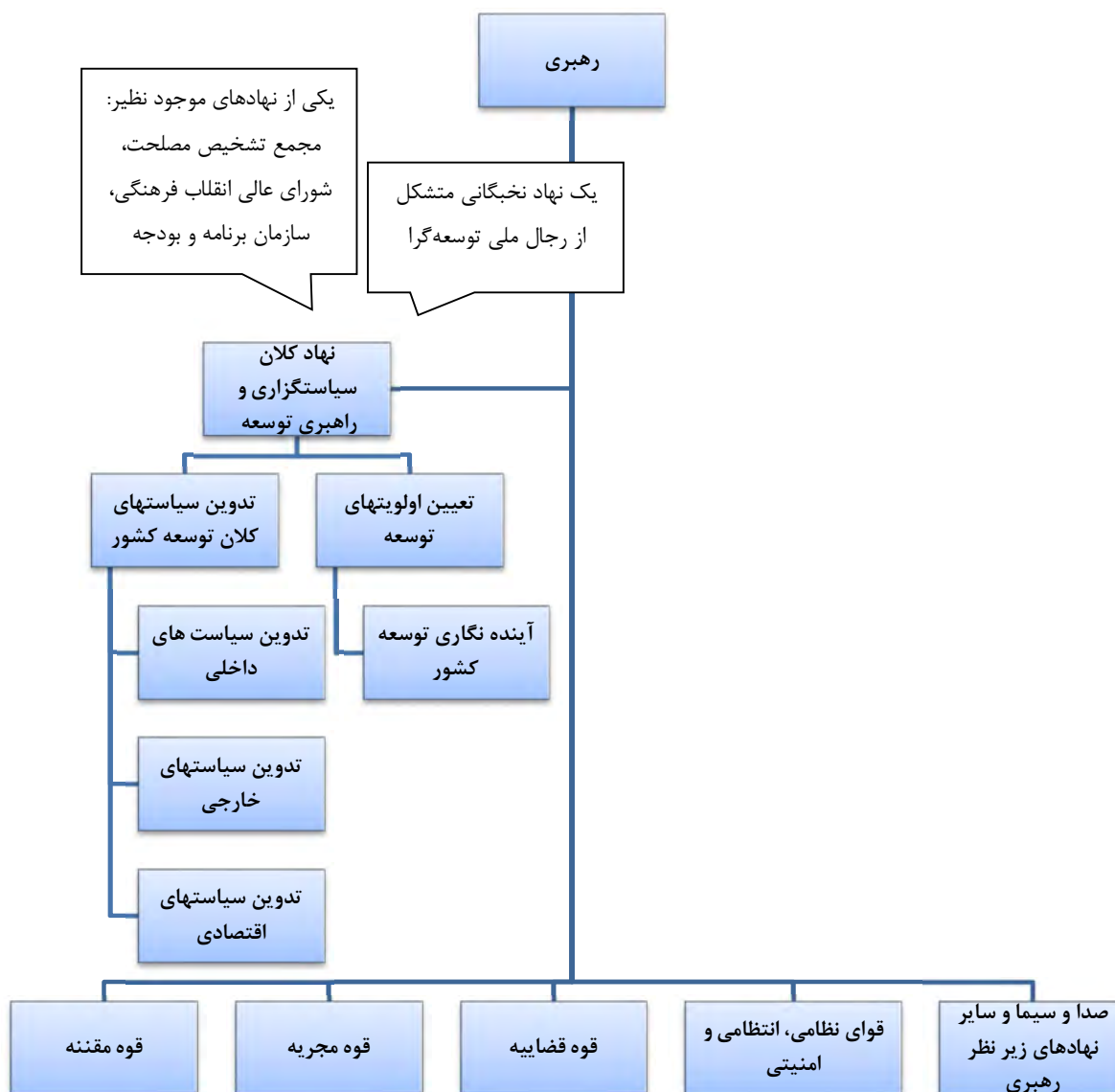
می‌تواند به تحقق دولت توسعه‌گرا و انقلابی بینجامد. در همین زمینه یکی از دغدغه‌ها و چالش‌های جدی ما در طی ۴ دهه گذشته این بوده است که قوه مجریه دائما میان گفتمانهای مختلف نوسان کرده و هیچ مسیر مشخص و پیوسته‌ای را در مسیر توسعه طی نکرده است. از آنجا که قوه مجریه مهمترین کارگزار اجرایی دولت توسعه‌گرا در ایران به شمار می‌رود، بدنبال راهکاری برای ضمانت بخشیدن به تداوم حرکت توسعه‌گرایی در سطح این قوه بودیم که مخصوصا با انتخاباتهای ۴ ساله و ۸ ساله دچار گسست‌های پارادایمی نگردد. همچنانکه مشاهده شد در پاسخ به این دغدغه، گروهی از پاسخ دهندگان ما، چنین آسیبی را از نتایج طبیعی مردمسالاری می‌دانستند که تنها با گذر زمان و کسب تجارب بیشتر قابل حل خواهد بود و گروهی دیگر نیز راه حل را در ایجاد یک نهاد فرادستی می‌دیدند که عامل انسجام بخش روند تغییرات سیاسی در کشور باشد. گروه سوم نیز، راهکار را در محدود کردن زمینه‌های رقابت تنها در میان کاندیداهای متعهد به اصول توسعه و یا ضمانت از کاندیداها برای حرکت در این مسیر می‌دانستند. اما تقریبا همگی آنها بر ضرورت حراست و پاسداری از مردمسالاری دینی و دستاوردهای آن به عنوان یکی از مهمترین آرمانهای انقلاب اسلامی تاکید داشتند. از این رو هر نوع اصلاحی در روند اداره کشور به منظور تحقق دولت توسعه‌گرای انقلابی نمی‌تواند در چارچوبی خارج از الزامات و شاخصه‌های مردمسالاری دینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرد.

هنگامیکه از ضرورت انسجام و اجماع میان کارگزاران و ساختارهای حاکمیتی سخن به میان می‌آید و مخصوصا آهنگام که به تجارب برخی از کشورهای توسعه یافته در این زمینه می‌نگریم، وجود یک نهاد برتر و فرادست حاکمیتی که در نقش فرماندهی و راهبری کلان توسعه ملی ایفای وظیفه کند، در اذهان متبادر می‌شود. اما همچنانکه در این پژوهش دیدیم، اکثر صاحب‌نظران ما، با تمکین بر تجارب گذشته، نگاه بدبینانه‌ای نسبت به ایجاد نهادهای جدید و موازی در کشور داشته و بر ضرورت اصلاح برخی از نهادهای موجود و تجدید ساختار و اعضای آن به عنوان بهترین راه حل در این زمینه تاکید می‌کنند. این نهادهای موجود می‌توان سازمان برنامه و بودجه، مجمع تشخیص مصلحت یا شورایی انقلاب فرهنگی باشد، اما هر کدام از این نهادها طبیعتا برای قرار گرفتن در چنین نقشی باید تن به اصلاحات اساسی در ساختار و اعضای خود داده و راه را برای حضور جدی و فعال بخش خصوصی، نخبگان علمی و ملی و بوروکراتهای توسعه‌گرا و انقلابی هموار سازد.

یکی دیگر از اهداف ما در این پژوهش نحوه و میزان درس آموزی از سایر تجارب و دستاوردهای جهانی و منطقه‌ای در حوزه توسعه‌گرایی است. همچنانکه در مباحث نظری به تفصیل اشاره کردیم، نظریه «دولت توسعه‌گرا» مبتنی بر تجارب موفق چند کشور آسیایی در حوزه توسعه دولت محور بوده است؛ تجربه‌ای که در قالب برخی شاخص‌ها و الزامات، قابلیت انطباق و پیگیری توسط سایر کشورها را نیز یافته است. نتایج این تحقیق نشان داد که علیرغم تفاوت‌های فراوان میان اقتضانات داخلی و بین‌المللی کشورها، می‌توان به منظور کاستن از هزینه‌های فراوان آزمون و خطا و برداشتن گامهایی مطمئن تر در مسیر توسعه، بهره‌گیری از تجارب سایر کشورها را نیز به عنوان یک ضرورت عقلانی مورد توجه قرار دهد. سختکوشی، نظم و مدیریت، تاکید بر کارآمدی و حل مساله، تاکید بر اصلاحات تدریجی ولی مستمر، تاکید بر توان داخلی، تاکید بر

توسعه و اقتصاد مبتنی بر علم و فناوری، نحوه هزینه‌کرد عایدات نفتی و... از جمله تجارب مثبتی است که می‌تواند راهگشای توسعه ملی در جمهوری اسلامی ایران باشد.

با توجه به مجموعه نتایج این تحقیق، می‌توان مدل اولیه زیر را به عنوان پیشنهاد این تحقیق برای تحقق دولت توسعه‌گرا و انقلابی در ایران امروز ارائه داد. مدلی که هم کلیت ساختار آن و هم هر کدام از اجزا و شاخص‌های آن می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل قرار بگیرد.



وظایف، ویژگیها و سیاست‌های دولت توسعه‌گرا و انقلابی

۱. رهبری:

❖	قرار دادن توسعه‌گرایی به عنوان «سیاست کلی نظام»
❖	سلطه ایدئولوژیک توسعه‌گرایی بر حاکمیت و کشور
❖	ایجاد «اجماع» و «همگرایی» میان قوای سه‌گانه و سایر ارکان حاکمیتی در جهت توسعه کشور
❖	ملزم کردن همه ارکان نظام به برنامه توسعه ملی
❖	زمینه‌سازی برای رقابت میان کاندیداهای توسعه‌گرا از دو جریان اصلی کشور

۲. نهاد کلان سیاستگذاری و راهبری توسعه کشور

الف) اصول حاکم بر تدوین سیاست‌های داخلی:

❖	تفکیک حوزه نظریه پردازی از حوزه اجرایی
❖	بسترسازی برای رقابت بر سر راهکارهای اجرایی
❖	ایجاد نظام حزبی
❖	اصلاح نظام قانونگذاری
❖	ایجاد انسجام ملی و جلوگیری از شکاف‌ها و چنددستگی‌های سیاسی و اجتماعی و...
❖	زمینه‌سازی برای شایسته‌سالاری
❖	پذیرش کثرت‌گرایی سیاسی، فکری، اجتماعی، مذهبی، قومی و...
❖	گسترش آزادی
❖	بسترسازی میدان مسابقه و رقابت در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...
❖	دگرگون‌سازی نظام پذیرش، آموزش و سنجش دانشجو، دانش‌آموز و استاد و معلم
❖	متحول‌سازی نظام انتخابات در هر ۴ سطح شوراها، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و مجلس خبرگان
❖	تفکیک «انتصابات غیر سیاسی» از «انتصابات سیاسی»
❖	مدیریت روشمند روحیه جهادی در سیاستگذاری داخلی
❖	ساخت یکپارچه دولت

ب) اصول حاکم بر تدوین سیاست‌های خارجی:

❖	روان‌سازی تعامل با خارج
❖	تاکید بر انتقال تکنولوژی و بومی کردن آن
❖	تسهیل زمینه‌های صادرات تولیدات داخلی
❖	تسهیل زمینه‌های استفاده از سرمایه‌های خارجی
❖	پرهیز از نزاع در سیاست خارجی
❖	انتخاب نقطه بهینه میان ستیز و تسلیم
❖	گسترش تعامل با مجموعه‌های همراه
❖	ضرورت شبکه‌سازی به منظور تامین امنیت ملی
❖	تبدیل نفوذ و امتیازات میدانی (در سطح منطقه) به میثاق و پیمانهای حقوقی

❖ موظف شدن نهادهای دیپلماسی برای پل سازی و رفع تنش
❖ حمایت غیرمستقیم از انقلابیون جهان
❖ توجه به عواقب بلندمدت سیاست‌های منطقه ای
❖ توجه به مسایل اخلاقی مداخلات منطقه ای
❖ مدیریت درگیری با اسرائیل
❖ حل مساله ی تجارت و هزینه ی مبادله
❖ ضرورت حرکت سیاست خارجی در ریل الزامات رشد اقتصادی
❖ تفکیک بین تبلیغ و تحلیل در دستگاه دیپلماسی کشور

ج) اصول حاکم بر تدوین سیاست‌های اقتصادی:

❖ تکیه بر ظرفیتهای فراوان داخلی
❖ انتخاب تنها یک اولویت (اقتصادی) به عنوان هدف اصلی
❖ انجام اصلاحات از نقاط مورد اجماع
❖ اتصال نفت و گاز به تکنولوژی ها و بازارهای فروش جدید
❖ جداسازی نفت از بودجه جاری و تبدیل آن به منبع توسعه
❖ تاکید بر خصوصی سازی
❖ استقلال بانک مرکزی
❖ احیای نظام خدمات اساسی (مانند بیمه فقرا، مسکن مهر، مقرری مستمری بگیران و...) در حد یک نظام سوسیال دموکراسی
❖ نفی تفکر نولیبرال در اقتصاد
❖ انضباط پولی و مالی
❖ قفل شدن اقتصادی به کشورهای دیگر
❖ ایجاد فضای کسب و کار مناسب برای توسعه
❖ ضرورت اخذ دانش فنی و انتقال تکنولوژی
❖ ارتباط اقتصادی برد-برد با جهان توسعه‌یافته
❖ تبادل با بازارهای کار، سرمایه و فناوری
❖ رقابتی بودن اقتصاد

د) اصول حاکم بر تدوین اولویتها:

❖ قرار گرفتن پیشرفت اقتصادی به عنوان اولویت اول کشور
❖ قرار گرفتن سایر اولویتها به عنوان مُعدّ اولویت اول (همکار و بسترساز)
❖ توسعه‌ی مبتنی بر خوداتکایی
❖ فهم انضمامی از اهداف و اولویتها
❖ ساده و محدود بودن سیاست‌های کلی
❖ توسعه‌ی مبتنی بر فناوری در مقابل توسعه منبع بنیان
❖ تعیین یک جایگاه مشخص در منطقه (نفی جایگاههای متعدد)

❖	قرار گرفتن سیاستمداران در ذیل برنامه ریزان
❖	توجه به الگوهای مثبت در سایر کشورهای توسعه یافته
❖	برنامه‌ریزی درست و مستظهر به توان کارشناسی و تجارب تاریخی
•	تاکید بر باورهای مناسب فرهنگی
•	تاکید بر اصول عام توسعه یافتگی
•	تعریف مشترک از آینده ایران
•	دانش دقیق از جهان

۳. سایر نهادها

❖	ضرورت هماهنگی و انسجام کارگزاران اجرایی
❖	ضرورت شایسته سالاری
❖	خروج نظامی‌ها از سیاستگذاری در سیاست خارجی
❖	تمرکز نظامیان فقط بر امر دفاع
❖	قوه قضاییه و نظام قضایی مستقل و قاطع و قدرتمند

منابع و مأخذ

- آذرمند، حمید (۱۳۸۹) «چشم انداز تغییر جایگاه کشورها در اقتصاد جهان»، تازه‌های اقتصاد، سال ۳، شماره ۲۱۳.
- آلسینا، آلبرتو و روبرتو پروتی (۱۳۷۸) «مروری بر سیاست‌های رشد» در دولت و رشد، ویراسته ویلی برگستروم، مترجم: علی حیاتی، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- آقابخشی، علی (۱۳۷۴) فرهنگ علوم سیاسی. تهران: مرکز مطالعات و مدارک علمی ایران.
- اناک جوان، جایوم (۱۳۹۰) سیاست و حکومت در مالزی مترجمان: مجید خورشیدی و فخرالدین سلطانی، تهران: انتشارات سایه گستر. چاپ اول.
- اوانز، پیتر (۱۳۸۰) توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، مترجم: عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- باقری دولت آبادی، علی؛ رشیدی زاده، بهنام (۱۳۹۳) رویکرد ایران و عراق به نظام بین الملل و تاثیر آن بر شروع و پایان جنگ، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۸۱.
- بهشتی، محمدباقر (۱۳۷۲) «بررسی بهره‌وری در سازمانهای دولتی ایران». همایش بررسی مسائل اداری ایران، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ترابی، ی، روشنی، م (۱۳۸۸) اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- ترنر، مارک و هیوم، دیوید (۱۳۷۹) حکومت اداری، مدیریت و توسعه. ترجمه عباس منوریان. تهران: مراکز آموزش مدیریت دولتی.
- تودارو، مایکل (۱۳۷۸) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، سازمان برنامه و بودجه.
- خاندوزی، احسان (۱۳۸۳) «جریان شناسی اندیشه اقتصادی در ایران امروز»، راهبرد، شماره ۳.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸) نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۰) «مروری بر ادبیات و جایگاه دولت در اقتصاد» فصلنامه فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۰۷ و ۱۰۸.
- دلفروز، محمد تقی (۱۳۹۳) دولت و توسعه اقتصادی؛ اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا، تهران: نشر آگه.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۴) «بررسی فرایند توسعه اقتصادی کره جنوبی در چارچوب الگوی دولت توسعه‌گرای غیر دموکراتیک»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، شماره ۴، صص ۱۰۳۲ - ۱۰.
- رحمانی، قدرت‌الله (۱۳۸۳) بی پرده با هاشمی رفسنجانی (شانزده ساعت مصاحبه با هاشمی رفسنجانی)، تهران: انتشارات کیهان، چاپ دوم.
- رنل، پیتر؛ ویکی، رندال (۱۳۸۷)، مسائل جهان سوم؛ سیاست در جهان در حال توسعه، ترجمه احمد ساعی و سعید میر ترابی، تهران: قومس.

- روکس بروف، رایان (۱۳۶۹) نظریه‌های توسعه‌نیافتگی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، نشر سفیر.
- زاکس، ولفگانگ (۱۳۷۷) نگاهی نو به مفاهیم توسعه، ترجمه دکتر فریده فرهی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷) ما چگونه ما شدیم؟، تهران: انتشارات روزنه.
- سجادی‌پور، محمدکاظم (۱۳۸۱) سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۶۹) «اصول ثابت توسعه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۵.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۸) «ثبات سیاسی و توسعه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مهر و آبان.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰) عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی در ایران، مرکز پژوهش‌های علمی، فرهنگی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲) «دگرگشت شخصیت ایرانی؛ سنگ‌بنای توسعه کشور»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۱ و ۱۲.
- سو، آلوین (۱۳۸۰) تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیرزادی، رضا (۱۳۸۶) نوسازی، توسعه، جهانی شدن؛ مفاهیم، مکاتب و نظریه‌ها، کرج: حق یاوران.
- شیرزادی، رضا (۱۳۸۹) «دولت و توسعه سیاسی در مالزی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره سوم، شماره ۳.
- صادقی گرمارودی، احمد (۱۳۷۵) «مفهوم توسعه در قرآن و سنت». همایش اسلام و توسعه. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- صالحی، مختار (۱۳۹۳) «دیپلماسی اقتصادی ایران در دوران سازندگی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۵، شماره ۸.
- صفوی، سیدحمزه (۱۳۸۷) کالبدشکافی سیاست خارجی ایران، تهران: نشر دانشگاه امام صادق.
- عجم اوغلو، دارون و رابینسون، جیمزای (۱۳۹۴) چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور، نشر روزنه.
- علاقه‌بند، علی (۱۳۷۶). مدیریت عمومی. تهران: نشر روان.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۰) چرا ایران عقب ماند و غرب پیش است. تهران: نشر توسعه.
- عظیمی، حسین (۱۳۶۹). «توسعه، فرهنگ، آموزش». اطلاعات سیاسی-اقتصادی. شماره ۳۸.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۹) مدارهای توسعه یافتگی در اقتصاد ایران، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی.
- عظیمی، حسین (۱۳۹۱) اقتصاد ایران: توسعه، برنامه ریزی، سیاست و فرهنگ (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها)، به کوشش خسرو نورمحمدی، تهران، نشر نی.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۱) آزادی خواهی نافرجام، نشر گام نو.
- قره باغیان، مرتضی (۱۳۷۲) اقتصاد رشد و توسعه، جلد اول، چاپ دوم، تهران، نشر نی.

- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۹) عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، جلد ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، انتشارات طرح نو.
- لغت ویچ، آدریان (۱۳۸۴) سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه علیرضا خسروی، مهدی میرمحمدی، تهران: ابرار معاصر.
- لغت ویچ، آدریان (۱۳۸۵) دولتهای توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد: مرندیز.
- محبوب‌الحق، محمد (۱۳۶۸) «مردم و توسعه»، ترجمه عزیز کیارند، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۹.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۶۴) انقلاب فرهنگی در چین، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مدنی، امیرباقر (۱۳۷۵). ویژگیهای ساختاری و رفتاری در نظام اداری ایران؛ همایش. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- مصلی نژاد، عباس و احمدی معین محمد مهدی (۱۳۹۶) شرایط اقتصاد سیاسی ایران و تأثیر آن بر الزامات طراحی الگوی توسعه پایدار اقتصادی، سیاستگذاری عمومی، دوره ۳، شماره ۲
- منصورنژاد، محمد (۱۳۷۹) دین و توسعه، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- موسوی شفاپی، سید مسعود (۱۳۸۶) «مناقشات نظری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، بهار.
- وردی نژاد، فریدون (۱۳۸۶) «سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه علم و فناوری در چین امروز»، فصلنامه تخصصی پارک‌ها و مراکز رشد، شماره ۱۱
- وردی نژاد، فریدون و دیگران (۱۳۹۰) ازدهای شکیبا، چین دیروز، امروز و فردا، تهران: اطلاعات.
- ها جون چانگ و ریچارد کزول رایت (۱۳۷۶) سازماندهی توسعه: مقایسه نظام‌های ملی کارآفرینی در سوئد و کره جنوبی، ترجمه دکتر محسن رنانی، مجله برنامه و بودجه، شماره ۱۳ و ۱۴، ص ۱۰۹-۱۴۷.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم.
- Amsden, A, (۱۹۸۹) Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization, Oxford: Oxford University Press
- Arrighi, G. (۲۰۰۷). Adam Smith in Beijing: Lineages of the ۲۱st Century. London: Verso.
- Beeson, M. (۲۰۰۴). "The Rise and Fall (?) of the Developmental State: The Vicissitudes and Implications of East Asian Interventionism". In: Low, L. (ed.) Developmental States Relevancy, Redundancy and Reconfiguration. New York: Nova Science Publishers.
- Bill, J & Leiden, C. (۱۹۹۴). Politics in Middle East. Boston: Litle Brown.
- Evans, P. (۱۹۹۴). Embedded autonomy: State and industrial transformation. Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Evans, P. (۱۹۹۸). Transferable lessons? Re-examining the institutional prerequisites of East Asian economic policies. *The Journal of Development Studies*, ۳۴(۶), ۶۶-۸۶.
- Evans, P. (۲۰۱۰). Constructing the ۲۱st century developmental state: Potentialities and pitfalls. In O. Edigheji (Ed.), *Constructing a democratic developmental state in South Africa: Potentials and challenges* (pp. ۳۷-۵۸). Cape Town, South Africa: HSRC Press.
- Evans, P. & Heller, P. (۲۰۱۳). Human Development, State Transformation and the Politics of the Developmental State, Chapter ۳۷ in *The Oxford Handbook of Transformations of the State*. Edited by Leibfried Stephan & et al, Oxford: Oxford University Press.
- Givens, John Wagner (۲۰۱۱), "The Beijing Consensus is neither: China as a Non-Ideological Challenge to International Norms", *St Antony's International Review* ۶, No. ۲, pp. ۱۰-۲۵.
- Howell, J., (۲۰۰۶). Reflections on the Chinese State. *Development and Change*, ۳۷(۲), ۲۷۳ - ۲۹۷.
- Johnson, C. (۱۹۸۲). *MITI and the Japanese Miracle*. Stanford: Stanford University Press.
- Leftwich, A., (۱۹۹۴), "The Developmental State," Working Paper No. ۶, University of York.
- Leftwich, A. (۱۹۹۵), «Bringing politics back in: Towards a model of the developmental state, *Journal of Development Studies*, ۳۱(۳), ۴۰۰-۴۲۷.
- Leftwich, A (۲۰۰۰), *States of Development, On the Primacy of Politics in Development*, Cambridge: Polity Press.
- Leftwich, A (۲۰۰۶), *Changing Configuration of the Developmental State in Ahmed*
- Leftwich, A (۲۰۰۸), *Development States, Effective States and Poverty Reduction*, UNRISD, Project on Poverty Reduction and Policy Regimes, <http://www.unrisd.org>
- Li, Xin & et al, (۲۰۰۹), "Redefining Beijing Consensus: Ten Economic Principles", *China Economic Journal*, Asia Research Centre, Copenhagen business school, Denmark, vol. ۲, no ۳, pp. ۲۹۱-۳۱۱.
- Marwala, T., (۲۰۰۶). Foundations for a Developmental State: A case for technical educationar Xiv:۰۹۰۷,۲۰۱۹v۱ available on: <http://arxiv.org/ftp/arxiv/papers/۰۹۰۷/۰۹۰۷,۲۰۱۹.pdf>

- Migdal, Joel (۱۹۸۸), *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton University Press
- Milne, R. S. & Diane, K. (۲۰۱۵). *Malaysian Politics Under Mahatir*. New York London: Routledge.
- Robol, Max(۲۰۱۰), "Why the Beijing Consensus is a Non-Consensus: Implications for Contemporary China-Africa Relations", *Culture mandala: Bulletin of the Centre for East-West Cultural & Economic Studies*, Vol.۹, issue ۱, pp.۷-۲۰.
- Routley, L. (۲۰۱۲). *Developmental states: A review of the literature (Working paper)*. Retrieved from <https://ssrn.com/abstract=۲۱۴۱۸۳۷>
- Sen, Amartya (۱۹۹۰) *Development as Capability Expansion*, edited by Griffin, K Knight, J, Macmillan .
- Sterren, Paul (۱۹۷۲). *The Frontiers of Development Studies*. Macmillan.
- Teik, Khoo Boo. (۲۰۰۴). *Beyond Mahatir: Malaysian Politics and Its Discontents*. London: Zed Book .
- Thomas, M. Leonard. (۲۰۰۶). *Encyclopedia of the Developing World*. New York. London: Routledg
- Wallerstian (۱۹۷۴). *The Modern World System*. New York: Academic Press.
- Weiwei, Zhang. (۲۰۱۱) *the China Wave, Rise of a Civilizational State*, Horizon Media Co.
- Zhao, Suisheng. (۲۰۱۰) *The China Model: Can it replace the Western model of modernization?* *Journal of contemporary China*, ۱۹ (۶۵), ۴۱۹-۴۳۶.